

دانشنامه ساطیر ایران

دکتر فاطمه مددی



دیراسته
دکتر مهرداد صیو



نمایه ایرانی

دانشنامهٔ سایه‌سار ایران

دکتر فاطمه مدنی

استاد دانشگاه ارمیه



ویراستار
دکتر بهر و عیوب



سرشناسه	: مدرسی، فاطمه، ۱۳۳۵ -
عنوان و نام پدیدآور	: دانشنامه اساطیر ایران / فاطمه مدرسی؛ ویراستار هیرو عیسوی.
مشخصات نشر	: تهران: اساطیر پارسی، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۱۱۵۱ ص.
شابک	: 978-622-7560-21-3
وضعیت فهرست نویسی: فیپا	
یادداشت	: ص.ع. به انگلیسی: .Fatemeh Modarresi. The Encyclopedia Iranian mythology.
یادداشت	: کتابنامه: ۱۰۷۳-۱۱۴۳.
موضوع	: اساطیر ایرانی - دایرةالمعارفها Mythology, Iranian -- Encyclopedias اساطیر ایرانی Mythology, Iranian
شناسه افزوده	: عیسوی، هیرو، ۱۳۶۵ -، ویراستار
رده بندی کنگره	: BL۲۲۷۰
رده بندی دیویی	: ۳۰۳/۲۰۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۶۷۰۰۶۲
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا	



تهران: خجایان ولیعصر، بالاتر از زرتشت، کوچه نوربخش، پلاک ۳۰، انتشارات اساطیر پارسی
تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۹۹۶۸۰ - همراه: ۰۹۱۲۳۳۹۲۷۹۲

دانشنامه اساطیر ایران

دکتر فاطمه مدرسی
ویراستار مرکز پژوهش

چاپ اول: ۱۴۰۱
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

صفحه آرای: علم روز (مسعود فیروزخانی)

ناظر فنی چاپ: محمد محمدی

مدیر هنری: سرور محمدی بیتیج

حق هرگونه چاپ و انتشار محفوظ است.

۸۵۰۰۰۰ تومان

این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است

پیشکش به:

برادر و خواهرانم: رضا، شهناز و روناک مدرّسی

و دخترانم: روزان و هیرو عیسوی



پیشگفتار

به نام خداوند جان و خرد
خداوند نام و خداوند جای
خداوند کیوان و گردان سپهر
کزین برتر اندیشه بزرگ‌نبرد
خداوند روزی ده رهنمای
فروزنده ماه و ناهید و مهر
شاهنام

خدای مهربان را که مهرش روح دل‌ها است و نام جلیش سور گوش‌ها و گفتارش نور دیدگان، سپاس می‌گویم که این بنده ضعیف را توانایی داد تا کتاب «دانشنامه اساطیر ایران» را بعد از چندین سال مطالعه و تحقیق به پایان برساند. کتابی که تدوین و تألیف آن ثمره تعمق و تأمل در آثار فرزنانگان و استادان گرانمایه‌ای چون: پورداود، بهار، سرکاراتی، صفا، معین، قریب، مزدپور، تفضلی، آموزگار، یاحقی، اسماعیل‌پور، خالقی‌مطلق، راشد‌محصل، صدیقیان، دبیرسیاقی، خطیبی، مهری، باقری، قلیزاده، بهبهانی، حصوری، قره‌وشی، ستاری، جنیدی، امید سالار، وکیلی و مختاری، رستگار فسایی و رضی، اوشیدری، کزازی، جیحونی، سعیدیان، بهرامی، پورخالقی، زمردی، امیرقاسمی، اکبری مفاخر، سید محمدرضا جلالی نایینی، آیدنلو، دریایی، دوست‌خواه، محمود زنجانی، سرامی، سرخوش کرتیس، شایگان، شهبازی، عفیقی، قائمی، کراچی، فضائلی، کوورجی کویاجی، نحوی، نقوی، نوایی ماهیار، وامقی، غفوری، قائمی و محققان بسیار دیگری است که نام عزیزشان در منابع ذکر شده است. باید اذعان کرد که نور دانش و فضیلت خامه این فرهیختگان بزرگوار مستقیم و غیرمستقیم در جای‌جای این کتاب بازتابیده و زینت‌بخش آن گشته است. قدردان علم و فضیلت این استادان فرهیخته هستم.

صاحب‌نظران به نیکی واقف‌اند که سخن گفتن در باب اسطوره‌کاری است بس صعب زیرا به گفته کارل گوستاو یونگ روانشناس شهیر، اسطوره‌ها، یکی از میراث کهن ملت‌ها است که همیشه در ناخودآگاه جمعی جوامع حضور دارد و باورمندان آن با اعتقاد و صمیمیتی سرشار آن را پذیرفته‌اند و این اسطوره‌ها را از نسلی به نسلی دیگر منتقل ساخته‌اند و حتی وقتی بدان اسطوره‌ها بی‌اعتقاد شده‌اند، به نوعی آن را در زندگی خود و نیازهای مداوم خویش حاضر یافته و به آن تداوم بخشیده‌اند. اگر گاهی در بیان آن‌ها، در این کتاب قصوری رفته و حق مطلب به نیکی ادا نشده و یا اشتباهی رخ داده، صمیمانه از صاحب‌نظران با معرفت و خوانندگان ارجمند پوزش می‌طلبم. در صورتی که راهنمایی‌های ارزنده خویش را چراغ راه بنده قرار دهند، از بن جان و دل، پذیرای آن هستم.

در این کتاب افزون بر اسطوره‌های ایرانی گاهی از اساطیر هند و بین‌النهرین و دیگر ملت‌ها و اقوام به مناسبت شباهت‌ها و همسانی‌های که میان آن‌ها و اسطوره‌های ایرانی دیده می‌شود، سخن گفته شده است. اشاراتی هم به برخی از فرهنگ‌ها و زبان‌ها و آیین‌ها رفته است که به همراه این اسطوره‌ها در یاد و ذهن و نوشته‌های ایرانی خوش نشسته‌اند.

استاد گرانمایه ام، استاد سرکاراتی، با عنایت به این نکته است که می‌فرماید: «از روی یک تعریف کاملاً توصیفی، اسطوره گونه‌ای از بازگویی است که با آیین بستگی نزدیک دارد و برداشت مشترک ذهن دسته‌جمعی و شاید ناآگاهانه گروهی از مردمان را منعکس می‌کند؛ از این رو اسطوره در هر زمان، شکل و نقش و کاربرد ویژه‌ای دارد و در جریان زمان و مرزهای متفاوت جغرافیایی و در میان مردمان گوناگون ممکن است دستخوش دگرگونی‌هایی شود و نقش‌های تازه‌ای پدید و در جریان یک تغییر تدریجی ناآگاه، یا از روی یک دگرگونی بنیادی و عمدی، گونه‌های جدیدی پیدا کند و به شکل‌های تازه‌ای مانند افسانه، داستان حماسی، تمثیل یا قصه عامیانه درآید. مجموع این‌گونه تکوین و تغییرات و شکل‌پذیری‌های متفاوت را می‌توان جابه‌جایی اسطوره نامید».

در خاتمه گفتار از تلاش مجدانه جناب آقای محمدی بزرگووار و بذل عنایت سرکار خانم تفضلی عزیز در چاپ این کتاب به حق شناسی یاد می‌کنم. و دقت نظر جناب آقای مسعود فیروزخانی را در صفحه‌آرایی این کتاب قدر می‌نهم. از دختر عزیزم، هیرو در ویرایش کتاب سپاسگزارم.

فاطمه مدرسی - ارومیه ۲ آذرماه ۱۴۰۰

در باورهای ایرانیان، آب دومین آفریده مادی به دست هرمزد آفریدگار است. در بندهش می‌خوانیم که: «نخست، آسمان* را آفرید ... دیگر، آب را آفرید به پنجاه و پنج روز» (فربنغ دادگی، ۱۳۶۹: ۴۱). در این باور هرمزد، خدای آفرینش، آسمان را به شکل تخم مرغ می‌آفریند: «نخست، آسمان را آفرید روشن، آشکارا، بسیار دور و خایه‌دیسه (به شکل تخم مرغ) و از خماین* که گوهر الماس نر است؛ سر او به روشنی بی‌کران پیوست. او آفریدگان را همه در درون آسمان آفرید» (همان، ۴۵). پس اول آسمان خلق می‌شود تا بتواند شادی آفرینی کند و سپس باران* آفریده می‌شود. «او به یاری آسمان شادی را آفرید. بدان روی برای او شادی را فراز آفرید که اکنون که آمیختگی است، آفریدگان به شادی درایستند. سپس از گوهر آسمان آب را آفرید، چند مردی که دو دست بر زمین نهد و به دست و پای رود و آنگاه آب تا شکم او بایستد؛ بدان بلندی آب بتاخت.» (همان، ۴۰). آب پس از آتش مهم‌ترین و مقدس‌ترین عنصر در عقیده ایرانیان است. قدر و قیمت آب به اندازه‌ای بوده که هرگز آب را نمی‌آلودند، در آب روان استحمام نمی‌کردند، آب دهان در آن نمی‌انداختند و برای آن قربانی می‌کردند. هرودوت در این باره می‌نویسد: «ایرانیان آب را گرمی دارند و برای آن مانند سایر عناصر مفید، از قبیل آتش*، باد* و غیره، فدیه و نیاز می‌آورند. دست در آن نمی‌شویند و به کثافت آن را آلوده نمی‌کنند.» (عقیقی، ۱۳۷۴: ۴۰۲)

در باور ایرانیان باستان آفریده‌های مادی به دست هرمزد، دارای ترتیبی این چنین بودند: «از آفریدگان مادی نخست آسمان، دیگر آب، سدیگر زمین*، چهارم گیاه*، پنجم گوسفند*، ششم مردم، هفتم خود هرمزد*» است (فربنغ دادگی، ۱۳۶۹: ۳۷). بنا بر

عقیده‌ای همه خلقت در اصل به صورت قطره آبی بود و بنا بر نظر دیگری اصل همه آفریدگان از آب بود بجز تخمه مردمان و چارپایان مفید که از آتش است. (تفضلی، ۱۳۶۷: ۱۸)

بی‌تردید می‌توان گفت که یکی از دلایل این همه توجه به این عنصر، شرایط اقلیمی و خشکی و کم آبی سرزمین ایران بوده است. البته اهمیت وجود آب به عنوان عنصری حیاتی نزد اجداد اولیه بشر، امری شناخته شده بود و شاید به همین دلیل است که نزد دو تمدن ایران و هند، آب جزو اولین آفریده‌های خالق است و این عنصر حیات‌بخش را مقدس می‌پنداشتند و آن را آلوده نمی‌کردند و برای آن فدیه و نیاز می‌دادند (عقیقی، ۱۳۷۴: ۴۰۲). همچنین با انجام مراسم خاص به مناسبت‌های ویژه برای آب قربانی می‌کردند. به این منظور گودالی کنار رودخانه یا دریا می‌کنند و قربانی را در آنجا خون می‌ریختند تا خونس آب را آلوده نسازد. استرابون جغرافی‌دان یونانی نقل می‌کند که ایرانیان در آب جاری استحمام نمی‌کنند و آنچه ناپاک است در آن نمی‌ریزند. (پورداد، ۱۳۷۷: ۱۶۱-۱۶۰)

باورهای تقدس آب در بین ایرانیان تا اندازه‌ای بوده که بر پایه آن، آب را جزء چهار عنصر مقدس می‌دانسته‌اند و حتی در ایران قبل از زرتشت* تیره‌های آریایی آخشیح‌های چهارگانه را گرمی و ورجاوند می‌پنداشتند و آن را به وجود آورنده گیتی و گرداننده نظام هستی می‌شمرده‌اند. در بندهش آمده است: «هرمز از روشنی بیکران آتش و از آتش باد و از باد آب و از آب خاک و همه‌جان را آفرید» (فربنغ دادگی، ۱۳۷۸: ۳۰). هرودوت درباره رسوم ایرانیان در رابطه با آب می‌نویسد: «ایشان هرگز رودخانه‌ای را با فاضلاب بدن خود کثیف نمی‌کنند و حتی دست خود را در آن نمی‌شویند و کسی را هم نمی‌گذارند که چنان کند

بالا، به ابر روان کرد. همکارانی که با تیشتر ایستادند، بهمین و هوم ایزد را به راهنمایی، بُرُز ایزد به همکاری، آردای فَرُوهر به پیمان‌گری [بودند]، تیشتر به سه تن بگشت، مردتن، اسب‌تن، و گاوتن. سی شبانه روز در روشنی پرواز کرد. به هر تنی ده شبانه روز باران آورد، چنان که اخترشماران نیز گویند که هر اختری سه تن دارد. هر سرشک آن باران به بزرگی تشت بزرگ آبی [بود] برکشیده و برگشته. همه زمین را به بلندی مردی آب بایستاد. آن خرفستران [که بر] زمین [بودند]، همه بدان باران کشته شدند. بجز اندکی پردار [و آنان] که به سوراخ‌های زمین فرو شدند. پس، بر اثر مینوی باد [که] نیز چون جان نیامیخته بود، چون جان [که] در تن می‌جنبید، باد دروایی فراز جنبیده شد. آن [باد] همه آن آب را بمالانید، به کرانه زمین آورد، دریای فراخکرد* از او پیدا شد. آن خرفستران* مرده به زمین فروماندند و زهر و گند ایشان به زمین برآمخت. تیشتر برای بردن آن زهر از زمین، به تن اسب سپید و دراز دُنبی در دریا فرو شد. آپوش* دیو به همانندی اسب سیاه و کوتاه دُنبی به مقابله بتاخت. او تیشتر را یک فرسنگ به ستوهی برانید. تیشتر از هر مزد توان خواست. هر مزد نیرومندی را [بر او] ببرد. چنین گوید که در زمان، نیروی ده اسب نر، ده شترنر، ده گاو نر، ده کوه و ده رود بر تیشتر آمد. او آپوش دیورا یک فرسنگ به ستوهی بتازانید. برای این است [که] بدان سبب، تیر را با تیشتر همسان نیرو می‌خوانند. پس چنین گوید [که تیشتر] با خم ابر [که] پیمان‌ه افزار آن کار است، آب را برستانید و بس شگفت‌تر بیازانید با سرشک‌هایی گاو سر و مرد سر، آبی به درستی یک بدست و نیز به درستی یک مشت، بزرگ‌تر و نیز کوچک‌تر ایشان در آن باران‌سازی [ایزدان یا] اسپنجروش* و آپوش* نبرد کردند و آتش و ازشت* گرز بگردانید و آب را در ابرها گرم بکرد، اسپنجروش از آن گرز بغزید، بانگ بکرد، همان‌گونه [که] اکنون نیز [در] همان نبرد، به باران‌سازی تندر و آذرخش پیدا شود. او ده شب و روز بدان آیین باران آورد. آن زهر خرفستران که اندر زمین بود، همه در آن آب بیامیخت، آن آب را بیشتر شور بکرد. آنچه در زمین بماند، از آن تخمه خرفستران همه پدید آمدند. پس باد آن آب را به همان آیین تا به سر رسیدن سه روز، به سوی زمین باز نشانید. سه دریای بزرگ و سی دریای کوچک از آن پدید آمد. دو چشمه - دریا [نیز] از او به پیدایی آمد: یکی چیچست*، یکی سوور که این [دریاها] را سرچشمه به چشمه - دریا پیوسته است. او از شمال دو رود بتازانید، یکی به خراسان، یکی به خاوران شدند که آروند رود* و وه رود* است. چنین گوید که بدان بلندی انگشت خود، هر مزد دو بستر رود را فراز کشید و آن هر دو رود به هر دو سرزمین می‌گردند و به دریای فراخکرد* باز به هم می‌آمیزند.

زیرا احترام بسیار به رودخانه دارند» (هرودوت، ۱۲۸۷: ۱۰۸). در بندهشن* نیز از قول به دین نقل می‌شود: «نخستین آفریده همه آب سرشکی بود، زیرا همه چیز از آب بود. همچنین در فصل یازدهم نیز آمده است که زمین پیش از بارندگی یک قطعه بوده و آب دومین آفریده مادی اهورامزدا بعد از آسمان است». (فرنیغ دادگی، ۱۳۶۹: ۳۸)

بر طبق باورهای اساطیری ایرانیان باستان آب در گاهنبار* دوم از گاهنبارهای شش‌گانه آفرینش آفریده شده است و زمان آفرینش آن میانه تیر ماه است. بر طبق این باورها، آفرینش آب پس از آفرینش آسمان و پیش از آفرینش سایر موجودات صورت پذیرفته است. ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه می‌نویسد که روز یازدهم (اسفند) روز خور است که اول گاهنبار دوم باشد و آخر آن روز دی به مهر که مدیوشم نام دارد و در این روز بود که خداوند آب را آفرید. (۱۳۲۱: ۴۰)

آب دارای دو فرشته نگهبان به نام اِپم نپات/Apemnapat* و اناهِیتا* یا ناهید است که دومی فرشته مخصوص آب تلقی می‌شده است. (بیرونی، ۱۳۵۲: ۳۰۳)

در بندهش آمده است که خرداد برای نبرد با اهریمن* آب را به خویش می‌پذیرد: «ششم از مینویان خرداد است. او از آفرینش گیتی گیاه را به خویش پذیرفت. به یاری و همکاری وی تیر و باد و فروردین داده شدند که تیر تیشتر است که در [دوران] اهریمنی آن، آب را به یاری فروردین که فروهر پرهیزکاران است، ستاند به مینویی به باد بسپارد. باد، آن آب را به نیکویی به کشورها راهبر شود، بگذرانند به افزار ابر با همکاران بیاراند (بهار، ۱۳۷۵: ۷۳). در گاهان، خرداد* پیوسته با امرداد* می‌آید و در اوستای تازه این دو امشاسپند و آب و گیاه مترادف‌اند (بسنه ۳ بند ۲۰). «آن‌ها بر تشنگی و گرسنگی چیره می‌شوند». (یشت ۱۹، بند ۹۶)

وقتی که اهریمن حمله کرد: «پس بر آب آمد که زیر این زمین قرار داشت ... او بر آب بدمزگی را فراز برد. مینوی آب گفت که «پاداش بهمین* و اردیبهشت* و شهریور* را چه کس ایدون به من رساند، زیرا اکنون که پتیاره آمده [است] آن مزد کجاست؟» (بهار، ۱۳۷۵: ۸۷)

آب در مقابله با اهریمن دومین نبرد را کرد: «از آنجایی که ستاره تیشتر* به خرچنگ آب سرشت، به خرده آزرگ [طالع] شد، [در کده‌ایی که آن را] جانان خوانند، در همان روز که اهریمن درتاخت، به هنگام غروب، به سوی مغرب ابر به پیدایی آمد. چون هر ماهی را اختری خویش است و ماه تیر چهارم ماه از سال و خرچنگ چهارم اختر از بره است. بنابراین [به سبب] خویشی [با] خرچنگ است که تیشتر که در او جست و نشانه باران‌سازی پدیدار شد. او آب را به نیروی باد

می‌شد و این خدایان، بسیار مورد تکریم هندیان قرار می‌گرفت (ر.ک: ایونس، ۱۳۸۱: ۱۵۸) و خدای آب‌ها به شمار می‌آمد.

نکته جالب این است که غالباً ایزدان آب، مؤنث دانسته شده‌اند. می‌توان پنداشت دلیل اینکه ایزد آب را مؤنث قلمداد کرده‌اند، به خاصیت باروری و فراوانی و زندگی بخشی آب برمی‌گردد. «آب، دریا و رودخانه، چه در ادبیات و چه در اساطیر، بیانگر حیات، تولد، زندگی، پالایش، ناخودآگاه، جنبه‌های زنانه یا مادرانه است و عبور از آب نشانگر تولد دوباره یا مرگ است» (شایگان‌فر، ۱۳۸۰: ۱۴۷). بنابراین «طبیعی است که در بسیاری از دین‌ها، سرچشمه زندگی و باروری را به صورت موجودی مادینه تصور کنند. در ایران، آن‌ها سرچشمه همه آب‌های روی زمین است. او منبع همه باروری‌ها است. نطفه همه نران را پاک می‌گرداند و رحم همه مادگان را تطهیر می‌کند» (هینلز، ۱۳۸۶: ۲۸). ایرانیان، ایزدبانو «آناهیتا*»، و ایزد «آپام نپات*» را می‌پرستیدند. آن‌ها خدایانوی آب‌های توانمند بی‌آلایش و خاستگاه همه آب‌های روی زمین، در ماوای آسمانی خود، سرچشمه دریای گیهانی به حساب می‌رفت. (ر.ک: هینلز، ۱۳۸۵: ۷۹)

آپام نپات نیز که از خدایان قدیمی به شمار می‌آمد، به معنی «زاده آب» بود؛ ایزدی که جاندار تصور می‌شد و از آب زاده گردیده و به نوبه خود حافظ و نگهبان آب شده بود (ر.ک: قرشی، ۱۳۸۰: ۲۰۷). او یکی از سه خدای بزرگی بود که لقب «اهوره» داشت. در دین زرتشتی نیز، امشاسپندی نامزد به خرداد*، آب‌های روی زمین را حامی بود (ر.ک: آموزگار، ۱۳۷۴: ۱۷). آپام نپات یا «برز ایزد»، ایزد حقیقی آب‌ها است، اما این ایزد کم‌کم در برابر آن‌ها رنگ می‌بازد و قدرت و ویژگی‌هایش را به این ایزد منتقل می‌کند (همان، ۲۲)، «ایزدبانویی با شخصیتی بسیار برجسته که جای مهمی در آیین‌های ایران باستان به خود اختصاص می‌دهد و قدمت ستایش او به دوره‌های بسیار پیشین و حتی به زمان پیش از زردشت می‌رسد». (همان، ۲۳)

این نکته قابل ذکر است: کوزه که نمادی از الهه آن‌هاست باید در خوان نوروزی باشد. ایرانیان پاک نهاد از مردگان خود نیز با آب یاد می‌کنند و بر مزار خفتگان در خاک آب می‌پاشند که همگی حاکی از رسوم مربوط به تقدس و کرامت آب است. از نگاه ایرانیان آب همواره عامل تطهیر است و علاوه بر شستشوی جسم ظاهری برای تطهیر درون نیز به کار می‌رود. در ریگ ودا آمده است: «شما ای آب‌ها بزاید گناهان مرا، هر چه که باشد و تمامی سخنان دروغین که موعظه کرده‌ام». (جلالی نائینی، ۱۳۷۲: ۱۵۱)

سپس هنگامی که آن دورود بتاخته بودند، از همان سرچشمه ایشان هیجده رود ناورو بتاخت. سپس دیگر رودها از آن رودهای ناورو فراز تاختند. ایشان نیز همگی باز به آروند و وه ریزند که از ایشان است سودبخشی گیهان و بیش زیستن آفریدگان». (بهار، ۱۳۷۵: ۱۱۱-۱۱۲)

دو دیوی که مانع بارش ابرها و آب هستند: یکی اسپنجغر است که دیوی است در ابرها که دشمن آتش و آذشت است و می‌کوشد تا آبی را که ابرها دارند، نتوانند بیارند (ر.ک: بهار، ۱۳۷۵: ۹۸). دیگری اپوش که بنا به گفته استاد بهار ظاهراً «به معنای از میان برنده یا پوشاننده آب» است. این دیو دشمن تیشتر است و کارش بازداشتن او از فراز بردن آب‌های باران‌ساز به آسمان». (۱۳۷۵: ۹۸)

آب در بین ملل مختلف

اهمیت فراوان آب، باعث گردید که از همان ابتدا، بی‌واسطه مورد پرستش و احترام قرار گیرد؛ و جویبارها و چشمه‌سارها مقدس شمرده شوند، و مردم هر زادبوم، رودی را که از سرزمینشان می‌گذشت به خدایی بردارند (دلاشو، ۱۳۶۶: ۱۳۷). تقدس آب، در بین تمام ملل دیده می‌شود و خدایان آب، جزء مهم‌ترین خدایان آنان محسوب می‌گردد. آب در آفرینش جهان و اساطیر* و آیین‌ها همواره نقشی مقدم بر هر نقش و صورتی دارد و محمل و تکیه‌گاه هر آفرینشی است (ر.ک: الیاده، ۱۳۷۲: ۱۸۹). آب همواره رمز آفرینش مادی است، قبل از اینکه صورت‌های مختلف زیستی در طبیعت پدید آیند، از این رو در فرهنگ‌های مختلف و اساطیر، آفرینش مادی از آب آغاز می‌شود (قائمی و دیگران، ۱۳۸۸: ۵۱). باید اذعان داشت که هم از لحاظ طبیعی و هم اسطوره‌ای و روانکاوی، آب نقش بسیار مهمی را دارد.

آب در هند

در رامایانا*، حماسه هندوان، نیز در بدو خلقت، آب سراسر زمین را گرفته است و برهن، خدای خدایان هندوها که خود قایم به ذات است، به شکل گرازی درمی‌آید و زمین را از درون آب بالا می‌آورد و جهان را خلق می‌کند. همچنین ویشنو یکی از سه ایزد نیرومند هندو، منسوب به آب است و نارایانا/ Nārāyaṇa (متحرک در آب) نامیده می‌شود. (ر.ک: اقتداری، ۱۳۵۴: ۸۹۲/۲)

آب در بین النهرین

در اسطوره‌های بین‌النهرین، «آ»، ایزد آب شیرین زیرزمین بود و چشمه‌هایی که از زمین فرا می‌جهید و رودهای بزرگی که جلگه‌های کلد را آبیاری می‌کرد در ارتباط با او بودند (ر.ک: ژیران و همکاران، ۱۳۸۲: ۶۸). در وداها، «سرسوتی» خدایانوی آب و رودی بود با همین نام که از هیمالیا به جانب غرب سرازیر

گذر از آب

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که در اساطیر بین‌النهرین برجسته می‌نماید، گذر از آبی است که نماد خاصی از یک عقیده، نگرش، سنت و آیین متعلق به آن ملل بوده و گویای جهان‌بینی و نگرش آنان به خداوند، هستی و مخلوقات و پدیده‌های جهان است. آب از اضداد است و محملی دوگانه برای بروز ویژگی‌های متناقض‌نمای عناصر چهارگانه. آب هستی گییانه و رمزی از پالایش و تطهیر مادی است و در عین حال، آزمون از ماده است که باید از آن گذشت تا به ملکوت رسید. آب رمز حیات است و آزمون «ور» یا «گذر از آب» نمادی از مرگ و تولد دوباره، مردن از صورتی کهنه و زندگی یافتن در صورتی تازه است که در قالب گذر از دریا و رودخانه جلوه‌گر می‌شود و انسانی که از این خوان می‌گذرد، از مرحله‌ای از زندگی مادی پای به مرحله‌ای از حیات معنوی می‌گذارد. گذر از آب از جمله ور سرد است. (ر.ک: قائمی، قوام‌پور، یاحقی، ۱۳۸۸: ۴۹)

در فرهنگ نمادها از آب به تعبیرهای مختلفی یاد شده است. ژان شوالیه مفهوم نمادین آب را در سه مضمون چشمه حیات، وسیله تزکیه و مرکز زندگی خلاصه می‌کند و آن را مبدأ گرفتن نیروهای تازه و بالقوه و نماد نیروهای ناخودآگاه، قدرت بدون شکل، روح و انگیزه پنهان و ناشناخته نماد زندگی می‌داند. (ر.ک: شوالیه، ۱۳۸۷: ۲۴-۳). حضور آب و مظاهر آن یعنی چشمه، رودخانه، دریا و ... در سرنوشت قهرمان اساطیری نمادی از پویایی زندگی، زاینده‌گی، اشراق و استحاله است. همه چیز از آن خارج و بدان بازمی‌گردد. در نظر یونگ آب با همه جلوه‌ها و مظاهرش از کهن الگوهای شناخته‌شده‌ای هستند که بر مفاهیمی چون تولد، زایایی، تطهیر، رستاخیز، رستگاری، ابدیت و بی‌زمانی و ضمیر ناهشیار دلالت می‌کنند. (گرین و دیگران، ۱۳۷۶: ۱۶۲)

از میان شخصیت‌های فره‌مند* ایرانی که از آب گذر کردند می‌توان به زرتشت* اشاره کرد. «گذر از این آزمون است که وی را آماده می‌کند تا حقایق را درک کند و آنگاه، امشاسپند بهمن بر وی فرود آید و وی را به درگاه اهورامزدا راهنمایی کند» (رضی، ۱۳۴۶: ۵۹۸). «زرتشت از آب «دانیتی نیک» می‌گذرد تا [پس از رسیدن به این مرحله از تشرّف معنوی]، بر کرانه این رود سپید، با هوم* آمیخته به شیر و شاخه برسم، با زبان خرد و گوش جان و با اندیشه و گفتار و کردار نیک و با سخن رسا، با اهورامزدا سخن بگوید و او را بستاند» (پورداد، ۱۳۵۶: ۲۸۳). زرتشت برای هاوونگ کردن هوم، به ساحل رود «دانیتی» آمد. «زرتشت در آب رفت؛ نخست، آب تا ساق پای وی بود، سپس تا به زانو، بعد از آن تا به ران، و در آخر، تا به گردن، آب او را فراگرفته بود. چون از آب برآمد و جامه پوشید، آنگاه

بهمن* امشاسپند را دید به آیین مردی یک روی و روشن و درخشان. بهمن از او پرسید که کیستی؟ و تو را چه آرزوست؟ او پاسخ آورد: زرتشت، پسر اسپتیمه. اندر جهان به پرهیزگاری آرزومندترم. آنگاه بهمن به زرتشت گفت: به انجمن میتوان فراز رو. پس زرتشت در پی بهمن، به انجمن هفت امشاسپند راه جست». (راشد محصل، ۱۳۸۵: ۶۷-۶۶)

قهرمانان پیش از دست یافتن به موفقیتی بزرگ از آب می‌گذرند. این شاید در اصل بر این پایه استوار باشد که با هر بار از آب گذشتن، تولدی تازه وقوع می‌یابد، چرا که آب با زهدان مادر مرتبط است و هر تولد تازه‌ای پاک‌ی تقدس و قدرت تازه‌ای است. ما هنوز هم هنگام تقدیم هدیه‌ای که از سفر می‌آوریم می‌گوییم از آب گذشته است (ر.ک: بهار، ۱۳۷۵: ۲۶۰). زیرا، «گذشتن از رودها و دریاها و دست یافتن به آن‌ها یکی از مشکلات همیشگی انسان بوده است و سبب پیدایش اسطوره‌هایی چون خدایان دریاها و ایزدان توفان و صاعقه، پریان دریایی، اژدهایان و ... شده است». (رستگار فسلی، ۱۳۸۳: ۱۲۴)

اولین بار فریدون* فره‌مند که چون به ارون‌رود می‌آید، رودبان از دادن کشتی به او امتناع می‌کند، فریدون اسب خود را به آب می‌افکند و به سلامت از آن می‌گذرد: «هم آنگه میان کیانی بیست* بر آن باره تیز تک برنشت/ سرش تیز شد کینه و جنگ را* به آب اندر فکند گلرنگ را». (شاهنامه، ۱۳۸۱: ۶۷/۱). در داستان کیخسرو* نیز چون کیخسرو به همراه گیو و فرنگیس از توران می‌گریزند، گیو به یاد می‌آورد که فریدون چگونه از رود گذشت: «فریدون که بگذاشت ارون‌رود* فرستاد تخت مهی را درود/ جهانی شد او را سراسر رهی* که با روشنی بود و با فره‌ی». (همان، ۲۷۷/۳)

کیخسرو فرهمند را ترغیب می‌کند که از آب بگذرد، چرا که آب به شخصیت‌های فره‌مند ضروری نمی‌رساند: «به بد آب را بر تو کی بود راه* که با فره و برزی و زیبای گاه». (همان، ۲۲۸/۳)

و کیخسرو با یاد خداوند بر آب می‌زند: «به جیحون گذر کرد و کشتی نجست* به فر کیانی و رای درست/ بسان فریدون کز ارون‌رود* گذشت و به کشتی نیامد فرود/ ز مردی و از فره ایزدی* از دور شد چشم و دست بدی». (همان، ۲۴۰/۳)

در آیین گذر از آب قهرمان به مرحله رشد روحی می‌رسد و برای نمود یافتن شایستگی و لیاقت خود آزمون دسوار را برمی‌گزیند و خطر را می‌پذیرد و سفرهای نمادین را با رخدادهای ترسناک پیش می‌گیرد. این سفر می‌تواند درونی و روحانی باشد.

کیخسرو وقتی که همراه کی کاووس* قصد رفتن و زیارت

ابراهیمی که در بالای منطقه رودها و دریاها متمرکز شده‌اند به دریاها و رودها منتقل می‌شود.

این تقدس آب در هندوستان تا جایی است که مذهب آب‌پرستی در بین هندوان به وجود آمده‌است. رود گنگ مقدس‌ترین رود در بین هندوان بوده است. دو عامل را می‌توان دلیل مقدس بودن رود گنگ دانست: یکی به دلیل پیشینه اساطیری این رود، که معتقدند رود گنگ در ابتدا در آسمان‌ها جاری بود و به وسیله شاه بهاگیرات برای شستشوی خاکسترهای شصت هزار پسر شاه ساگار به زمین آورده شد و از آن به بعد مردم به پرستیدن و تقدس این آب روی آوردند و دیگر اینکه آب این رود به سبب خواص ویژه آب جاری که در آن است، مورد احترام و اهمیت است. چراکه این رود به دلیل داشتن برخی مواد معدنی فاسد موجود در خود، فاسد نمی‌شود و مدت‌ها سالم می‌ماند و در آنجاست که همه زائران به زیارت می‌پردازند. (ر.ک: صادقی و نیک‌آیین، ۱۳۸۹: ۱۷۸)

شهرستانی در کتاب ملل و نحل بیان می‌دارد که گروهی از مردم هند بر این باورند که وجود رشد، بقا و پاکیزگی آنچه که در جهان است احتیاج به آب دارد و چون این فرقه آب‌پرستان برای نیایش آماده می‌شوند، خود را عریان نموده و وقتی وارد آب می‌شوند مقداری گل در دست دارند که آن را برگ برگ کرده در آب می‌ریزند، سپس به تسبیح و اوراد مخصوصی مشغول می‌شوند. در موقع بیرون آمدن از آب، آب را به حرکت درآورده و از آن خارج می‌شوند و پس از خروج از آب به پاس این موفقیت که به دست آورده‌اند، یک سجده انجام می‌دهند (۱۳۷۶: ۷۸). بنا براین عقیده، برهمن‌ها و مطرودان از دین، غنی و فقیر همه و همه برای تطهیر معنوی خود به سواحل رود گنگ می‌روند. هندی‌ها به هنگام مرگ چند قطره از آب مقدس گنگ را می‌نوشند و آرزو دارند که در ساحل رود گنگ بمیرند و سوزانده شوند و خاکستر جسدشان در آب مقدس ریخته شود. اصولاً غسل در رودهای مقدس گنگ به هنگام کسوف و خسوف انجام می‌شد. هندوان، علاوه بر آنکه به خاصیت پاک‌کنندگی و زندگی‌بخشی به روح مردگان به وسیله آب و گذر از آب اعتقاد داشتند، همین را هم برای زندگان باور داشتند. همان‌طور که پیش از این گفته شد آن‌ها چون رود گنگ را مقدس‌ترین آب می‌دانستند با غسل نمودن در آن که نوعی گذر از آب محسوب می‌شود، خود را از گناهان و پلیدی‌های روح و جسم، پاک می‌کردند به گونه‌ای که اعتقاد داشتند پس از غسل در آب این رودخانه مانند یک کودک پاک و منزّه می‌شوند. «در خانواده‌های هندی، کوزه‌ای پر از آب که نماد حضور خدا است برای مراسم عبادی روزانه نگاه داشته می‌شود» (هال، ۱۳۸۳: ۱۹۵). چنین اعتقادی نشان‌دهنده نگرشی

آذرگشسب* در آذربایجان را دارند تا پس از راز و نیاز با خداوند به دنبال افراسیاب بروند، در هنگام ورود به آتشکده دست و پا و سر و تن خود را با آب می‌شویند (ر.ک: مدزسی، ۱۳۸۷: ۲۱۴-۲۱). همچنین کیخسرو در پایان داستانش آنجا که رسالت مقدس شهریاری خود را به انجام می‌رساند سر و تن را در چشمه‌ای می‌شوید و آنکه بی‌آنکه از آستان مرگ بگذرد به دنیای دیگر می‌رود: «چو بهری ز تیره شب اندر چمید* کی نامور پیش چشمه رسید/ بر آن آب روان سر و تن بشت* همی خواند اندر نهران زند و اوست». (شاهنامه، ۱۳۷۲: ۶۴۲)

بن‌مایه گذر از آب از اساطیر کهن ایرانی تا شکافته شدن نیل در برابر موسی و تا کرامات نسبت داده شده به برخی از عرفا در عصر اسلامی، چون سجاده بر آب گسترده و راه رفتن بر روی آب تکرار می‌شود. در تمامی این روایات مفهوم «ولادت نو» و رسیدن به مرحله‌ای بالاتر از زندگی را نمادینگی می‌نماید. آزمون گذر از آب از نمودهای کهن الگوی «مرگ و تولد دوباره» است که در طی آن «من» انسان که در ژرفای تاریخ ضمیر ناخودآگاه هبوط کرده، با گذر از مرحله دشوار نمادین، ظهور مجدد یا تولد دوباره‌ای را در قالب بازگشتی کمال‌یافته به خودآگاهی از سر می‌گذراند. (ر.ک: قائمی، ۱۳۸۸: ۶۱)

به عقیده هندوان غسل و گذشتن از رودخانه مقدس گنگ سبب پاکی آنان از گناهان کوچک و بزرگ می‌شود و آن‌ها را مانند یک کودک بی‌گناه و پاک می‌کند. در عصر ودایی برادر کوچک‌تری که پیش از برادر بزرگ ازدواج می‌کرد می‌پنداشت که گناهی مرتکب شده است، اما مراسمی وجود داشت که با آن می‌توانست گناهانش را بشوید. به نحوی که بر او بند و بستی از ساقه‌های نی به نشانه گناهان می‌بستند و بعد که شستشو و آب تنی می‌کرد آن ساقه‌ها به آب کف‌آلود سپرده می‌شدند و همراه آن به شر و گناه دستور داده می‌شد که با کف‌های آب جاری زایل شود و برود (ر.ک: فریزر، ۱۳۸۲: ۵۹۴). این اساطیر همگی به نوعی از تطهیر، پاک بودن و شستن گناهان و بارورکنندگی و زاینده‌گی آب سخن می‌گویند.

بی‌شک مهم‌ترین دلیلی که هندوان خاکستر مردگان خود را به آب رودخانه مقدس گنگ می‌سپردند، این است که خاکستر مرده در پاکی و زلالی آب حل شده و روح شخص از سنگینی حمل گناهانش فارغ و روحش به آرامش جاودان می‌رسد. چراکه هندوان نیز مانند مردم مصر به زندگی جاودان بعد از مرگ اعتقاد داشتند، به همین دلیل به عقیده آنان در هنگام تجدید حیات مردگان فرد عاری از گناه به بهترین صورت ظاهر می‌شود. یعنی آب ذاتاً عامل تطهیر و پاکی است و اکتسابی نیست، ولی در اساطیر تمدن‌های دیگری چون چین این مواهب و پاکی را به آسمان نسبت می‌دهند که از طریق

زیبا به جهان و پدیده‌ها و جهان هستی است.

از نظر مصریان، «آب دارای خواص جادویی بود که از جهت نمادین، جنبه حیات‌بخشی داشت. پاشیدن آب بر روی زمین، در طی مراسم تدفین، زنده شدن شخص متوفی را در جهان دیگر تأمین می‌کرد. همچنین دافع شرّ و مرض بود. مطلبی که برای حفاظت بر ضدّ عقرب و مار بود، گاهی در پای تدبسی حک می‌شد و چون بر روی آن نوشته، آب می‌ریختند و آن آب را می‌نوشتند، دارای تأثیر جادویی بود». (همان، ۱۹۷)

گذر از آب برای مصریان هم یک مراسم آیینی محسوب می‌شده که بازتاب بسیار گسترده‌ای در اساطیرشان داشته است. مهم‌ترین نمود گذر از آب در آیین مرگ و مراسم خاک‌سپاری خدایان و فراعنه می‌باشد. چراکه مصریان نیز مانند سایر اقوام به روح و زندگی پس از مرگ اعتقاد داشته‌اند و معتقد بودند همهٔ مردگان و در رأس آن‌ها فراعنه و خدایان آنان باید به زندگی جاودان برسند. در واقع آن‌ها با مرگ به جهانی می‌روند که قلمرو پادشاهی اوزیریس (خدای مرگ و تولّد) است. همچنین آنان بر این اعتقاد بودند که انسان‌ها با مرگ به جهانی می‌روند که شگفت‌انگیز است و هر کس که بتواند به آن برسد، عمری جاودان می‌یابد. رسیدن به این زندگی جاودان مستلزم پاک‌سازی مردگان از گناهان و آلودگی‌ها بوده و از سویی دیگر چون آب جنبهٔ خدایی داشت، لذا در نظر آنان کسی که در آب غرق می‌شد و یا از آن عبور می‌کرد سعادت‌مند می‌شد و بی‌گناه به شمار می‌آمد. به همین دلیل مغروق و معبور خود را مخلوق خدا می‌پنداشتند. از این اساطیر برمی‌آید که این عبور و سفر از منظر مصریان باستان طولانی و دشوار بوده، زیرا معتقد بودند مرده احتیاج به آب و غذا دارد و از طرفی جسم هم باید سالم و کامل بماند به همین دلیل مردگان خود را مومیایی می‌کردند که جسم در کنار روح به زندگی پس از مرگ ادامه دهد. در واقع در نظر آنان با عبور مردگان از آب، مردگان وارد مرحلهٔ جدیدی می‌شوند که آرامش، پاک‌سازی و زندگی ابدی را به همراه دارد. مصریان مراسم عبور از آب را در هنگام خاکسپاری به‌جا می‌آوردند. دربارهٔ چگونگی مراسم خاکسپاری مصریان آمده است که این مراسم از شهر تبس در حاشیهٔ رود نیل آغاز می‌شود و به آرامی به سوی حاشیهٔ صحرا جایی که مقبره‌ها بوده، پیش می‌رود.

یکی از مهم‌ترین و شاید هم تنها دلیلی که مقبره و اهرام مصر را در طرف دیگر رود نیل بنا کرده‌اند به دلیل گذشتن مردگان از رود نیل بوده است. به عبارت دیگر، برای رساندن آن مردگان به مقبره‌ها باید حتماً از رود نیل عبور داده می‌شدند. به اعتقاد مصریان پس از مرگ، مرده از یک کرجی‌بان می‌خواهد که او را به آن سوی رودخانه ببرد تا به جهان دیگر

برسد، پس باید از هفت دروازه که به دقت از آن مراقبت می‌شود، عبور کند. بنا بر این اعتقاد، مصریان، اجساد مومیایی شده را بر روی ماکتی از قایق حمل می‌کنند یا در نقاشی مقبره آن‌ها را در قایق نشان می‌دهند که در حال گذر از رود نیل هستند که نماد سفر به وسیلهٔ آب برای ملاقات با اوسیروس (اوزیریس) است و رسیدن به همان پاک‌سازی، آرامش روح و حیات ابدی برای زندگی در جهان دیگری است. (ر.ک: فریزر، ۱۳۸۲: ۵۹۴)

انواع آب

در اوستا از هفده آب نام برده شده است که عبارتند از: ۱. شبنم، ۲. کوهتاز (رودهای کوهی)، ۳. آب باران، ۴. آب چاه و دیگر آب‌های ناشناس (زیر زمینی)، ۵. نطفهٔ انسان و حیوان، ۶. ادرار مردمان و حیوانات، ۷. آب دهان، ۸. آبی که در پوست جانوران و انسان است، ۹. اشک، ۱۰. خون، ۱۱. چربی حیوانات، ۱۲. آبی که در جفتگیری حیوانات و انسان است، ۱۳. عرق تن، ۱۴. آب درون زهدان، ۱۵. آب زیر ساقه، ۱۶. آبی که در گیاهان آمیخته است که آن را آب تن تخمه گویند.

آب و آفرینش

یکی از کارکردهای مهم کهن نمونه «آب» در اساطیر، آفرینندگی و زاینندگی آن است. آب از بدو تاریخ، در نظر انسان‌های نخستین، مظهر و نماد آفرینش بوده است. در اساطیر این اقوام و تمدن‌ها می‌خوانیم که جهان از یک دریا یا اقیانوس ازلی پدید آمده است. در اساطیر بین‌النهرین و روایات آشوری آمده است که همهٔ آفریدگان از آمیزش آب شیرین (اپسو/Apsu) و شوراب (تیامت/Tiamat) پدید می‌آیند. اپسو نوعی مغاک پر از آب بود که گرداگرد زمین را پوشانده بود. چشمه‌هایی که از سطح زمین سر بر می‌آوردند از اپسو نشأت گرفته بود و تیامت چهرهٔ شخصیت یافتهٔ دریا بود که جهان را زایید (ر.ک: ژیران، ۱۳۷۵: ۵۸-۹). این داستان از روزگاری بسیار کهن آغاز می‌شود. هنگامی که نه آسمان بود و نه زمین، نه بلندا، نه ژرفا و نه نام. فقط دو خدا وجود داشت: یکی، «آپسو» که نمایندهٔ آب‌های ازلی زیرزمین بود و دیگری «تیامت» که مظهر دریا بود (مک‌کال، ۱۳۸۶: ۷۲ و ساندز، ۱۳۸۷: ۱۷). از این دو غول آب، «لحمو» و «لحامو» به دنیا آمدند که ظاهراً یک زوج مار اژدهاوش بودند و شخصیتی نسبتاً الهام‌گونه داشتند. آنان نیز «انشار»، اصل نرینگی و «کیشار»، اصل مادینگی را زادند. ایزدان بزرگ از همین انشار و کیشار، پدید آمدند که عبارت بودند از: آنو، آ، ایگیگیا و آنوناکیها (ژیران و همکاران، ۱۳۸۲: ۶۰). به‌زودی ایزدان جدید با شورش خویش، آرامش «اپسو» را بر هم زدند. در میان ایزدان، ناسازگاری پدید آمد، هر چند آنان برادر یکدیگر بودند، در شکم «تیامت»

همین بن مایه آغازین که متعلق به هند آریایی است، بعدها منجر به گسترش آفرینش از آب در دوران برهمایی شد. در روایتی از عصر برهمایی نقل شده است که زمانی همه هستی آب بود و بر فراز این آب بی‌پایان، خداوند، ویشنو، که شکل باد را داشت سیر می‌کرد. او در قعر این پهنه بی‌کران، آب‌های موج زمین را دید و خواست تا جهان را خلق کند ولی در اندیشه بود تا چگونه این جهان خاکی زمخت را از دل این آب‌های نرم و موج بیرون بکشد و بر سطح آب نگه دارد. ناگاه چشمش به گل نیلوفری افتاد که بر سطح آب رویده بود. خود را به صورت گراز غول‌آسا درآورد، به عمق آب رفت و با پوزه قدرتمندش، زمین را از عمق آب به سطح آب آورد و آن را چون برگ‌های نیلوفر بر سطح آب گسترانید. شاید از این رو است که زمین را prithiri (آنکه گسترده شده) می‌نامند. (رضایی، ۱۳۸۳: ۱۱۴-۱۱۳) در اساطیر هندی، قدرت برتر از آن «ویشنو» است. «در اسطوره آفرینش هندو، ویشنو به سه شکل یا صورت پدیدار می‌شود: به صورت یا شکل برهما، آفریدگار زندگی در زمین، به صورت ویشنو، نگهدارنده زندگی در زمین؛ به صورت شیوا - رودرا، ویرانگر زندگی در زمین» (روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۶۲۷). در این باور «دنیا در یک سیکل یا چرخش مسلسل و مکرر و جاودانه آفریده می‌شود، از بین می‌رود و دوباره تجدید حیات می‌یابد و پیوسته از یک ماهایوگا (دوران بزرگ) به ماهایوگای (دوران بزرگ) دیگر انتقال می‌یابد» (همان، ۶۲۸). هندوها معتقد بودند که در پایان هزار ماهایوگا که معادل یک روز زندگی است، ویشنو ویرانگر می‌شود؛ یعنی در هیأت شیوا - رودرا ظاهر شده و به خورشید نفوذ می‌کند و آن قدر به آن حرارت می‌بخشد که زندگی در آن شرایط ناممکن می‌شود. «نخست به درون انوار خورشید می‌رود و آن‌ها را تا یک صد سال شدت و توان می‌بخشد و آن چنان گرمایی می‌آفریند که تمامی آب‌های روی زمین را تبخیر می‌کند» (روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۶۳۱) و بدین گونه هستی روی زمین را از بین می‌برد. وقتی حرارت زیاد خورشید زندگی را نابود کرد، شیوا - رودرا ابرهای توفان‌زای شوم را بیرون می‌فرستد. این ابرها با رعدوبرق هراس‌انگیز، جلوی تابش خورشید را می‌گیرند و بر زمین چادری تیره می‌پوشانند و این روند نیز تا یک صدسال ادامه می‌یابد و تمام سطح زمین، زیر دریایی ژرف قرار می‌گیرد. پس از این دوره صدساله فقط ویشنو، خدای بزرگ، باقی می‌ماند و زمینی که تبدیل به دریایی بی‌کران شده است و دیگر خدایان و موجودات به تمامی از بین می‌روند. روزنبرگ در ادامه می‌نویسد که: «درست در آن هنگام که سیلی عظیم، تمامی آثار زندگی را در خود مدفون می‌سازد، تخم مرغ طلایی بزرگی پدیدار می‌شود. در این تخم مرغ بذر صورت‌های گوناگون زندگی که پیش از آمدن سیل در

به جنگ و ستیز برخاستند. پسو توانست این غوغا را فرونشاند، بدین روی، رفتار آنان برای آپسو، تحمّل ناپذیر شد. او نزد «تیامت» رفت و مسئله نابود کردن فرزندانشان را با او در میان گذاشت. اما «آی» همه چیز دان - که از ایزدان بزرگ و از فرزندان انشار و کیشار بود - از موضوع باخبر شد و با اعمال جادویی خویش، توانست آپسو را به خوابی عمیق فرو برد. تیامت، خشمگین شد و شماری از ایزدان را به دور خود گرد آورد و مارهای غول‌آسا و سگ‌های بدخوی و گردبادهای خشم‌آگین و ماهی - آدمیان را بزداد. از این سوی نیز، بعل مردوک، فرزند آی، آماده نبرد با تیامت شد. در نبردی که بین آن دو درگرفت، مردوک تور بینداخت و تیامت را به بند کشید. پس جمجمه‌اش را درید و سرخ رگ‌هایش را پاره پاره کرد. آنگاه به آن پیکر غول‌آسا خیره شد. نخست آن را چون صدف حلزون دوکپه‌ای از هم گسیخت؛ با نیمه فوقانی، گنبد آسمان را ساخت و از نیمه‌ای دیگر، زمین سخت‌تر را. از پستان‌های او، کوه‌های غول‌پیکر بساخت. (ر.ک: ساندز، ۱۳۸۷: ۴۰-۱۸ و ویران و همکاران، ۱۳۸۲: ۶۲-۶۰) در اساطیر یونانی نخستین عنصری که پیش از جهان پدیدار می‌شود و بر آفرینش نظارت دارد، اوسنان/Ocean است که اقیانوس آغازین و فرزند اورانوس/Uranus (پدر آسمان/Father Sky) و گایا/Gaia (مادر زمین/Earth Mother) و تجسم ایزدی آب است. زمین را چون رودی بسیار بزرگ دربرگرفته است. همه چیز از آن پدید می‌آید و در آن می‌میرد. او پدر سه هزار رودخانه‌ای است که به انسان زندگی می‌بخشد و زمین را بارور می‌سازند همراه با دختر و همسرش تتیس/Tethys، که نماد باروری آب‌هاست (ر.ک: اسمیت، ۱۳۸۳: ۹۳ و ۱۷۵). هال می‌نویسد: «کهن‌ترین اسطوره آفرینش نزد یونانیان، آب نخستین را به یک مادر الهه وابسته می‌دانست. در آغاز انوره نومه/Eurynome الهه همه چیزها، از میان کائوس/Chaos به صورت عریان بیرون آمد، ولی هیچ ماده محکمی نیافت که پای خود را بر آن بگذارد، بنابراین دریا را از آسمان جدا کرد. این اسطوره شاید انعکاسی از دین مادر شاهی ساکنان ماقبل تاریخ یونان یعنی پلاسگوی‌ها/Palagians باشد که نام آن‌ها به معنای آب است». (هال، ۱۳۸۳: ۱۹۷) از دیگر داستان‌های خلقت که با «آب»، پیوند دارد، روایت آفرینش هندی است که در ریگ‌وداها آمده است. در آنجا می‌خوانیم که «در آغاز، نه هستی بود و نه نیستی، نه مرگ و نه زندگی. همه‌جا را آب‌های تیره و بی‌نشان فراگرفته بود. آب‌ها به ریاضت پرداختند و بر اثر آن، حرارت پدید آمد، و بر اثر حرارت، هسته زمین برخواست که شهریار همه آفرینش بود و بر ناف آن «ویشو کرمه» - خدای یگانه که آفریننده جهان است - جای گرفت». (بهار، ۱۳۷۵: ۸۷)

بیرلین می‌نویسد: مصریان باستان بر این باور بودند که پیش از پیدایش خدای خورشید، رع بزرگ، پدرش، لجه آبی/Watery Abyss وجود داشت. رع از مغاک آبی بیرون آمد و سپس همه چیز از کلماتی که از دهان او بیرون آمد هستی یافت. نخست هوای اولیه (شو/ shu) را بیرون داد و سپس رطوبت اولیه (تفنون/ Tefnut) را تف کرد. شو به خدای هوا تبدیل شد که نیروی زندگی است و تفنون که نظم جهان را سامان می‌دهد، به همسری او درآمد. همچنین رع از دل هوا و رطوبت، چشم رع (الهه هاتور) را آفرید تا ناظر کارهای او باشد. رع پس از آنکه صاحب چشم شد شروع به گریستن کرد. انسان‌ها از چشم او آفریده شدند. (ر.ک: بیرلین، ۱۳۷۶: ۶۹)

می‌توان گفت بسیاری از اساطیر مصر نشأت گرفته از رود نیل می‌باشند، چرا که رود نیل به عنوان اسطوره‌ای مقدس که تأثیری بر حاصل‌خیزی منطقه داشت، همواره مورد توجه مصریان بوده و در نزد آنان از احترام و تقدس خاصی برخوردار بوده است. مصریان برای اینکه بلندای رود نیل بسیار شود هدایا و قربانی‌هایی تقدیم آن می‌کردند و با ساز و آواز به ستایش او می‌پرداختند. همچنین آن‌ها معابد بسیاری منسوب به آب داشته‌اند و جالب‌تر اینکه در نظر آن‌ها الهه رودها (سارساوادی) از آب‌ها محافظت می‌کرده که مطابق با آن‌ها ایزدبانوی ایران باستان می‌باشد.

در اساطیر زرتشتی، هر چند آفرینش جهان از آب نیست ولی آفرینش و رویش گیاهان، تا اندازه‌ای، به آب مربوط می‌شود. در بندش، سخن از درختی به نام «درخت بس تخمه یا هرویسپ تخمک» رفته است که جایگاه آن در دریای اسطوره‌ای فراخکرد* است. تخم همه گیاهان به آن درخت است و هر سال، سیمرغ*، آن درخت را بیفشاند؛ آن تخم‌های فروریخته، در آب می‌افتند و بعد از آن، تیشتر، ایزد باران، آن تخم‌ها را برمی‌گیرد و به کشورها و سرزمین‌ها می‌باراند. (فرنغ دادگی، ۱۳۸۵: ۸۷)

آب پیکر ← اختر

آب تن تخمه

شانزدهمین آب از هفده آبی است که در گیاهان آمیخته است و در بندش به آن اشاره شده است. این آب را با اندکی گوگرد ساییده شد بر تن کودک تازه به دنیا آمده می‌مالیدند. به هنگام بیدار شدن از خواب شبانه دست‌ها را نخست با این آب پاک کرد و بعد از آن با آب شست. (شایست ناشایست: ۱۲۷، ۱۳۹)

آب زونگل

آب زونگل/ab.zawangal در فارسی میانه وجود دارد که معنای آن مشخص نیست. زونگل در وندیداد در معنای کسی آمده است که ستون سینه‌اش شکسته باشد که استاد بهار معتقد

دنیا وجود داشته، نهفته شده است. وقتی که دنیا به زیر آب پنهان شد، آن تخم مرغ روی آب آن اقیانوس بی‌کران شناور می‌شود» (همان، ۶۳۲). این همان وجود ویشنو، در هیأت نگهدارنده زمین است که در این مرحله بادی خشک را بر دنیا مستولی می‌کند؛ و این بار نیز تا یک‌صد سال دنیا را پیوسته دور می‌زند. بعد از این، ویشنو می‌خوابد و دنیا نیز با او به خواب می‌رود. این خواب ادامه می‌یابد تا پایان شب یلدای یک‌هزار ماهایوگا. در پایان این شب، ویشنو سر از خواب برمی‌دارد. «در پایان شب یلدای یک‌هزار ماهایوگا، ویشنو از خواب بیدار می‌شود. یک جور گل زیبا و شگفت‌انگیز نیلوفر آبی از ناف ویشنو سر در می‌آورد و ویشنو به صورت و در هیأت برهمای آفریدگار، یعنی آفریدگار زندگی در زمین، از درون آن گل برون می‌آید» (همان، ۶۳۲). ویشنو چون از خواب برمی‌خیزد می‌بیند که سیلاب، تمام هستی را از زمین گرفته و همه چیز از بین رفته است. پس تخم مرغ طلایی را که بذر صورت‌های گوناگون هستی را در خود دارد، می‌شکند و سیر تکاملی آفرینش دوباره زندگی دنیا را آغاز می‌کند که این همان هیأت برهمای آفریدگار ویشنو است، او دست به آفرینش مادی می‌زند و «ابتدا آب را می‌آفریند، سپس آتش، هوا، باد، آسمان، زمین و نیز کوهساران و درختان روی زمین را می‌آورد. پس از آن صورت زمان را به عنوان راه یا وسیله تشکل جهان هستی می‌آفریند». (همان، ۳-۶۳۲) مصریان که دارای تمدن چند هزار ساله هستند در اساطیر خود به توده آب عمیق و لایتناهی و کهن اعتقاد داشتند که همه چیز، همه جهان از آن پدید آمده است. در اسناد دینی بازمانده از هلیوپولیس، هرم نوشته‌های سلسله پنجم، اشاره‌های گذرا به آفرینش شده است. در این روایت آمده است که در فرایند آفرینش، نخست، اتوم، خدای هلیوپولیس، از آب‌های آشفته اقیانوس نون سر برآورد. اتوم خواست باشد و خود را آفرید یا که او خود فرزند نون بود. اتوم جایی برای ایستادن نیافت، پس تپه‌ای پدید آورد؛ تپه‌هایی که بعدها بر فراز آن معبد هلیوپولیس بنا شد. اتوم پس از آفریدن خود، دیگر خدایان را آفرید (ر.ک: ایونس، ۱۳۷۳: ۴۱۹). در اساطیر مصر آمده است که همین اقیانوس ازلی پیش از آفرینش، نطفه همه چیز و همه موجودات را پدید آورده است (ر.ک: رضایی، ۱۳۸۳: ۱۱۴). بر طبق این افسانه‌ها در ابتدای خلقت جهان، «تنها رود نیل وجود داشت تا اینکه خدای خدایان از آب بسیار عمیق نیل همه چیز را آفرید. در یکی از کتیبه‌ها نقل شده است که من خدای خدایان همه چیز را از چرخش آب عمیق رود نیل آفریدم» (ایونس، ۱۱۱: ۱۳۷۳). در اساطیر مصری، جهان از اقیانوس آغازین مملو بود که نون/ Nun نام داشت. نون همه‌جا را فراگرفته بود و همانند تخم کیهانی راکد و بی‌جنبش بود. (ر.ک: ویو، ۱۳۷۵: ۳۵)

سرکشان* که ایدر چه دارد شگفتی نشان/ چنین گفت با او یکی مرد پیر* که ای شاه نیک اختر و شهرگیر/ یکی آبیگیرست زان روی شهر* کز آن آب، کس را ندیدیم بهر/ چو خورشید تابان بدانجا رسید* بر آن ژرف دریا شود ناپدید/ پس چشمه در، تیره گردد جهان* شود آشکارای گیتی نهان/ و زان جای تاریک چندان سخن* شنیدم که هرگز نیاید به بُن/ خرد یافته مرد یزدان پرست* بدو در، یکی چشمه گوید که هست/ گشاده سخن مرد با رای و کام* همی آب حیوانش خواند به نام/ چنین گفت روشن دل پر خرد* که هرک آب حیوان خورد کی مُردد. (شاهنامه، ۱۲۸۴، ۷/۷۹)

در اساطیر چین، قلّه‌ای افسانه‌ای به نام کون - لون وجود دارد که سرچشمه چهار رودی است که به چهار سوی جاری است. این کوه، کوهی است گیلهانی که سر به آسمان می‌ساید و ریشه در ژرفای خاک دوانیده و دو عنصر یانگ (آسمان) و یین (زمین) را در خود دارد. مردم چین بر این باور بودند که هر کس از آب‌هایی که از این کوه گیلهانی روان می‌شود، بنوشد، جاودانه می‌گردد. (ر.ک: زمزدی، ۱۳۸۵: ۱۳۳ و کربستی، ۱۳۸۴: ۱۱۴-۱۱۳)

«کیخسرو*»، در روایت‌های ایرانی، در شمار هفت جاودانه است که در فرجام جهان، از یاران سوشیانت* خواهد بود. در شاهنامه، در ذکر پیوستن او به سروش* و ناپدید شدن او از چشم یاران چنین آمده است که: کیخسرو، پس از شصت سال شهریاری، به سبب خوابی، ترک سلطنت می‌کند و به همراه هفت تن از یارانش، دست به سفری رمزآلود می‌زند. (ر.ک: مدزسی ۱۳۸۲: ۹۹). در این سفر، به توصیه کیخسرو، سه تن از آن هفت تن، یعنی زال* و گودرز* و رستم*، از این راه باز می‌گردند و او به همراه توس* و فریبرز و گیو* و بیژن*، به راه خود ادامه می‌دهد. آنان در راه به چشمه‌های روشن می‌رسند. شاه به یاران می‌گوید که امشب، از اینجا، پیشتر نخواهیم رفت و فردا، روز جدایی من از شماست؛ پس: «چو بهری ز تیره شب اندر چمید* کی نامور پیش چشمه خمید/ بدان آب روشن، سر و تن بشست* همی خواند اندر نهان، زند و اُست/ چنین گفت با نامور بخردان* که باشید بدرود تا جاودان/ کنون چون برآرد سنان، آفتاب* نینید از این پس مرا جز به خواب.../ چو از کوه، خورشید سر برکشید* ز چشم مهان شاه شد ناپدید. (شاهنامه، ۱۳۸۴: ۵/۴۱۳)

«روایت چشمه‌ای که کیخسرو، پیش از پیوستن به سروش، در شب تاریک، در آب روشن آن شستشو می‌کند و در واقع با این کار، عمر جاویدان می‌یابد، در واقع صورتی از اسطوره چشمه آب زندگی است.». (خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۲۶-۲۶۹) در بندهش نیز از چشمه‌ای به نام چشمه آب بی‌مرگ سخن به میان آمده است. در آنجا می‌خوانیم: «خانه کاووس* را

است در اینجا معنی ندارد و می‌افزاید که شاید مجموع واژه āb-mazandar به نام غول‌هایی عظیم‌الجثه است (بهار، ۱۳۷۵: ۱۸۲). بر پایه بندهش بیست و پنج‌گونه مردم از تخم گیومرث* به وجود آمد، یکی از آن‌ها آب زونگل بود که بالایش شش برابر میانه بالایان است. (نک: بندهش، ۸۳)

آب حیات

«آب حیات» رمزی از جاودانگی و بی‌مرگی مطلوب بشر است که در نماد اساطیری این عنصر مجسم شده است. با عنایت به این نکته که آب مایه تجدید شباب و موجب حیات‌بخشی است، آنان که عشق به دیر زیستن و یا جاودانگی جزء آرزوهای ایشان بود، در باورها و اعتقاداتشان، سخن از آبی به میان می‌آوردند که هر کس از آن بنوشد و یا در آن، تن بشوید، جاودانه خواهد شد. این «آب حیات» در اکثر اساطیر ملل و اقوام مختلف جهان دیده می‌شود و گویی آرزویی جهانی و همگانی در بین آنان است. مشهورترین داستان، راجع به آب حیات، داستان خضر و اسکندر است که بازتابی عظیم در داستان‌ها و اسطوره‌های سامی، اسلامی و ایرانی داشته است: در قصص الانبیاء نیشابوری در داستان ذوالقرنین آمده است: «ذوالقرنین در طلب زندگانی جاوید بود، به او گفتند: مر خدای تعالی را چشمه‌ای است از پس کوه قاف به تاریکی اندر ... ذوالقرنین، قصد رفتن کرد و خضر را (ع)، مقدمه لشکر کرد ... گوهری بدو داد و گفت: چون از لشکر جدا مانی و درمانی، این گوهر را بر زمین نه تا روشنایی دهد ... و چون خضر به تاریکی درآمد، راه گم کرد ... آن گوهر بیرون کرد و بر زمین نهاد، همان جا چشمه‌ای پدید آمد. خویشتن را بشست و از آن آب بخورد و خدای را سپاس داری کرد و از آنجا برفت» (خلف نیشابوری، ۱۳۴۰: ۲۳۱-۲۳۰). در منابع دیگر آمده است که اسکندر پس از کشورگشایی‌های بسیار، به طلب جاودانه شدن، همراه با گروهی از جوانان، به جانب چشمه آب حیات که در غار ظلمات در کوه قاف بود به حرکت درآمد. وقتی به آن چشمه رسیدند، ماهی نمک سود در آن بیفکندند و ماهی زنده شد. دانستند که آن، چشمه آب حیات است؛ پس بی‌درنگ، مشکی از آن آب را پر کردند؛ ناگاه چشمه آب دیده شد. اسکندر کنار درختی نشست و مشک آب را بر شاخه سروی آویخت، که ناگاه کلاغی از آسمان فرود آمد و به مشک یورش برد و با متقار، مشک را درید و تا اسکندر به خود آمد، آب در پای درخت سرو ریخت و به زمین فرورفت، و چنین شد که سرو همیشه سبز و کلاغ عمر جاودانی یافت. (ر.ک: هیلز، ۱۳۸۵: ۴۲۸).

در اسطوره‌ها، اغلب، باور بر این است که چشمه آب حیات، در تاریکی جای دارد؛ آن چنان که فردوسی*، در داستان اسکندر درباره آن، چنین می‌گوید: «سکندر برسید از

که روح و جسم عابر را آماده پذیرش و ورود به دوره‌ای تازه می‌کند. دوره‌ای که عموماً سبب راحتی و آسایش و حتی کمال اوست. چرا که با پاک‌ی و طهارت، فرد از آلودگی و پلیدی‌ها و کدورت گناهان پاک می‌شود. پاک‌ی‌ای که با هیچ یک از عناصر دیگر به دست نمی‌آید. زیرا آب نماد مینویی است. به طوری که قهرمانان پیش از دست یافتن به یک موفقیت بزرگ از آب عبور می‌کردند. احتمال می‌رود که پیش از انجام کارهای بزرگ و مهم از آب گذشتن ناشی از این باور و اعتقاد بوده که با هر بار گذشتن از آب تولدی تازه رخ می‌دهد. زیرا، آب با زهدان مادر که منشأ و سرچشمه حیات است ارتباط دارد. (ر.ک: مدرسی، ۱۳۸۷: ۹۲-۹۱)

آب زوهر

عبارت از نثار و نیازی است که در هنگام مراسم مذهبی به آب * یا آتش * هدیه می‌شود. «این نام در اوستا زنوثره / zaōθra و در فارسی میانه زوهر / zōhr و در فارسی زور گفته می‌شود. (عقیقی، ۱۳۸۳: ۵۴)

واژه زنوثره از ریشه zū- برابر با سنسکریت hu- به معنی انجام مراسم مذهبی یا به معنی واقعی کلمه، هرگونه نثار آیینی است که در مراسم مذهبی انجام می‌شود (ر.ک: مودی، ۱۹۳۷: ۲۹۸). در بندهش آمده: «این را نیز گوید که مینوی این سه رود: ... و مرورود و هلمند* رود ناخرسند بودند (و خواستند) که به سبب بدی و پلیدی و راکد ماندنی که دیدند، در جهان نتازند، «تا آنکه هر مزد* به ایشان گفت که زردشت* را بیافریند که در دوران تازش اهریمن*، هوم* و زوهر بر ایشان ریزد و...» (بندهش، ۱۳۸۵: ۷۷-۷۶). زرتشت نیز در کناره آب دانیی* در هنگام تهیه هوم* برای نخستین بار به کشف و شهود نایل می‌شود. (ر.ک: وزیدگی‌های زادسپرم، ۱۳۸۵: ۶۶)

زوهر نذری مایع و آشامیدنی است مانند آب، شیر و افشیره در مقابل میزد / miyazd که نذر و تقدیمی غیرمایع مانند گوشت، نان و میوه است (ر.ک: اوشیدری، ۱۳۷۱: ۳۰۲). به واسطه اوستا و متون پهلوی و آثار برخی نویسندگان یونانی نظیر «هرودوت» و «استرابو» روشن می‌گردد که «ایرانیان باستان در تطهیر و پالوده نگاه داشتن آب بسیار دقیق و مراقب بوده‌اند و ظاهراً آب زور نیز برای این منظور انجام می‌شده است» (مدی، ۱۹۳۷: ۲۹۸). ایرانیان باستان به آب به عنوان سرچشمه حیات که گیاهان، جانوران، و انسان‌ها را می‌پرورد، حرمت می‌نهادند. در کیهان‌شناسی آنان، آب* دومین آفرینش از هفت آفرینش (پهلوی: dahishnan) بود که درون جهان تقسیم شد. آب نیمه زیرین «آسمان» گوی‌سان را فراگرفت، بدین سان، همه آب‌ها در پایین زمین قرار دارند. دریای بزرگی با نام اوستایی Vourukaša* (پهلوی: وُرکَش، فراخ‌کرد) وجود داشت که

گویند که یکی زرین بود که بدو برمی‌نشست؛ دو تا از آبگینه بود که او را آسبستان بود؛ دو تا پولادین بود که او را رمه بدان بود. از آن به هر مزه‌ای، چشمه آب بی‌مرگ تازد که پیری را چیره گردد، زیرا هنگامی که پیرمرد بدین در، اندر شود، برنای پانزده ساله بدان در بیرون آید و مرگ را نیز از میان برد». (فربغ دادگی، ۱۳۸۵: ۱۳۷)

آب و رویین تنی

روایتی مبتنی بر طومار نقالان* وجود دارد که سینه به سینه، بین آنان نقل شده است. در این روایت؛ «تن پاک اسفندیار*، در آب مقدس شستشو می‌یابد و به فره ایزدی*، پوست و استخوانش رویین می‌گردد؛ بجز آن دو چشم منورش که به هنگام غوطه خوردنش در شط مقدس، به هم برمی‌آیند و دو نقطه گزندپذیر می‌گردند» (عنصری، ۱۳۸۷: ۳۳). در این روایت، کارکرد جادویی و مقدس آب را که اسفندیار با آن، رویین تن می‌شود، می‌بینیم. همین کارکرد کهن نمونه‌ای را، در یونان نیز می‌توانیم ببینیم. در یونان، قهرمانی هست به نام آشیل، فرزند پله، پادشاه شهر فتی. او در اوان کودکی، توسط تیسس، در آب رودخانه زیرزمینی استیکس، شستشو داده می‌شود و خاصیت این آب چنین است که هر کس در آن شستشو کند، رویین تن می‌شود. آشیل، هنگام فرورفتن در آب، به پاشنه پایش که در دست تیسس بود، آب نمی‌رسد و فقط این نقطه از بدن آشیل آسیب‌پذیر باقی می‌ماند. (ر.ک: بین سنت، ۱۳۸۷: ۱۹۹؛ بهرامی، ۱۳۸۵: ۹۰)

سخن آخر آنکه در باورها و اساطیر ایرانیان و هندیان و مصریان باستان، آب و ایزدان آب‌ها، اولین پدیده‌هایی بودند که خلق شدند و پیوسته خدایانی بودند که از این گوهر پاسداری می‌کردند. از نظر آنان هر کسی که در آب فرورود یا از آن بگذرد پاک و بی‌گناه می‌شود. به این معنا که پیوند با آب همواره متضمن تجدید حیات است زیرا به گفته یاده از سوی در پی هر انحلالی، ولادتی است و از سوی دیگر غوطه خوردن امکانات بالقوه زندگی و آفرینش را بارور می‌کند. افزون بر این فرورفتن در آب از طریق آیین رازآموزی، ولادتی نو است. آب به مدد آیین جادویی درمان‌بخش و به برکت آیین‌های مربوط به مردگان موجب رستاخیزی پس از مرگ است. آب با در بر گرفتن همه امکانات بالقوه رمز زندگی پاک است. نماد پاک‌ی است ولی شکل این پاک بودن در ادیان متفاوت است. مهم‌تر اینکه همواره در همه اساطیر عبور از آب و رودهای مقدس رمزی و نشانی از تقدس عابر است و آزمون الهی که پاک‌ی و آرامش و صفای باطنی را در پی دارد. بر طبق باورهای اساطیری ملل بین‌النهرین عبور از آب نماد عبور از مرحله به مرحله‌ای دیگر است که چه بسا همواره همراه با مشکلات و سختی‌های است. این گذر از آب است

برداشته‌اند، می‌برد و با خواندن اوستا که شامل یک «یسا اهو ویریو» و یک «اشم وهو*» است آن را در سه نوبت متوالی در آب می‌ریزد. پراهوم عبارت است از مخلوطی از شیر و شیرۀ گیاه هوم که با آب تقدیس شده و گیاه دیگری آمیخته شده است. (ر.ک: تقضلی، ۱۳۸۵: ۸۷)

آب زوهر یا نثار به آب، اکنون به‌طور اساسی جزئی از مراسم یسنه است که طی آن دو بار پراهوم تهیه می‌شود، در پراهوم نخست، شیر به کار نمی‌رود و آن را موبد پیشوا که اجراکننده است طی خواندن یسن ۱۱ می‌نوشد. در پراهوم دوم که «آب زوهر» نام دارد، شیر از اجزای لازم است و با سه صفت «آمیخته هوم» «آمیخته به شیر» و «آمیخته به انار*» آمده است. در ایران مراسم «آب زوهر» با عنوان oWZUR در روستاهای زردشتی یزد انجام می‌شود (ر.ک: جدلی، ۱۳۸۹: ۲۲). این شیر را راسپی (موبد همکار زوت) قبل از مراسم آماده می‌کند و پس از پراهوم اول رو به روی زوت می‌گذارد. در قسمت دوم مراسم یسنه (از یسنه ۱۱ به بعد) «شاخه‌های برسم* با قدری از این شیر شسته می‌شود و قسمت دیگر شیر که جزء متشکله پراهوم دوم است در هاون ریخته می‌شود. این پراهوم دوم که متشکل از سه جزء است همان زنوثره یا زوهر است». (مینوی خرد، ۱۳۸۵: ۸۷)

آب تقدیس شده را در سه نوبت روی آن می‌ریزند که نمادی از سه مرحله ایجاد باران، یعنی تبخیر و تشکیل ابر و درهم فشردگی آن‌ها به صورت باران* است (ر.ک: هینلز، ۱۳۸۴: ۱۸۲). تهیه آب زوهر هم با اجرای مراسم مذهبی و دعاخوانی صورت می‌گرفته و هم بدون آن. در میان زرتشتیان ایران این امر بدون مراسم یسنه نیز رایج است. (همان، ۸۸)

در کیش زرتشتی، نثار به آب‌ها شامل سه جزء، یعنی شیر و شیرۀ با برگ گیاه است. در افشاندن نثار، این سه جزء نمایندگان قلمروهای گیاهی و جانوری‌اند که هر دو به آب وابسته‌اند؛ و به اعتقاد زرتشتیان زنوثره که با ذکر تقدیس شده باشد، نیروی حیاتی فروکاسته آب را بدان باز می‌گرداند و بدین سان آن را پاکیزه و فراوان نگه می‌دارد. (ر.ک: بویس، ۱۳۸۴: ۲۶)

نوع آب زوهر متشکل از سه عنصر یعنی شیر و دو ماده گیاهی دیگر نظیر برگ گیاه مرزنگوش، گل رز یا میوه درخت سنجد است. این نثار را شخصی عام (غیر روحانی) تهیه می‌کند و آن را به موبد تحویل می‌دهد، سپس موبد آن نثار را به کرانه جوی برده و همراه با خواندن دعای درون* (دعای نان) شروع به افشاندن آب زوهر/Drōn-e āb-zōhr در آب می‌کند. در جامعه سنتی زرتشتی این آیین را تقریباً هر خانواده زرتشتی دو بار در سال در ماه‌های اردیبهشت* و آذر* انجام می‌دهد. در آیین زرتشت، استفاده از آب در تهیه فدیۀ مایع

«جای گرد آمدن آب‌ها» بود (وی دیوداد، ۱۵/۲۱). این دریا را رودی اسطوره‌ای به نام Harahvati Ardavi Sūra Anāhita - تأمین می‌کرد؛ و در رود دیگر از آن جاری و ناشی می‌شد: «ونگهوی دایتیا/Vanghvi Daitya» (پهلوی: وه‌دایتی یا وه رود) به سوی شرق و رنگها/Rangha (پهلوی: اَرَنگ) به سوی غرب. به نوشته بندش «این رودها که زمین را در برگرفته‌اند، در دریای جذر و مد دار Pititka (پهلوی: پوتیک) پاک می‌شوند و سپس آب آن‌ها به دریای فراخ‌کرد باز می‌ریزد». (بندش، ۷۴)

در مرکز دریای فراخ‌کرد* کوه Us.hendava برآمده که پیرامون قلۀ آن بخارهایی که به صورت ابرهای بارانی پراکنده شده بودند، گرد می‌آیند (ر.ک: بندش، ص ۷۳؛ یشت ۳۲/۸-۳۳). بنابراین، همه آب‌هایی که در زمین جاری می‌شوند یا بر آن فرومی‌ریزند، از فراخ‌کرد می‌آیند. کوچک‌ترین چشمه یا قطره شبنم را می‌توان نماینده کل آفرینش آب دانست. از آنجا که این آفرینش برای زندگی ایرانیان باستان ضروری و بنیادین بود، ظاهراً برای پاک نگاه‌داشتن وی، برای آن قربانی‌هایی می‌کردند. وجود و استفاده از آب در سراسر مراسم یسنه امری ضروری است و در شستشو، تطهیر و تقدیس اولیه محوطه آیینی و وسایل و ادوات مذهبی به کار می‌رود. آب همچنین عنصری مهم در مخلوط نثار پراهوم و هوم تقدیس شده است. بنابراین هم به عنوان ماده نیروبخش نثار آیینی (زوهر) که به قلمرو مینوی تقدیم می‌شود و هم به عنوان عنصری پالاینده در گیتی استفاده می‌شود.

یسنه یکی از مهم‌ترین بخش‌های اوستا است که به هفتاد و دو «ها»، یا «باب» تقسیم شده است، «ها»ی ۶۳-۶۹ «آب زوهر» نام دارد، «ها»ی ۴-۶۳ آغاز «آب زوهر»، «ها»ی ۶۵ ستایش ایزد آب‌ها: اردوی سورا، «ها»ی ۸-۶۷ تقدیس زوهر به ایزدان و فرّوشی‌ها و انواع گوناگون آب‌ها و «ها»ی ۹-۶۸ نثار به آب به‌طور کل است.

مهم‌ترین آیین پرستش زرتشتی که در جایی از آتشکده معروف به «اورویسگاه/urwēsghāh» انجام می‌گیرد، مراسم یسنه* است. این مراسم شامل دو قسمت است. در قسمت اول این آیین وسایل کار مراسم اصلی یسنه که عبارتند از زوهر، درون* و پراهوم* تهیه می‌شود و در پی آن مراسم اصلی یسنه که شامل خواندن ۷۲ فصل یسنه است انجام می‌شود پس از اتمام مراسم دعاخوانی یسنه، زور ملوی/zōr-melavvi، به اصطلاح پارسیان هند، یا آب زور به اصطلاح زرتشتیان ایران، اجرا می‌شود. زوت/* zōt (موبد پیشوا که اجراکننده است) هاوانی را که محتوی پراهومی* است که در طول مراسم یسنه تهیه شده به چشمه‌ای که از آن آب برای مراسم یسنه

برجسته ایرانی است که نقش مهمی در آیین‌های ایرانی دارد و پیشینه ستایش و بزرگداشت این ایزد بانو در فرهنگ ایرانی به دوره‌های پیش از زرتشتی در تاریخ ایران می‌رسد. جزء دوم ترکیب در ایرانی باستان napāt است که در ایرانی میانه nap شده است. این واژه را در هند باستان «فرزند» و در ایران باستان به «نوه» و «نیه» هر دو در فارسی نو معنی «فرزند فرزند» دارند، اطلاق می‌شد. این نام به همراه صفت barazant (نک: یشت ۱۹، بند ۵۲، و یسن ۱، بند ۵، یسن ۲، بند ۵) در متن‌های فارسی میانه به «برز آبان ناف» برگردانیده شده است. این ایزد در متن‌های میانه نگهبان آب‌ها و پاسبان چشمه‌ها و رودهاست و به آن «برز ایزد» نیز گفته شده است. او به همراه «اردای فرورد» از یاوران تیشتر* است. (نک: گزیده‌های زادسپهر، ۹ و ۸۳؛ راشد محصل، ۱۳۸۱: ۱۰)

آردوی سوره آناهیتا / Ardavi-Sū ra Anāhita که نام آن با آب و آبادانی عجین شده است، ماه آبان از آن اوست و روز آبان (= دهم) از ماه آبان جشن آبانگان به افتخار او و در ستایش او برگزار می‌شده است. قدمت ستایش این ایزد بانو به دوره‌های بسیار پیشین و حتی به زمان پیش از زردشت* می‌رسد. دلیل نام‌گذاری این ایزدبانوی اساطیر ایران بدین گونه است: «آردوی» به معنی «رطوبت»، در آغاز، نام رودخانه مقدسی بوده است و سپس، نام رودخانه، شخصیت خدایی پیدا کرده است. او را همتای ایزدبانوی سَرسوتی / Sarasvati در آیین ودایی می‌دانند و برخی بر این عقیده‌اند که «آردوی» در اصل صفت «سرسوتی» بوده است که در هند به رودخانه کوچک مقدسی به نام مَیدسا / Madhyadesa در ناحیه پنجاب کنونی اطلاق می‌شد. یسنه ۶۵ و یشت ۵ در باب او و آب‌ها است.

آبان روز

در آیین زرتشتی دهمین روز از هر ماه شمسی آبان روز و ماه هشتم از سال نیز به نام او آبان نام‌گذاری شده است. در دهمین روز از آبان نیز جشن «آبانگان» برگزار می‌شود و از میان گل‌ها نیلوفر را در ارتباط با آن دانسته‌اند (ر.ک: افضل طوسی، ۱۳۹۳: ۱۸۷). در بندهش آمده است: «نخست آسمان را آفرید به چهل روز که از روز هرمزد، ماه فروردین تا روز آبان، ماه اردیبهشت* است». (بهار، ۱۳۷۵: ۴۶) در این باب آمده است: «آبان روز از آب پرهیز و آب را می‌آزار». (قلی‌زاده، ۱۳۸۷: ۲۶)

آبان‌ماه

در گاه‌شماری ایرانی آبان ماه، شروع زمستان به شمار می‌آید. در این روز مینوی ربهوین از روی زمین به زیر زمین می‌رود و در آن جا که چشمه آب‌هاست گرمی را به آب می‌فرستد تا ریشه درختان را از سرما و خشکی محافظت نماید. (ر.ک: بندهش، ۱۰۶)

(آب زوهر) تا به امروز تداوم یافته است. آب پیش از قربانی* یا در آغاز برخی از اعمال عبادی بر خاک ریخته می‌شود. به علت تقدس آب، هرگز نباید در طول ساعات تاریکی که دیوان رفت و آمد می‌کنند، آن را از چاه یا آب روان کشید؛ و هیچ‌گاه نمی‌توان آب زوهر را شبانه پیش کش کرد. بجز «آب زوهر» که مستقیماً برای خود آب تهیه می‌شود. قربانی‌های دیگری (شامل قربانی‌های خونی) نیز به ایزدان مرتبط با آب، یعنی، آبان، اپانم نپات / Apanm Napat* و اردوی سورا* پیش کش می‌شد. در آموزش‌های خود زرتشت، نگاهبانی و سروری آفرینش آب به Haurvatat (خرداد) سپرده شده، و بدین سان بر حرمت باستانی آن تأکید گردیده است. هفت یسن از اوستای موجود را که عبارت از یسن‌های ۶۹-۶۳ است، آب زور نامیده‌اند.

خاصیت آب زوهر

۱. زدودن آلودگی از آب و برطرف کردن آسیبی که به آب وارد شده است: در یسنه ۶۸ بند ۱ دادن زوهر، وسیله‌ای برای برطرف کردن آسیبی (آلودگی) که به آب وارد آمده، دانسته می‌شود (پورداود، ۱۳۸۰: ۱۰۰). ۲. نیرو بخشیدن به آب و آتش: زوهر، نثار به آب و آتش است و غرض از ریختن آن نیرو بخشیدن بدان است. ۳. ادای تاوان گناه: در اوستا آب زوهر به عنوان تاوانی برای برخی گناهان خاص ذکر گردیده است، برای نمونه در وندیداد چهارده، بند چهار دربارۀ تاوان شخصی که سگ آبی را کشته این‌گونه آمده: «او باید ده هزار زور با هوم و شیر پاک به پاکیزگی آماده و به خوبی واری شده را [...] چون تاوانی به روان سگ آبی، پیشکش ایزد بانوی آب‌ها کند» (دوستخواه، ۱۳۸۸: ۸۱۸). ۴. فریادرس روان: زادسپهر از جمله کارهایی که «روان را فریادرس‌تر» است نثار به آب می‌داند (زادسپهر، ۱۳۸۵: ۶۵). در هند آیین نثار به آب (جدا از زور ملوی مراسم یسنه) تا اندازه‌ای شبیه به آیین‌های هندی است و از این رو در قرن نوزدهم از سوی برخی اصلاح‌طلبان آیین زردشتی به عنوان سنتی بیگانه مورد اعتراض قرار گرفت. اما پارسیان محافظه‌کارتر به حفظ این سنت که شبیه به آب زوهر عوامانه ایران است، ادامه دادند. این نثار ترکیبی سه‌گانه از نوعی شیرینی، آب‌نبات نارگیلی و گل است که در آب رود یا دریا آن را می‌ریزند. «این نوع نثار را زنان انجام می‌دادند؛ اما در جشن آبان اردوی سورا / Ābān Ardvīsūr یعنی آبان‌روز از ماه آبان، نثار سه‌گانه معمولی‌تری متشکل از نارگیل، شکر و گل را مردان نیز پیشکش می‌کردند». (بویس، ۱۹۸۵: ۱۱۸-۱۰۰)

آبان (ایزد)

در فارسی میانه ābān مینوی همه آب‌ها است که صفت آردوی سورا آناهیتا* / Ardavi-Sū ra Anāhita است. ایزدبانوی

شاهان و پهلوانان اسطوره‌ای اشاره شده است. برخی از این اسامی یا افسانه‌ها مختص این یشت نیستند و در یشت‌های دیگر نیز به همان صورت یا با اندکی تغییر آمده‌اند، اما به نظر می‌رسد این عناصر حماسی در یشت پنجم کاملاً حفظ شده‌اند، به گونه‌ای که نیرگ مطالب این یشت را گونه‌های تفسیر و گزارش ویژه افسانه‌ای تاریخی برای یشت‌های دیگر خاصه فروردین یشت می‌داند. (ر.ک: نیرگ، ۱۳۸۳: ۳۰۸)

یکی از افسانه‌هایی که تنها در آبان یشت بدان اشاره شده، داستان مردی به نام پانوروه Pāuruua/ است که به درگاه اردوی سورا اناهیتا نیاز می‌برد و از او یاری می‌جوید. ایزدبانو نیز نیایش او را می‌پذیرد و به یاری‌اش می‌شتابد (بندهای ۶۵-۶۱). افزون بر این، در بخش اوستایی رساله پهلوی پرسش‌نیها (بند ۳۲) نیز به پانوروه اشاره شده است؛ با این تفاوت که در این رساله، پانوروه با صفاتی اهریمنی توصیف شده است. (ر.ک: زرشناس، ۱۳۹۱: ۴۰)

از میان یشت‌ها، آبان‌یشت (یشت ۵)، تیشتر یشت (یشت ۸)، مهر یشت (یشت ۱۰)، فروردین یشت (یشت ۱۳)، اردیشت (یشت ۱۷)، و زامیاد یشت (یشت ۱۹)، یشت‌های بزرگ نامیده شده‌اند (ر.ک: کریستین سن، ۱۳۸۲: ۷۸-۷۷). یشت‌های بزرگ از نظر محتوا دارای ساختمانی خاص هستند: توصیف، مدح و ستایش و به یاری خواندن ایزدی که یشت بدو اختصاص دارد، همراه با ذکر قصه‌ها، اسطوره‌ها و حوادثی که ایزد در آن‌ها نقش داشته است. منظور این است که اهمیت و تأثیر ایزد مورد پرستش در حوادث ذکر می‌شوند. (ر.ک: نقضی، ۱۳۷۶: ۴۶)

فشرده‌گرده نخست توصیف کارها و برکات این ایزد است: نطفه مردان را پاک می‌کند. زهدان زنان را پاک و آماده برای باروری نگاه می‌دارد و زایش و حمل را برای بانوان آسان می‌کند و پستان‌هایشان را پرشیر نگاه می‌دارد. دارای نام و نشان همه‌جاگستر است و به اندازه همه رودهای جهان که یک‌جا جمع شوند، نیرومند است و از کوه هگر به دریای فراخکرت* می‌ریزد، آن سان که سراسر کرانه‌های آن دریا را به موج‌های بلند، بالا آرد و متلاطم سازد. ایزدی که دارای هزار دریاچه و هزار رود است و بزرگی و بلندی هر یک از آن‌ها، به اندازه چهل روز راه است که مردی سوار با اسبی تیزتک پیماید. اهورامزدا این ایزد را با اراده و از هستی خود آفرید تا به وسیله او، نگاهبان کشور و ده و سرزمین‌ها و مردم باشد. آفریده شد با بازوانی فریه و سپید و بسیار زیبا و به زبان جان، آوا برآورد: «چه کسی مرا خواهد ستود با زور به شیر آمیخته و هوم که از روی آیین تهیه شده باشد و این چنین کسی در حمایت من خواهد بود». آنگاه بانگ نمازگزاران و ستایشگران است که همسرایی می‌کنند: «برای شکوه و جلوه‌اش، با مراسم ویژه،

در آفرینش موجودات زمینی در بندهش آمده است: «هرمزد پنجم گوسفند* را آفرید به هفتاد و پنج روز که از روز هرمزد، ماه آبان تا روز دی به مهر، ماه دی است. پنج روز درنگ کرد [تا روز بهرام]، آن پنج روز گاهنبار* و او را نام مدیاریم* است که او را گزارش اینکه انبار زمستان را برای دام‌های خویش فراهم بگرد». (بهار، ۱۳۷۵: ۴۷)

آبان‌یشت

یشت پنجم اوستا که به آبان یشت موسوم است، به ستایش و نیایش ایزدبانوی آب‌ها و نعمت و برکت و آبادانی، اردوی سورا اناهیتا* arəduuī sūrā anāhitā/ اختصاص دارد که در اصل رودخانه‌هایی بوده و بعدها جنبه الوهیت یافته است. آبان یشت دارای ۳۰ بخش یا کرده و ۱۳۳ بند است، اما بسیاری از این بندها در دوره‌های جدیدتر به متن اصلی افزوده شده‌اند. افزوده‌های احتمالی جدیدتر عبارتند از: بندهای ۱، ۲، ۶، ۸، ۹، ۱۸، ۱۹، ۶۸ تا ۷۴، ۸۶ تا ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۴ تا ۱۰۶، ۱۰۸ تا ۱۱۰، ۱۱۲ تا ۱۱۴، ۱۱۶ تا ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۱ تا ۱۳۳ و تعدادی بندهای دیگر که شماره آن‌ها در اینجا نیامده و همگی تکرار بند ۱ الحاقی در آغاز همه بخش‌ها هستند.

اشاره‌های جغرافیایی موجود در آبان یشت نشان می‌دهد که محل سرایش آن، سرزمین‌های جنوبی آسیای میانه و شمال افغانستان امروزی به‌ویژه نواحی پیرامون رود «آمو» (آمودریا) بوده است. آبان یشت از بخش‌های بسیار زیبا و دلکش اوستا و از منابع با اهمیت در بررسی نام‌های پهلوانان و سرداران و پادشاهان در ایران باستان به شمار می‌رود. در این یشت نام و نشانی از بیشتر پهلوانان و نام‌آوران و شاهان می‌یابیم که به درگاه ایزد بانوی اردوی سورا اناهیتا* نماز می‌گزارند و قربانی نثار می‌کنند و میزد* myazd/ می‌دهند و درخواست می‌کنند. یشت پنجم چون یشت‌های دهم و سیزدهم بسیار کهنه می‌باشد و بازگوکننده جریان‌های دینی ایران شرقی و اقوام آریایی است. زیباترین توصیف‌ها را در این یشت می‌بینیم و با نام و نشان و شیوه ستایش بسی از پهلوانان و سرداران و شاهانی که رقیب یکدیگر بوده‌اند، آشنا می‌شویم. اینک فشرده این یشت بلند نقل می‌شود، در بند اول آمده: اهورامزدا* به زرتشت* گفت: «این اَرْدوِیسورْ اناهیت را ستایش کن که به همه‌جا روان است. در مانگر است و ستاینده آیین اهورایی است و شایسته است که در جهان مادی مورد نیایش قرار گیرد، چه نیایش وی، گله و رمه را بیفزاید، خواسته و مال را برکت دهد و کشور را فراخی و آرامش بخشد». این نخستین بند در آغاز هر فصلی یکسان تکرار می‌شود و روشن است که از افزوده‌های جدید می‌باشد. همان‌طور که اشاره شد در این یشت، همچون دیگر یشت‌های بزرگ، به افسانه‌ها و اسامی

کی کاووس*، بر فراز کوه اِریزفیه پس از انجام مراسم ستایش و اهدای فدیة، درخواست شهریاری مقتدری را برای خود می‌کند و ایزد کامیابش می‌نماید. (کرده ۱۲)

کی خسرو* در کناره دریاچه پهناور چنه چسته مراسم فدیة و آیین نیایش به جا آورده و درخواست می‌کند شهریاری قدرتمند شود و دیوان و جادوان، کوی‌ها و گرین‌ها را برانداخته و در جنگ بر دشمن خود پیروزی یابد و ایزد بانو، وی را کامیاب می‌سازد. (کرده ۱۳)

پهلوان جنگاور، توس*، در حالی که بر پشت اسب می‌تاخت، اناهیتا را ستایش نمود و توانایی و قدرت برای خود و پایداری و استقامت برای اسب خود خواست تا در تعقیب دشمن پیروزمند شود و او را براندازد و ایزد بانو، وی را کامیاب ساخت. (کرده ۱۴)

در کرده چهارده، توس* درخواست می‌کند که در جنگ بر دشمنانش که پسران و یسه هستند در تنگه خشتروسوک فایز آید. در کرده بعد آمده که پسران و یسه برای اردویسوراناهايت، در تنگه خشتروسوک که بالای کنگه قرار دارد، فدیة داده و آیین ستایش به جا می‌آورند و درخواست می‌کنند تا بر توس، در جنگ سختی که در گرفته پیروز شوند و سرزمین‌های آریایی را متصرف شوند، اما ایزد بانو آنان را کامیاب نمی‌سازد.

کرده ۱۶ گویای یک داستان و اسطوره کهن است. به موجب این فصل پاووزو- و یفر- نواز را که کشتی‌رانی چیره‌دست بود، فریدون- پهلوان نیرومند- به شکل کرکسی در آورده که در آسمان سرگردان در پرواز بود. این پرواز سه شبانه روز به درازا انجامید که نمی‌توانست در خانه خود فرود آید. به همین جهت متوسل به ایزدبانو شد که: ای اردویسوراناهايت مرا یاری کن که سلامت بر زمین و خان و مان فرود آیم تا در کنار رود زنگه یک هزار زور با دستور و آیین که آمیخته به شیر و هوم باشد نیاز کنم.

آنگاه ایزد بانو به پیکر دوشیزه‌ای بسیار زیبا پیکر و خوش اندام، در حالی که کمربندی به میان بسته، آزاده و نژاده، با کفش‌هایی که می‌درخشید و باندهای زرین بسته شده بود، به یاریش درآمد. بازوانش را به استواری گرفت و چست و چالاک، بدون آن که کوچک‌ترین صدمه‌ای به او رسیده باشد، آن چنان که می‌خواست بر زمین و میان خانه‌اش نهاد. (کرده ۱۶)

«جاماسپ*» نیز مراسم فدیة و نیاز با آیین برای اردویسوراناهايت بگزارد، در حالی که در میدان جنگ بود، درخواست کامیابی کرد که شاهد پیروزی باشد و قرین کامیابی شد. (کرده ۱۷)

اَشَوَزَدَنگَه/ ašavazdangha و چند تن دیگر برای ایزد مراسم نیایش و اهدای فدیة به جای آورده و درخواست می‌کنند

این اناهیتا را می‌ستاییم، باشد که به حمایت و دستگیری‌مان برخیزد».

از کرده دوم تا کرده چهارم توصیف گردونه ایزدبانو است: به پی گردونه، لگام در دست، شکوه‌مندانه می‌راند. گردونه‌ای که چهار اسب سپید و خوش پیکر و نژاده آن را می‌کشند.

از کرده پنجم به بعد، چون دیگر یشت‌ها، بزرگان، شاهان و نام‌آوران، مراسم ستایش و آیین و نیرنگ‌های دینی ویژه به جا آورده و درخواست‌هایی می‌کنند.

در سر این ستایندگان نخست اهورامزدا قرار دارد: ایزد بانو اناهیتا را ستایش کرد اهورامزدا، در سرزمین ایرانویج*، به کرانه رود ونگوهی دانی‌تی با آیین هوم* و شیر و برسم* و سرودی ویژه. و از او خواست تا چنان شود که زرتشت همواره با توانایی و اراده، در پی انتشار دین باشد و پیروزی را دریابد. وی را بدین آرزو کامیاب ساخت اردویسوراناهايت، ایزد بانویی که هر کس به پیشگاهش، از روی راستی و اخلاص، زور نثار کند و فدیة اهدا نماید، کامیابش می‌نماید. ستایش اهورامزدا، در کنار رود دانی‌تی در ایرانویج انجام می‌شود، اما از این پس ستایش‌ها، بر بلندی کوه‌ها و یا جاهایی دیگر انجام می‌گردد.

هوشنگ* پیشدادی پس از انجام مراسم ویژه در بلندی کوه هرا، درخواست می‌کند بزرگترین شهریار شود و همه گردنکشان و بدان و گمراهان را براندازد و در آرزوی خود نیز کامیاب می‌شود (کرده ۶). جمشید نیز درخواستی مشابه دارد و پس از انجام مراسم، ایزد بانو، وی را نیز کامیاب می‌نماید. (کرده ۷)

اَزْدی‌دَهاک* (= ضحاک) در بابل به انجام آیین‌های ستایش می‌پردازد و درخواست می‌کند تا هفت کشور را از مردمان تهی سازد. ایزد بانو، وی را کامیاب نساخته و می‌راند. (کرده ۸)

فریدون* پسر اَنوئیة* در سرزمین پهناور ورنه مراسم دینی ویژه برای ایزد اناهیتا به جا آورده و درخواست می‌کند تا به اَزْدی‌دَهاک* که آفریده اهریمن است و می‌خواهد جهان را تباہ سازد، چیره شود و او را براندازد، و ایزد به وی توانایی داده کامیابش می‌کند (کرده ۹). گرشاسپ* در کرانه دریاچه پیشینه پس از انجام مراسم، درخواست می‌کند تا در پهنه‌گاه نبردی که به ساحل دریای فراخکرت در می‌گیرد، آن دروغ‌پرست نیرومند، گندروی* زرین پاشنه را براندازد و کامیاب می‌شود. (کرده ۱۰)

افراسیاب* تورانی در دژ زیرزمینی خود مراسم ویژه را به جای آورده و از اناهیتا درخواست می‌کند که به فر کیانی* در پهنه موج دریای فراخکرت دست یابد و بدان وسیله به فرمانروایی همه سرزمین‌های آریایی برسد. آرزوی وی را ایزد بانو بر آورده نساخت. (کرده ۱۱)

تا در جنگ با دشمنان موفق و پیروز شوند و ایزد بانو کامیابشان می‌کند. (کرده ۱۸)

ویسته‌نورو/vistaura از خاندانِ نودر* در کناره رود پرآب ویتنگوهنی‌تی مراسم ستایش و اهدای نذر و فدیه به‌جا آورد و گفت ای اردویسورآناهیت، من بی‌شمار از دیویسنان را در نبرد به خاک هلاک افکنده‌ام، اینک در پهنه‌گاه نبرد، جهت گذر از آب، برای من راه عبوری از این رود ویتنگوهنی‌تی آماده ساز. اَرْدوی‌سور به صورت دوشیزه‌ای بسیار زیبا روان گشت و آب را به صورت پلی از میان درآورد که گذرگاهی خشک نمایان شد و ویسته‌نورو از میان آن بگذشت. (کرده ۱۹)

یوایشته/ یوئیشته از خاندان فریانه در کنار آب زنگه مراسم را انجام داده و درخواست می‌کند تا بر آختیه آن بدخواه بدمش چیره شود و بتواند به نود و نه پرسش وی پاسخ گوید. ایزد بانو، وی را کامیاب می‌سازد. (کرده ۲۰)

از کرده بیست و یک تا کرده بیست و چهار، مطالبی دیگر پیرامون کرامات، قدرت، خواست‌ها، روش‌های ستایش، توصیف و بزرگداشت این ایزد است. اهورامزدا فرمان می‌دهد که ایزدبانو از پهنه‌گاه آسمان و جایگاه ستارگان به سوی زمین فرود آید تا مورد ستایش بزرگان و نام‌آوران قرار گیرد و همگان از بزرگان و آتربانان از درگاهش تمتا و درخواست کنند. زنان هنگام زایمان، جهت آسان‌زایی به درگاهش نیایش کنند. حافظ و نگهبان آفریدگان اهورامزدا به روی زمین باشد. اهورامزدا در توصیف وی می‌گوید که: همچون رودی است که از آسمان و چشمه خورشید جدا شده و به سوی زمین روان باشد. گاه ستایش وی از هنگام برآمدن خورشید تا هنگام فرورفتن آن است و در مراسم تهیه و اهدای «زور» و نذر و فدیه، آتربانان پاک و آگاه از دین می‌توانند بنوشند و در مراسم شرکت کنند. [خود می‌گوید]: از «زور» و «فدیه» برای من نباید بنوشند و بخورند و در مراسم ستایش من نباید شرکت کنند همه آن کسانی که به نوعی بیماری مبتلا باشند، به بیماری‌های پسی و تب و صرع و کوفته‌فکری و داشتن قوز و چهره معیوب و اندام ناهنجار و به دیگر زشتی‌ها مبتلا نباشند.

اناهیت دارای هزار دریاچه و هزار رود است که هر یک بسیار پهناور و طولانی است. در کنار هر دریاچه و رودی، دارای خانه‌ای است روشن و بس درخشان که بر هزار ستون خوش‌تراش استوار است و به یک سد پنجره‌زیبا آراسته که در شبستان‌هایش بسترهای زیبا و عطرآگین گسترده و از فراز هزار بلندی یک مرد، موج و خروشان به پهناوری و عظمت همه آب‌های این زمین جاری است. (کرده ۲۳)

زرتشت* می‌ستاید وی را در کنار رود ونگوهی‌دانی‌تیا و درخواست می‌کند تا در تبلیغ دین به کی‌گشتاسپ* موفق شود

او را می‌ستاید با مراسم، سردار تورانی در جنگ با کی‌گشتاسپ* که وندرمئی‌نیش نام دارد، در کنار دریای فراخکرت* که بر کی‌گشتاسپ و زرتیر پیروز شود و سپاه آنان را مغلوب نماید، اما ایزد بانو درخواست او را نمی‌پذیرد و کامیاب نمی‌شود. (کرده ۲۷)

از برای اَرْدویسورآناهیت، گردونه‌ای ساخت اهورامزدا که چهار اسب داشت و این چهار به منزله: باد، باران، ابر و تگرگ بود. اندام زیبایش را بالاپوشی گران‌بها و درخشان در برگرفته که ایستاده و در انتظار مراسم ویژه نیایش ستایشگران است. نمایان می‌شود با جامه‌ای از پوست بُوری تا بالا بسته، با تنی پیچیده تا این چنین سینه‌های خوش‌ترکیبش برجسته‌تر ظاهر شود، با گوشواره‌های چهارگوش زرتین و گردنبندی گرد گردن زیبایش، و دیهیمی بر سر با سدگونه گوهر، با روپوشی زرتین.

و این چنین یشت پنجم پایان می‌پذیرد. «هفده تن از بزرگان و امیران و نام‌آوران برایش مراسم و آیین‌های ویژه به‌جای می‌آورند که بسیار مشتاق آن است. از این هفده تن اَرْدی‌دهاک کامروا نمی‌شود. افراسیاب* و پسران ویسه و وندرمئی‌نیش، سردار تورانی نیز که در صدد برهم زدن کشورهای آریایی و از دیویسنان هستند، بی‌کام می‌مانند». (رضی، ۱۳۸۱: ۲۳۲)

یشت پنجم اوستا، به لحاظ مضمون و محتوا، تنوع مطالب و ساختار ویژه‌اش، در میان یشت‌های کهن از امتیازی خاص برخوردار است. این یشت از یک سو کهن‌ترین قطعات حماسی بر جای مانده از ایران باستان را در بر دارد و کامل‌ترین صورت روایات افسانه‌ای مربوط به تاریخ روایی ایران با نظم و سامان خاصی در طول آن گزارش شده است و از دیگر سو مشتمل بر عالی‌ترین قطعات غنایی در توصیف یکی از ایزدبانوان کیش کهن ایرانی است. گذشته از این، هم به لحاظ زبان استوار و پرصلابت خود، همواره توجه زبان‌شناسان و علمای فقه‌اللغه را به خود جلب کرده و هم مواد کافی و غنی برای مطالعه ساختار شعری و بلاغت و وزن اشعار اوستایی در اختیار اهل تحقیق قرار داده است.

آبتین

در اوستایی āowya در فارسی میانه ābtin یا اثفیان نام پدر فریدون* پادشاه پیشدادی است. «در ریگ ودا شخصیتی به نام ثریته* هست که ماجراهای او با فریدون ایرانی مطابقت دارد، اما لقب ثریته ودایی آبتیه است که با اثویه*، پدر فریدون در اوستا برابر است» (بهار، ۱۳۷۲: ۸۸). در اوستا آمده که آبتین دومین کسی بود که از هوم* نوشابه ساخته است. این بهروزی به او رسید که او را پسری زاده شد: ثراتون* از خاندان توانا (هات ۹، کرده ۷). در منابع پهلوی همچون بندهش و مینوگ خرد می‌خوانیم: «فریدون اثفیان پسر پورترا (پورگاو) پسر سیاک ترا (سیاک گاو) پسر سپت ترا (سپیدگاو) پسر گفترترا (کفر گاو) پسر رماترا پسر و تفرعشن پسر جم». (صفا، ۱۳۷۹: ۱۵۲)

در آثارالباقیه و تاریخ طبری همین سلسله انساب ذکر شده است: «از قول ثعلبی شنیده‌ایم «فریدون از نسل جم بود، نخستین فرزند او بود. پدرش اثفیان نام داشت. پدران فریدون تا ده پست همه اثفیان نام داشتند؛ یکی اثفیان صاحب گاو قرمز و یکی اثفیان صاحب گاو ابلق ... و فریدون پسر اثفیان پرگاو بود» (طبری، ۱۳۷۵: ۱۵۲). مروج‌الذهب و زین‌الخبار و کامل‌التواریخ فریدون را فرزند اثفیان می‌دانند. صاحب اخبارالطوال فریدون را همان نمرود می‌داند: «کسی پیش نمرود پسر کنعان پسر جمشید شاه فرستادند و نمرود بر ضحاک پیروز شد» (دینوری، ۱۳۶۷: ۳۰). در غرالمملوک آمده است: «در همین روزگار، زن آبتین از خاندان تهمورث پسری بزاد که پدر او را فریدون نامید» (ثعالی، ۱۳۷۲: ۵۴). بر پایه شاهنامه ضحاک*، آبتین پدر فریدون را می‌کشد و مغز او را طعمهٔ مارهایی می‌کند که بر دوشش روییده‌اند.

آپام نیات

آپام نیات/ آپام نیات apām napāt که به نام بُرز ایزد نیز خوانده شده است، از ایزدان کهن در اساطیر مردمان هندواروپایی از جمله مردمان آریایی است. «آپام نیات در وداها به معنای خدای آب‌ها آمده و در اوستا با عنوان فرزند آب‌ها یا نوهٔ آب‌ها از وی یاد شده است. او ایزد آب‌های زمینی، رودها، دریاچه‌ها، دریاها و چاه‌هاست. او آب‌ها را بخش می‌کند. ارتباط و پیوستگی با آب دارد. در اسطوره‌های هند و ایرانی او فرزند آب‌هاست، آب‌ها او را فرا گرفته‌اند و او درون آن‌ها می‌درخشد». (ماندلاوی ۸، سرود ۲۵، بندهای ۲، ۳، ۷، ۹، ۱۴)

ارتباط ایزد آپام نیات با آب*، صرف نظر از همانندی واژگانی بارها در متن‌های ودایی و اوستایی آمده است و در یشت ۸، بند ۴ نوشته شده است: تشر* ستارهٔ رایومند فره‌مند را می‌ستاییم، آن نیرومند آب تخمه... که نژادش از آپام نیات است. در بند ۳۴ همین یشت، آپام نیات همراه «باد تندرو» و

«فره*» در آب آرام گرفته، تقسیم آب را بر عهده دارد. در یشت ۱۹، بند ۵۱ نیز فرهٔ گریخته از جم* را آپام نیات در آب دریای فراخکرد* می‌جوید (راشد محصل، ۱۳۸۱: ۱۴). نیرومند و بلند قامت است و دارای اسب تندرو است. آپام نیات یاور سوارکاران است و آنان را در مسابقه‌ها یاری می‌رساند (ماندلاوی ۲، سرود ۳۱، بند ۶؛ ماندلاوی ۲، سرود ۳۵، بند ۱) و نیز به اسبان نیروی دوندگی و شتاب می‌دهد (ماندلاوی ۷، سرود ۴۷، بند ۲). او اسورایی است (ماندلاوی ۲، سرود ۲۵، بند ۲) که بر بلندترین کوه می‌ایستد (ماندلاوی ۲، سرود ۳۵، بند ۶) و شایان ستایش و قربانی است (ماندلاوی ۲، سرود ۳۵، بند ۱۱۲). در درون آب‌ها با چهرهٔ زرین نهان است و پوششی در پوشیده است. (ماندلاوی ۲، سرود ۳۵، بند ۱۰؛ راشد محصل، ۱۳۸۱: ۱۰)

او مانند هرمزد و مهر*، صفت اهوره (سرور) دارد و این گویای پایهٔ بلند این ایزد و همسانی او با مهر می‌تواند باشد و مؤید این نکته نیز هست که پاره‌ای از ویژگی‌های وارونای هندی را نیز به خود گرفته است. همپایی و همسانی آپام نیات با مهر از اهمیت بسیاری برخوردار است. مهر، اهورای آتش و آپام نیات، اهورای آب به شمار است و با یکدیگر وظیفهٔ نگهداری آفریدگان را بر عهده دارند. مهر آرام‌بخشنده و آپام نیات به بند کشندهٔ تبهکاران است (ر.ک: راشد محصل، ۱۳۸۱: ۴). مانند امشاسپندان درخشان است. صفت درخشانی در اوستا برای آپام نیات آمده است. هرچند این صفت به او اختصاص ندارد، بلکه ایزدان دیگری نیز مانند اشی*، اردوی‌سورا و به طور کلی امشاسپندان و یا آدمیانی مانند جمشید و پدیده‌هایی مانند خور نیز بدان موصوف هستند. (نک: بارنلمه، ۱۹۰۴: ۵۴۱)

در نامه‌های پهلوی، بلند قامتی و (برز) نام خاص او گشته و ایزد برز یا بلند قامت نامیده شده است. در وداها نیز نام او به صورت آپام نیات ظاهر می‌شود. استاد پورداود می‌نویسد: «در دین ایرانیان از برای آب، دو فرشتهٔ نگهبان قائل شده‌اند: یکی نامزد است با آپام نیات و دیگری اناهیتا که در فارسی ناهید شده است». (۱۳۸۶: ۶۶)

آپام نیات ایزدی است کهن با ویژگی‌های یکسان در اسطوره‌های ایرانی و هندی و بر این پایه او را باید ایزدی مربوط به دوره‌های زندگی مشترک اقوام ایرانی و هندی دانست. این ایزد در ودا یک سرود ویژه دارد (ماندلاوی ۲، سرود ۲۵)، اما در اوستا سرودی خاص ندارد و به طور پراکنده در بخش‌هایی از این کتاب از او نام برده شده است و برخی از خویشکاری‌هایش را می‌توان از همین اشاره‌های پراکنده در دو کتاب دریافت. خویشکاری‌هایی که احتمالاً بعدها به ایزدان دیگر انتقال یافته‌اند. بر اساس مجموع یادکردها او را ایزدی می‌بینیم که از اهمیت بسیار برخوردار است و آیین پرستش و یزش او

پورداد می نویسد: «در اوستا «آتر/âtar»»، «آثر/âthr»، «آتر/âtorâ»، «آتر/âtr» آمده است، در پارسی باستان «آتر/âtar» می باشد که در واژه «آتری‌دی‌ه/ Atriyadiya» که نام یکی از ماه‌های پارسی باستان است (نوامبر- دسامبر) و در سنگ نبشته داریوش در بغستان (بیستون) به جای مانده است، لفظاً یعنی ماه ستایش آذر». (پورداد، ۱۳۳۶: ۲۴۵)

در منابع متأخرتر دوره ساسانی، آتش هفتمین مخلوق از «مخلوقات هفتگانه گیتی» (مخلوق این جهانی) به شمار آمده است (رک: بندهشن، ۷:۳؛ زادسپرم، ۱:۲۵). احتمال دارد که منظور از خورشید و روشنای در آغاز فروردین یشت که از شش مخلوق سخن رفته، آتش باشد (بویس، ۱۳۲/۱). اورمزد* همه آفریدگان «مینو» (آفریدگان در حالت غیر محسوس و روحانی) را پیش از درآمدن به صورت «گیتی» (به صورت محسوس و جسمانی)، نخست به شکل «اخگر آتشی» آفرید که این صورت خود برخاسته از روشنی بی‌آغاز (نور ازلی) اورمزد است (بندهشن، ۱ الف: ۴، ۴۴، ۵۰؛ روایات پهلوی، ۱۲۸). همچنین آمده است که اورمزد* آتش را از دل خویش آفرید و نور آن را از نور ازلی خلق کرد (روایات پهلوی، ۴۴: ۲۸). جنس آتش همچون آسمان* و فلز و باد، نر به شمار آمده است. (بندهشن، ۱۵ الف: ۱) آتش نزد انسان اولیه اهمیت خاصی داشت. از زمانی که بشر به آتش دست یافت، به سبب تحوّل که در زندگی او به وجود آورده بود، برایش ارزش ویژه‌ای پیدا کرد. «هنگامی که انسان به آتش توجه و احترام زیادی کرد، متوجّه قدرت آن و در نتیجه لزوم یاری و تقویت آن شد» (رک: بویس ۱۳۴۸: ۱۵۶). آتش در ایران، یکی از عناصر چهارگانه بود که اجداد ما چون دیگر اقوام کهن به ارزشمندی آن پابند بودند.

نقش و جایگاه آتش در فرهنگ عیلامی به حدّی اعلا بود که چندین نقش برجسته و مهر به جامانده با نقش آتشدان، تنها یکی از مصادیق این توجه و علاقه است. «در نقوش یکی از مهرکده‌ها که از دوره «اوتاش گالد» به دست آمده است شخصی مقابل آتشدان که شعله‌های سه شاخه از آن بیرون می‌زند، زانو زده و شخص دیگری در بالای آن، شاخه‌ای در دست دارد. به بیان دیگر، این مهر، نشانگر آیین پرستش آتش است» (امیه، ۱۳۴۹: ۵۶). اضافه بر این، از آنجا که آریاییان، پیش از مهاجرت در مناطق سردی می‌زیستند، آتش در زندگی آن‌ها نقش بسزایی داشت و نزد آنان از تقدّس و احترام فوق‌العاده‌ای برخوردار بود که به دلیل مفید و کارساز بودن در مواد و ابزار فلات آسیا، نه تنها به عنوان منبع نور و گرما در نظر گرفته می‌شد، بلکه آنان را در مقابل حملات حیوانات وحشی به هنگام شب محافظت می‌کرد. همچنان که وسیله‌ای برای پخت و پز بود، قسمتی از فرآیند عمل قضاوت نیز به شمار

گسترده‌تری دارد، بدان سان که گاه گونه‌ای از ایزد آگنی است (ماندالای ۲، سرود ۳۵، بنده‌های ۴، ۷، ۱۰ تا ۱۵) و زمانی فرزند اوست (ماندالای ۵، سرود ۴۱، بند ۱۰) و گاه همانم با آگنی و به جای او نام برده می‌شود. (ماندالای ۸، سرود ۴۴، بند ۱۶)

در مورد این ایزد، در یشت ۸، بند ۳۴ می‌خوانیم: «ای اسپنتمان زردشت! اِپم نبات به همراهی باد چالاک و فرّ در آب آرام گزیده تا فروهر* های پاکان را به هر یک از مکان‌ها در جهان مادی، حصّه‌ای معین از آب تقسیم کند».

همچنین در زامیادیش، اِپام نبات چون ایزدی بلندبالا و دادرس دادخواهان یاد شده و به او صفت تیز اسب داده شده است. این اسب بر آن است که به فره‌یی که به دریای فراخکرت* گریخته، دست یابد. در بنده‌های ۵۱ و ۵۲ زامیادیش می‌خوانیم: «فرّ به دریای فراخکرت جَست، آنگاه اِپم نبات تیز اسب بی‌درنگ آن را دریافت. اِپم نبات تیز اسب آرزوی داشتن آن نمود: این فرّ دست نیافتنی را من خواهم گرفت، از ته دریای ژرف. [پس] سرور بزرگوار، شهریار شیدور، اِپم نبات تیز اسب را می‌ستایم، آن دلیر اجابت‌کننده استغائه را. و آن کسی را که بشر را بیافرید که بشر را ساخت و آن ایزد آب، اِپام نبات را، که نیکو بشنود هر آنگاه که او را بستانند».

اِپام نبات ودایی خدایی است آتشین در میان آب‌ها و نامش خود به معنای فرزند آب‌هاست. او بی‌سوخت در آب‌ها می‌درخشد، او جامه‌ای از آذرخش دارد. او را کالبدی زرّین است و از زهدانی زرّین زاده شده است. میان او و آگنی، خدای آتش ودایی ارتباطی است عمیق و گاهی یکی پنداشته می‌شوند. اِپم نبات اوستایی فرشته آب‌هاست و در اعماق آب‌ها زندگی می‌کند. او دارای اسبانی تیزرو است و نگاهبان روشنی و فره در بن آب‌ها است. بی‌تردید اِپام نبات و برابر ایرانیش به دوره فرهنگ هند و اروپایی بازمی‌گردند. آتش اعماق آب‌ها آذرخشی است که از دل ابرهای پر باران پدید می‌آید و آتش زمینی که به صورت طبیعی گاه از آذرخش پدید می‌آید، طبعاً با این ایزد مربوط دانسته می‌شده است. (رک: بهار، ۱۳۷۵: ۴۷۵)

آتر ← آتش

آتش

در فارسی میانه «ātaxš» در اوستا به صورت «آتر/âtar» در متون ایرانی میانه گونه‌های مختلفی از واژه آتش با توجه به بار معنایی آن وجود داشته است، چنان که «در متون دینی زردشتی بیشتر از واژه «آتخش/ ātaxš» و در سایر متون از گونه‌های دیگر آن مثل «آتر/âtur»، «آدر/âdur» استفاده شده است. این واژه در متون مانوی به صورت «آذر/âzur» آمده و در متون کتیبه‌ای نیز بیشتر از واژه «آتور/âtor» استفاده شده است». (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۷۶)

«عبادت آتش از طبیعت روحانی روشنایی ناشی شده است. ریشه این پرستش به دوران پیش از تاریخ می‌رسد و آیین رمزی‌اش وجوه مختلفی دارد که به هم پیوسته‌اند. برای آنکه وحدت آن نمادها را دریابیم می‌توانیم خدایان هند را که نمودار جنبه‌های گوناگون آن نمادسازی به شمار می‌روند، به عنوان مثال ذکر کنیم. «آگنی» درخشش و فروغ هوشمندی است؛ ایندرا* از صاعقه‌اش تیر می‌جهاند؛ سوریا یا خورشید به دنیا گرمی می‌بخشد، اما آگنی نه تنها روحی است که روشنی‌بخش است، بلکه اراده معطوف به تسخیر و تصرف و جهانگشایی نیز هست و افزون بر این، جنگجویی سرسختی است که ویرانگر است. پس در عین حال، زاینده، سازنده، پاک‌گرداننده، نابودکننده و زیانکار است». (ستاری، ۱۳۷۲: ۴۳)

نحوه پیدایش آتش

در برخی از متون ایرانی نحوه پیدایش آمده: در گزیده‌های زادسپرم می‌بینیم: «اورمزد* آتش را در سه هزار سال اول به همراه سایر پیش نمونه‌ها در عالم مینوی آفرید و در سه هزار سال دوم که عالم مادی است آن را در تمامی پیش نمونه‌های آفرینشی پراکنده ساخت» (۱۳۶۶: ۱ و ۲۶). در بندهش درباره پیدایش آتش آمده: «اورمزد آتش را از روشنی بی‌کران آفرید، آنگاه باد را از آتش و آب را از باد و خاک را از آب آفرید و سپس همه چیز را پدید آورد» (فرنیغ‌دادگی، ۱۳۸۵: ۳۹). در رساله روایات پهلوی (فصول ۱۸ و ۴۶) این مطلب را می‌توان دید که «اورمزد آتش را از خرد خویش و فروغ آن را از روشنی بیکران آفرید و تن مردمان را از تن آتش آفرید...». (روایات پهلوی، ۱۳۶۷: ۲۷ و ۵۲)

آتش در شاهنامه

در شاهنامه نخستین بار در بخش «گفتار اندر آفرینش عالم*»، سخن از آتش به میان می‌آید که در روند خلق جهان سهیم است: «یکی آتشی بر شده تابناک* میان آب و باد از بر تیره خاک/ نخستین که آتش به جنبش دمید* ز گرمیش پس خشکی آمد پدید/... همی بر شد آتش، فرود آمد آب* همی گشت گرد زمین آفتاب». (۱۳۷۱: ۵۶/۱)

در شاهنامه در این باره آمده است که روزی هوشنگ* پیشدادی به همراه ملازمان خود به گردش به کوه و صحرا رفت. ناگاه چشمش به ماری سیاه و تیز تک افتاد که از دهانش دود بر می‌آمد. وی به قصد کشتن مار، سنگی به سوی او پرتاب کرد. اما مار* تیز تک به سرعت گریخت و خود را از مهلکه نجات داد. در نتیجه سنگ به سنگی دگر برخورد کرد و از برخورد آن دو سنگ به یکدیگر، شعله آتش پدید آمد. هوشنگ با دیدن این صحنه فروغ آتش را به عنوان «فروغ ایزدی» تلقی کرده و آن را در خور ستایش دانست (ر.ک: ۱۳۷۱: ۵۶). فردوسی

می‌رفت. آنان برای مجازات متهم از آتش استفاده می‌کردند: یکی با گذشتن از میان دو دیوار آتش و دیگری با ریختن فلز مذاب به روی سینه متهم. در هر حال تصور بر این بود که خداوند راستگویان را حفاظت کرده و اشرار را به حال خود رها خواهد کرد (ر.ک: هینلز، ۱۳۸۸: ۳۲). هر یک از این کاربردها، اهمیت ویژه‌ای در گسترش تصورات مذهبی درباره آتش داشت و موجب شد تا بعدها و پس از آمیختگی ساکنان کهن ایران زمین و آریاییان بزرگداشت این عنصر ادامه یابد. «از دیرباز پیروزی نهایی نور بر تاریکی اهریمنی به یکی از خصایص اصلی دین قدیم ایران بدل شد و «آزمایش آتش»* جایگاهی والا در انجمن گاهانی پیدا کرد. زیرا به واقع، آیین مزدایی میراث زمان‌های دیرین و دوره‌هایی است که در آن هندیان و ایرانیان و حتی هند و اروپاییان زندگی مشترک داشتند و ایرانیان، افکار و نظرات دیرین را در جامعه اندیشه‌های نو پذیرا شدند». (معین، ۱۳۳۸: ۳۷)

در آیین مهرپرستی*، خورشید* به عنوان یکی از مظاهر مهم زندگی یعنی نور و روشنایی، مورد توجه و تقدیس قرار گرفته است. در دوره‌های بعد از مهرپرستی نیز به ویژه در آیین زرتشت*، عنصر آتش همچنان جایگاه مهم خویش را در باورهای آیینی حفظ کرد و به صورت آتش مقدس که سمبلی از اهورامزدا بود، مورد تقدیس قرار گرفت. توجه به عنصر آتش در دین زرتشت تا به حدی بود که آن را همچون آب، یکی از زاینده‌های مهم آلودگی و ناپاکی می‌دانستند. «آتش از زمان قدیم در زندگی و عبادت قوم هند و اروپایی، عامل مهمی محسوب می‌شده است، ولی زرتشت به آن جنبه اخلاقی و معنوی داد و آن را علامت و نشانه زنده‌ای از پاکی و طهارت دانست». (هینلز، ۱۳۷۳: ۴۹)

گفته شده که آتش در همه آفریدگان وجود دارد: «در آسمان* به صورت نور خورشید و روشنان دیگر و نیز به صورت برق؛ در زمین نیز گرمی آتش است که ریشه‌های درختان و چشمه‌های آب‌ها را زنده نگاه می‌دارد. بدن گیومرث* (نمونه نخستین و مثالی بشر که اولین زوج بشر از او پدید آمده است) و گاو اوداد* (نمونه نخستین چارپایان) از زمین، ولی نطفه آنان از آتش بود». (بندهش، ۱ الف: ۳)

بی‌تردید یکی از ابزارهای مهم در زندگی مردمان نخستین که همچون خورشید و ماه*، برای آن‌ها آفرورنده روشنایی و زاینده تاریکی بوده، آتش است. در حقیقت منظور از آتش، روشنایی نهفته در آن است، روشنایی و گرمایی که انسان را، متوجه نیمه روحانی و یا بخش اثیری وجود خویش می‌سازد و به همین سبب از جایگاهی اساطیری در زندگی انسان‌ها برخوردار گشته و مورد تقدیس و ستایش قرار گرفته است.

آتش که در گیتی انجام می‌شد، نمادی از داوری جهان پایانی نیز بود. آتش، گواه اعمال آدمیان است. در آتشکده* در حضور آتش عبادت می‌شود. او عبادت‌کننده را می‌بیند و بر کارهای او ناظر است از این رو، در پایان جهان و در زندگی پس از مرگ، بر اعمال آدمیان گواهی می‌دهد. پس طبیعی است که این آتش که داور جهان پسین است، در این‌جا هم، صحت و سقم ادعاها را روشن کند. بر این پایه «گذر از آتش» در ایران باستان، دارای دو تعبیر بود: اول آنکه در دنیای مادی و برای اثبات بی‌گناهی فرد انجام می‌شد و دوم آنکه نمادی از «داوری اخروی» بود. (ر.ک: زاویه، دادشی و مافی تبار، ۱۳۸۹: ۱۰۰)

آتش در ایران پیش از اسلام عنصری مقدس بوده و در عقاید زردشتیان مظهر فروغ ایزدی و پسر اهورمزدا به شمار می‌آمده و جنبه الوهیت داشته است (یسنه، ۲۵: ۷). همانند دیگر ایزدان زردشتی، آتش نیز دعایی ویژه داشت که «آتش نیایش» خوانده می‌شد. در این سروده آتش و نیایشگر آن هر دو به گونه‌ای زیبا و دلکش آرزوهای خود را از یکدیگر طلب می‌کنند. در آغاز، نیایشگر از آتش درخواست می‌کند که تا ابد در خانه شعله‌ور باشد، تا در خانه وی فرزندان نیرومند و آیین‌گستر، فراوانی نعمت، آرامش و... پدید آید. در مقابل، آتش از نیایشگر درخواست هدیه‌ای خوب مانند هیزم* و برسم* را که مطابق آیین و بوی خوش باشد، آرزو می‌کند تا در عوض فرزندان ورزیده و آیین‌گستر و... به نیایشگر اهدا کند: تو را دنبال کناد رمه‌ای از چهارپایان، تو را دنبال کناد گروهی از مردان، تو را دنبال کناد منش ورزیده، تو را دنبال کناد زندگی ورزیده و در زندگی شاد به سربری در آن شب‌های که زندگی می‌کنی. این است آفرین آتش از برای آن کسی که برایش هیزم می‌آورد، هیزم خشک روشنی نگریسته را و به روش دینی پاک شده را. (ر.ک: یسنه، ج ۱، هات ۶۲، بند ۱۰، ص ۸۳)

در نکوداشت و خوارداشت آتش

اورمزد به زردشت* گفت: «من پنج چیز را بیشتر دوست دارم: ۱. بازگشت خورشید (برآمدن، طلوع)، ۲. تن جمشید* چون فرّه* فراوان دارد. ۳. زمین سیراب شده، پس از باران که آفتاب به آن بتابد. ۴. به شهریاری رسیدن «ایزد مهر». ۵. دادن چربی (زهر) به آتش سرخ و سوزان، هنگام «گاهنبار» (نام هر یک از جشن‌های ششگانه آفرینش). با این همه آنچه از این پنج چیز نزد من دوست‌داشتنی‌تر است؛ کسی است که آگاهانه بخشش کند و راست گوید (عقیقی، ۱۳۷۴: ۸۵). «پرسید دانا از مینوی خرد که پرستش ایزدان و سپاس‌گزاری از نیکی ایزدان را چگونه باید کرد؟ مینوی خرد پاسخ داد که پرستش ایزدان آن بهتر است که مطابق آیین بهدین پاک مزدیسنان کنند...»

در ادامه می‌افزاید که هوشنگ برای رعایت گرمی داشت آتش، جشن سده* (دهم بهمن ماه هر سال) را بنیان نهاد و از آن پس نیز برپایی این جشن در کیش و آیین ایران رواج یافت.

آتش در آزمایش‌های داوری

اهورامزدا، گناهان آشکار و نهان را به وسیله «اردیبهشت*» یا «اشه» می‌بیند و «آتش» نه تنها نماد زمینی و آیین جهانی اشی* است، بلکه مظهری از اهورامزدا نیز هست و خواست او با خواست اهورامزدا یکسان است چراکه «اشه» و «آتش» هر دو فرزند اهورامزدا هستند (ر.ک: مجتبیایی، ۱۳۵۲: ۷۳). پس آتش در آزمایش‌های داوری بزرگ جهان، حق را از باطل و راست را از دروغ جدا می‌سازد. «هرکس از گناه، پاک و با «اشه» یکی است، سوخته نمی‌شود» (همان، ۷۴). آتش، ابزار اصلی برگزاری مراسم آزمون یا ور گرم* است که در جای‌جای اوستا و دیگر متون پهلوی بارها به آن اشاره شده است. گذر از آتش به دلیل محبوبیت داستان سیاوش*، آشنا و شناخته شده است. انجام این آزمون‌ها زمانی اتفاق می‌افتاد که دلایل کافی و منطقی برای تشخیص گناهکار و بی‌گناه وجود نداشت و قاضی که معمولاً از طبقه موبدان* بود، داوری را به امشاسپندان و ایزدان می‌سپرد. علاوه بر گذشتن از آتش، ریختن روی یا سرب گداخته بر سینه و قرار دادن دست بر روی آتش نیز جزو ور گرم* محسوب می‌شد.

از این‌گونه آزمون در بین مردمان دیگر نیز وجود دارد. «اردال / ordeal» نامی است که اقوام اروپایی بر آیین این نهاده‌اند (ر.ک: معین، ۱۳۶۳: ۱۷۸). در افسانه‌ها و داستان‌های مختلف، به اشکالی از این آزمون برمی‌خوریم. داستان ابراهیم(ع) نمونه‌ای است مناسب. در کتاب «رامایانا» ماجرای شبیه به داستان سیاوش* آورده شده است و در آن سیتا دختر «جنکا»، برای اثبات پاک‌ی و بی‌گناهی خود به «رام» پسر پادشاه سرزمین «دسه رته»، از آتش به سلامت عبور می‌کند. (ر.ک: کوشش و کفاشی، ۱۳۹۰: ۱۴۸-۱۴۷)

یکی از تحولاتی که زرتشت در دین به وجود آورد، مسأله جهان دیگر و رستاخیز بود که در پی رستاخیز همگانی، داوری انجامین خواهد بود که همه پارسایان از بدکاران جدا خواهند گشت. در بخش نوزدهم بندش، با عنوان «رستاخیز و تن پسین» به بزرگترین داوری ایزدی در روز رستاخیز اشاره شده است که در آن روز، فلز گداخته بر زمین جاری می‌شود و مردمان همه از آن رود آتش گذر می‌کنند. در حالی که برای پاکان همچون آن است که از حوضی مملو از شیر گرم می‌گذرند و گناهکاران سختی و عذاب فلز گداخته را به تمامی احساس خواهند کرد. بنابراین می‌توان اذعان داشت داوری با

انواع آتش و خویشکاری‌های آن

در کتاب‌های پهلوی* از پنج نوع آتش سخن رفته است:

۱. آتشی که در پیش اورمزد می‌درخشد (نور اورمزدی)؛ ۲.
- آتشی که در تن انسان و چارپایان است؛ ۳. آتشی که در گیاهان است؛ ۴. آتشی که در ابرهاست (برق)؛ ۵. آتشی که در جهان به کار می‌برند (ر.ک: بندهشن، ۱۸: ۵-۱؛ روایات پهلوی، ۵۸ به بعد). ایرانیان باستان اعتقاد داشتند که آتش به لحاظ نقشی (خویشکاری) که در جهان هستی ایفا می‌کند، از نظر نوع، گروه، ارزش، مرتبه و نیز اعتبار دسته‌بندی شده و انواع آن با یکدیگر متفاوت‌اند. به نظر می‌رسد که همین موضوع باعث گردیده که در نظر آنان، آتش در خویشکاری خود به دو صورت و یا حالت و ماهیت متفاوت و متضاد مینوی و مادّی تجلی کند. به اعتقاد ایشان گروهی از آتش‌ها: آتش‌های پنجگانه* - تنها ماهیتی مینوی داشته و با حضور مینوی خود در موجودات و اجزای جهان هستی - انسان، حیوان، گیاه و... - موجب استمرار، دوام و بقای آن‌ها شده و بدین ترتیب خویشکاری خود را که سامان‌دهی اوضاع کلی جهان است، به صورت مینوی ایفا می‌کنند. منابع ایرانی میانه (پهلوی) خاصه متون این دوره، اطلاعات ذی‌قیمتی به ما می‌دهد. در اوستا تنها نام آتش‌های مینویی پنجگانه آمده و در متون پهلوی افزون بر معرفی آن‌ها وظیفه و خویشکاری آن‌ها مشخص شده است. در یسنا آمده: «تورا ای آذر اهورامزدا می‌ستاییم، آذر برزی سونگهه* / Brzi savangha را می‌ستاییم، آذر وهوفریانه / Vohū frāyana را می‌ستاییم، آذر اوروازیشته / Vāzišta را می‌ستاییم، آذر سپینیشه / Spaništa را می‌ستاییم». (ر.ک: یسنا، ۱۷، بند ۱۱ و فروردین یشت، بند ۸، ص ۱۹۸-۱۹۷؛ دارمستتر، ۱۸۹۲: ۱۵۱) از تحقیق در متون ایرانی مانند گات‌ها* بندهشن، گزیده‌های زادسپرم*، مینوی خرد، روایات پهلوی و دیگر متون ایرانی کهن چنین برمی‌آید که ایرانیان باستان از سویی دوام و بقای اجزا و موجودات دنیا و از دیگر سو نیز تعیین سرنوشت آخروی خویش را در گرو خویشکاری و خوشنودی ایزد آذر (آتش) در پرتو اشته* می‌دانستند. مطالعه کتاب ارداویراف‌نامه* مصداق خوبی است مبنی بر اعتقاد ایرانیان باستان نسبت به خویشکاری سرنوشت‌ساز ایزد آذر در گذر روان درگذشتگان از «پل چینوت*» و همراهی آن‌ها به سوی بهشت و دوزخ. گات‌ها سروده‌های دلکش زردشت، کهن‌ترین منبعی است که در شناخت خویشکاری آتش در اساطیر ایرانی می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد. در این سرودها حدود هشت بار از آتش مینوی با حالات و توصیفاتی مختلف یاد شده است: «آتشی که تحت پرتو اشته قرار گرفته، آتشی که از اشته نیرو می‌گیرد، آتشی که پاداش‌دهنده به اشوان و کیفردهنده به دروندان است،

به‌خصوص در مراقبت آب و آتش بیشتر کوشیدن» (مینوی خرد، ۱۳۸۰: ۶۲). در «صد در بندهشن» آمده است: «در نگهبانی و نگهداری آتش خانه باید کوشید. زیرا نکوداشت آتش خانه، مایه خشنودی همه آتش‌ها در هفت کشور می‌شود و آرزوها را زود برآورده می‌سازد» (عقیقی، ۱۳۷۴: ۴۰۵). «رادای کردن، راست گفتن، زن گرفتن و... یشت کردن و به دین استوار بودن و «خودده»* کردن (ازدواج با محارم) و آتش بهرام* نشان دادن «گاهنبار»* کردن، ویران [را] آباد کردن و «گوشورون»* (ایزد نگهبان چهار پایان) ورزیدن و بهان [وا] ارزانیان را چیز دادن بهتر است» (متن‌های پهلوی، ۱۳۹۱: ۸۹). پرسید دانا از مینوی خرد که فرجام مرد گیتی آرا و مینو برهم‌زن چیست؟ مینوی خرد پاسخ داد که مرد گیتی آرا و مینو برهم‌زن در مجازات سدوش* (سه شبه، سه شب نخست پس از مرگ) چنین تباه شود که آتش درخشان چون آب بر آن رسد (مینوی خرد، ۱۳۸۰: ۴۰). پرسید دانا از مینوی خرد که چه کسی را بیشتر باید مورد توجه و حمایت قرار داد؟ مینوی خرد پاسخ داد که بچه نابالغ و زن و ستور و آتش را بیشتر باید مورد حمایت و توجه قرار داد (مینوی خرد، ۱۳۸۰: ۴۸). «ای دادار جهان استومند! (خاکی، مادی)، ای اشون! اگر مزدپرستان پوینده یا دوند یا سواره، یا ارباب‌رانان به آتشی برسند که مُرداری را در آن می‌پزند یا می‌سوزانند، چه باید بکنند؟ اهوره مزدا پاسخ داد: آنان باید کسی را که مردار می‌سوزانند، بکشند. باید مردارسوز را بی‌چون و چرا بکشند. آنگاه همه هیزمی را که آن جاست - خواه هیزم* درختانی که تخمه آتش در آن‌هاست، خواه بسته هیزم‌هایی که برای همان آتش آماده شده است - بدان آتش برافروزند. پس آن‌ها را از هم پاشند و بپراکنند تا آتش هر چه زودتر خاموش شود (اوستا، ۱۳۷۷: ۷۶۳/۲-۷۶۴). آتش دشمن دیوان*، جادوان* و سُستی. «هنگامی که زن، باردار می‌شود؛ تا آن‌جا که ممکن است؛ از آتش باید خوب مراقبت کرد. نگاهدار (یش) در خانه (است) زیرا در «سپند نسک» پیدا است که وقتی «دغدو»*، مادر زردشت، زردشت را باردار بود، سه شب، هر شب دیوی با صد و پنجاه دیو (دیگر) برای نابودی زردشت می‌آمدند، اما چون آتش در خانه بود، چاره (نابودی او را) نمی‌دانستند» (متمم شایست و نشایست، ۲۲). «ای سپیتمان زرتشت! هرگاه کسی اشونانه از چوب «اورواسنی» یا «وهو - گون» یا «وهو - کرتی» یا «هَذَا - نپتا» یا هر چوب خوش‌بوی دیگری، هیزم برای آتش بیاورد، از هر سویی که باد*، بوی خوش آن آتش را ببرد، هزاران تن از دیوان ناپیدا، هزاران تن از دیوان - زادگان تاریکی -، هزاران جفت از جادوان و پریان در آن آتش - پسر اهوره‌مزدا - می‌افتند و کشته می‌شوند». (اوستا، ۱۳۷۷: ۷۶۳/۲)

کلی جهان دید. گفتی است که خویشکاری این آتش‌ها در گزیده‌های زادسپرم (فصل سوم، بند ۷۷ تا ۸۲) آمده است. از جمله در وصف آتش برزی سونگه و خویشکاری آن آمده است: «آتش برزیسوه* (برزی سونگه) را اورمزد در گرودمان* بیافرید و تجلی مادی آن آتش سوزان زمینی است. فزاینده‌گی آن در این است که هر گونه‌ای را در سرشت خویش بیافزاید». نیز در باره آتش وهفریانه* و خویشکاری آن آمده است: «به فرفتار (وهفریانه) آن آتشی است که در بدن آدمی و جانوران است. گوارش خوراک، گرمی تن و روشنی چشم وظیفه اوست» (گزیده‌های زادسپرم، ص ۱۶). در بندهش این نکات را در ارتباط با انواع آتش می‌بینیم. «اوروازیشت، آن آتشی است که در گیاهان و تخم ایشان آفریده شده و سفتن زمین، تافتن آب، زیبا و خوشبو کردن شکوفه‌ها، پزاندن میوه‌ها... بر عهده آن است. بندهش درباره خویشکاری آتش وازیشته می‌نویسد: «جای این آتش در ابرها است و با ابر حرکت می‌کند تا تیرگی هوا را نابود کند و ابرها را قطره‌دار کند». همچنین درباره آتش سپنیشته در این کتاب آمده است: «جای آتش بلند سوت (سپنیشته) در آسمان و فزانه آن در آتش بهرام است، همانند کدخدایی است که در خانه باشد. افزونی نیرویش از روشنی آتش‌ها و سوزاندن بوی‌های خوش است. وظیفه دیگر آن زدن پری پیکرانی است که با جادو*، آفریدگان را تباه می‌کنند» (فزیغ دادگی، ص ۹۰). در منابع این دوره گاه از آتش برزی سونگه با عنوان «وه افزونیک» و از آتش سپنیشته با عنوان «افزونیک» نیز یاد شده است (ر.ک: قائم مقامی، ۱۵۵: ۱۳۸۸). گونه‌ای از آتش‌های مینوی در گوهر همه موجودات وجود دارد که با خویشکاری خود سبب دوام و بقای موجودات و سامان‌دهی اوضاع جهان می‌شود. در بدن انسان آتشی مینوی به نام فرفتار - وهفریانه اوستایی - وجود دارد که خویشکاری آن سبب رشد و بقا و ازدیاد نسل می‌گردد. بر پایه گزارش بندهش، گزیده‌های زادسپرم و روایات پهلوی گوهر وجود انسان و حیوان از آتش است و آتش مینوی سبب ازدیاد نسل می‌گردد. در گزیده‌های زادسپرم آمده است که اورمزد آتش در نهاد انسان و دیگر موجودات قرار داد: «آنگاه هر مزد آفرینش را تدار (دارای جسم مادی) در گیتی آفرید. نخست آسمان، دوم آب، سوم زمین، چهارم گیاه، پنجم گوسپند، ششم مردم و سپس آتش که در همه پراکنده بود...» (گزیده‌های زادسپرم، فصل اول - بند ۲۵، ص ۳؛ ر.ک: کریستین سن، ۱۳۶۳: ۱/ ص ۱۹۳). جالب آنکه نه تنها نهاد انسان را آتشی می‌دانستند، بلکه نهاد سرشک انسان را نیز آتشی دانسته‌اند. در بندهش آمده است: «چنین گوید به دین که نخستین آفریده همه آب سرشکی بود. زیرا که همه چیز از آب بود جز تخمه مردمان و گوسپندان زیرا که آتش تخمه‌اند»

آتشی که نگهبان و یاور زردشت است، آتشی که به اشوان شادی و به دروندان ناکامی می‌دهد و...» (گات‌ها، ۱۳۰۵: ۲۳/۲ و ۱۳۱). از مجموعه سروده‌های زردشت در گات‌ها می‌توان دریافت که زردشت در آموزه‌های خود به آتش جنبه مینوی می‌دهد که نتیجه آن ارتباط بسیار نزدیک بین آتش و اشته است. (ر.ک: قائم مقامی و محمودآبادی، ۱۳۸۸: ۱۵۱)

آتش و اردیبهشت و اهریمن*

هر یک از آفریدگان جهان در حمایت یکی از ایزدان است و نگاهبان آتش، اردیبهشت امشاسپند است (بندهش، ۱۵: ۳، ۴۱: ۲۶ به بعد). این پیوستگی آتش و اشته (اردیبهشت) را در کهن‌ترین بخش اوستا، یعنی گاهان نیز می‌بینیم (یسنای ۴۳، بند ۴ و غیره). اهریمن همان‌گونه که در آغاز خلقت بر همه آفریدگان تاخت و آن‌ها را آلوده ساخت، بر آتش نیز حمله برد. دودی که همراه آتش است، اثری از آلودگی اهریمن است (ر.ک: بندهش، ۲۷: ۴). از این رو ریختن چیزهای ناپاک یا هیزم تر بر آتش که سبب دود کردن آن می‌گردد، منع شده است و برعکس، ریختن هیزم خشک و بوی‌های خوش بر آتش سبب خشنودی آن می‌شود. (ر.ک: دینکرد، ۷۹۵/۲-۷۹۴)

حضور مادی آتش در جهان

آتش بر پایه بندهش و گزیده‌های زادسپرم در اغلب آیین‌های دینی زردشتیان حضور دارد و اهمیت آن تا آنجاست که از دیرزمان زردشتیان را «آتش‌پرست» نامیده‌اند. گونه‌ای از خویشکاری آتش را می‌توان در تجلی مادی آن در مراسم دینی و آیینی دید. به سبب آنکه مراسم دینی و آیینی ایرانیان باستان در آتشکده‌ها و دور آتش انجام می‌گرفت، آتش به عنوان کانون یا مرکز مراسم دینی و آیینی، موجب برقراری آن‌ها می‌شد و بدین طریق خویشکاری آیینی خود را ایفا می‌کرد. از این دیدگاه آتش دارای سلسله مراتب سه‌گانه آتش دادگاه یا خانگی*، آتش آدران* یا محلی (ایالتی) و آتش بهرام* (شاهی/ کشوری) بوده است. منزلت و عظمت هر یک از این سه، به جایگاه و به‌ویژه خویشکاری که در جامعه ایفا می‌کرد بستگی داشت. در خور ذکر است که بیشترین اعتبار و منزلت را آتش بهرام داشت که آتش شاهی و کشوری بود. پس از آتش بهرام، آتش آدران در درجه دوم ارزش و اعتبار اجتماعی دینی قرار داشت و سپس آتش خانگی بود که آن نیز به دلیل اینکه کانون خانواده را تشکیل می‌داد، از اهمیت و قداست خاصی برخوردار بود. (ر.ک: قائم مقامی، ۱۳۸۸: ۱۵۴)

حضور مینوی آتش

وظایف آتش‌های مینوی را می‌توان از حضور مینوی آتش در تمامی اجزا و موجودات جهان هستی و سامان‌دهی به اوضاع

سوار* که گفتی سمن داشت اندر کنار/ چو بخشایش پاک یزدان بود* دم آتش و آب یکسان بود». (شاهنامه، ۱۲۶/۱-۱۲۵)

گفتنی است که ایرانیان باستان، اشته* را تحت عنوان اشته وهیشت، تجلی مهم‌ترین صفات اهورمزدا دانسته و از دیگر سوی نیز اشته را نه تنها به عنوان نظام حاکم بر کل جهان می‌دانستند، بلکه به عنوان موکل حاکم بر تمام آتش‌ها تلقی می‌کردند، شاید به همین دلیل بود که بر پایهٔ تعالیم گات‌ها آن‌ها، آتش تحت پرتو پرفروغ ایزدی اشته را نماد زمینی و این جهانی و حتی سمبل اهورمزدا می‌دانستند. با توجه به این امر مهم‌ترین خویشکاری آتش ایفای نقش به عنوان کانون و مرکز مراسم دینی و آیینی بوده که این خود در واقع حاصل ارتباط بسیار نزدیک اشته و آتش بوده است. بر پایهٔ آنچه گفته شد آتش در باور زرتشتیان، مظهر فروغ ایزدی و پسر اهورامزدا است. از این رو، از الوهیت برخوردار است. به همین دلیل، «شعلهٔ آتش را ییادآور فروغ رحمانی خوانده‌اند و آتشدان را در پرستشگاه به منزلهٔ محراب قرار داده‌اند. در اساطیر ایرانی* داستان‌های فراوانی دربارهٔ تقدس آتش و لزوم نگهداری و تیمار آن وجود دارد. بر اساس اوستا، «خورانگه» خلاصه و جوهر آتش است. معادل فارسی خورانگه/ Xoarangha قره* یا فر است و آن عبارت از فروغ یا شکوه و بزرگی و اقتدار مخصوصی است که از طرف اهورامزدا به پیامبر یا پادشاهی بخشیده می‌شود. همچنین، «بر اساس متون زرتشتی، خداوند نور کل است. از این رو، آتش یا هر فروغی را می‌توان پرتوی از نور الهی به حساب آورد» (صرفی، ۱۳۷۹: ۳۱). ایرانیان برای آتش ارزش و اهمیت بسیاری قایل بودند تا حدی که در وندیداد (فرگرد ۹) آمده است: بزنی یعنی بکش کسی را که دست به آتش می‌برد از روی لجاجت.

دورکردن شیاطین

از زمانی که ویژگی‌های فراطبیعی به آتش نسبت داده شد، اولین و اصلی‌ترین کارکرد آن دور کردن شیاطین بود. «آتش تاریکی را برطرف می‌کند و دشمنان را نیز دفع می‌کند. این اندیشه احتمالاً از حملهٔ دزدان و نیز حیوانات وحشی در شب ریشه گرفته است. همچنین شیطان در تفکر بشر تجسم یک ترس یا بیماری یا بلا بوده است و آتش به سبب روشنایی بخشی در شب، ترس‌ها را و نیز به سبب خاصیت ضد عفونی‌کنندگی، بیماری‌ها را دور می‌کرده است». (Griswold, 1971: 94)

آتش از زمان‌های کهن نزد هند و اروپاییان، برای دور کردن شیاطین یا نیروهای بد و جلب خدایان یا نیروهای نیک به کار می‌رفته است. بنابراین مشخص است که اهمیت آتش از دوران هند و ایرانی در زندگی مردمی که امروزه ساکنین

(فرنیغ دادگی، ص ۳۹). در جای دیگر می‌بینیم: «هرمزد آتش را در همه آفرینش چنان پیرا کند و فراز آفرید به مانند خانه خدایی که چون در خانه شود، اندر همه آتش نهد. او به آتش فرمود که خویشکاری تو در این دوران اهریمنی، پرستاری مردم کردن، خویش ساختن و از میان بردن درد است» (همانجا). در کتاب روایات پهلوی نیز آمده است: «اورمزد آتش را از خرد و فروغ آن را از روشنایی بی‌کران و تن آدمیان را از آتش آفرید». (روایات پهلوی، فصل ۱۸، بند ۵، ص ۲۷ و ۵۵)

آتش در مراسم دینی و آیینی

از جمله کاربردهای دینی آتش، استفاده از آن در آزمایش‌های دینی (ژوژ*) است که متهمان را از آن گذر می‌دادند تا اگر گناهکارند، آتش آنان را نابود کند و اگر بی‌گناهند، نجات یابند. نمونهٔ آن را در داستان سیاوش (شاهنامه) و در داستان ویس و رامین می‌یابیم. گاه نیز فلز گداخته بر سینهٔ متهم می‌ریختند، چنانکه آذرباد مارسپندان، موبدان موبد دوران شاپور دوم ساسانی، برای اثبات حقانیت دین، تن به چنین آزمایشی داد. ویژگی گناه‌زدایی آتش در رویدادهای پایان جهان نیز دیده می‌شود. در آن هنگام آتش همه‌جا را فرا می‌گیرد و همهٔ فلزات زمین گداخته می‌شوند و همهٔ مردمان باید از آن بگذرند تا گناهانشان پاک گردد. (رک: بندیشن، ۳۴: ۱۸ به بعد؛ زادسپرم، ۳۴: ۵۰، ۳۵: ۴۰ به بعد)

استاد بهار می‌نویسد: «گذر از آتش عبارت است از گذشتن از میان دوکوهه آتش که در میانشان راهی باریک وجود داشته باشد. اگر شخص می‌توانست از آن راه بگذرد و نسوزد، صداقت خویش را اثبات کرده بود، ورنه گناهکار به شمار می‌آمد. در داستان ویس و رامین نیز، بنا به دستور موبد، قرار می‌شود که ویس و رامین از میان دو کوهه آتش بگذرند و پاکی خویش را اثبات کنند، ولی ایشان می‌گریزند چون به ژرفی گرفتار عشق یکدیگر بودند و به موبد خیانت می‌کردند» (۱۳۷۵: ۲۵۹). داستان سیاوش و سودابه*، بارزترین نمونه برای آزمون گذر از آتش است. سودابه* به سیاوش دل می‌بندد و در پی کامجویی از او برمی‌آید، ولی موقت نمی‌شود، پادشاه و اطرافیان باخبر می‌شوند. کاووس از موبدان کمک می‌خواهد و آن‌ها گذر از آتش را پیشنهاد می‌کنند. سودابه زیر بار نمی‌رود و سیاوش تن به آتش می‌دهد. «نهادند بر دشت هیزم دو کوه* جهانی نظاره شده هم گرو/ گذر بود چندان که گویی سوار* میانه برفتی به تنگی چهار... نخستین دمیدن سیه شد ز دود* زبانه برآمد پس از دود زود... سیاوش سپه را به تندی بتاخت* نشد تنگ‌دل جنگ آتش بساخت/ ز هر سو زبانه همی برکشید* کسی خود و اسب سیاوش ندید... چو او را بدیدند برخاست غو* که آمد ز آتش برون شاه نو... چنان آمد اسب و قبای

نمادینگی آتش

یکی از نمادهای اساسی و مهم آتش در باور بدوی‌ها، مرگ و رستاخیز دوباره از آن است. این اعتقاد موجب پیدایش آیین‌هایی در میان برخی اقوام شده است که در آن به سوزاندن اجساد مردگان و قربانیان خود می‌پردازند تا پاک و مطهر در دنیای دیگر، حیات دوباره‌ای را آغاز کنند. برای نمونه «نزد قوم خوند/ khands در هند و آرتک، قربانی انسان‌ها، با آیین‌های آتش‌زدنشان همراه بوده است، بدین معنی که خاکستر پاره‌های اجساد قربانیان را بر زمین می‌افشانند. این پاره‌پاره کردن (و سوختن) اجساد، نماد زایش زندگی از مرگ است». (بیربایار، ۱۳۷۶: ۲۸)

جالب‌ترین شکل اسطوره‌پردازی مربوط به مرگ و رستاخیز آتش، پرنده‌ای به نام ققنوس است. «می‌دانیم که این مرغ، (بنا به افسانه) پس از مرگ، گاه بی‌واسطه از آتش دوباره زاده می‌شود و گاه در مراتب و مراحل پیایی ... از خاکسترش برمی‌خیزد که این تجدید حیات، نماد جسمی است که فروریخته و از هم پاشیده است اما بازمانده‌اش زاینده است». (همان، ۳۲-۳۳)

فدیه به آتش

مراسم فدیه و اهدایی به آتش در دین زرتشتی «آتش زوهر*» نام دارد. در مراسم آیینی از جمله یزشن، آتش مقدس در اتاق خاصی قرار دارد که تنها موبدان اجازه ورود به آن را دارند. «این آتش با چوب‌های معطر که گاه به وسیله دینداران و شرکت‌کنندگان در مراسم فدیه آورده می‌شود، خوشبو می‌گردد. در مراسم یزشن، آتش در مرکز توجه است. موبد اصلی همواره در حین برگزاری آیین به سمت آتش برمی‌گردد و بسیاری از دعاها را رو به سوی آتش می‌خواند. (رک: لطیف‌پور، ۱۳۹۰: ۱۶۰)

آتش و فره

وقتی فره از جم* به سبب غرور و دروغ‌گویی جدا شد، او برای رهایی فره از دست اژی‌دهاک (ضحاک) به نبرد پرداخت. در زامیادیش (بندهای ۵۰-۴۶) در این باب آمده است: «آنگاه اژی‌دهاک* سه پوزه زشت‌خوی بشتافت، این چنین اندیشه‌کنان: این فره دست‌نیافتنی را من خواهم گرفت و آذر مزدا اهورا را گفت: پس رو و این را دانسته باش.... که اگر تو این فره دست‌نیافتنی را به چنگ آوری هر آینه نخواهم که روی زمین اهورا آفریده بدرخشی. اما از پس او آذر مزدا اهورا برخاست با این سخنان گویا، پس رو و این را دانسته باش تو ای اژی‌دهاک سه پوزه، اگر تو این فره به دست نیامدنی را به چنگ آوری، هر آینه من تو را از پی بسوزانم و روی پوزه تو شعله برانگیزم، به طوری که نتوانی روی زمین اهورا آفریده از برای تباهی جهان راستی خروج کنی. آنگاه اژی‌دهاک در

سرزمین‌های ایران و هند هستند، نقش بسته است. بی‌تردید، محیط سردی که مردم آریایی از آن آمده‌اند در این ارزش و اهمیت آتش مؤثر بوده است. سپس نیروهای برتر به آتش نسبت داده شد و برای دور کردن نیروهای بد و حتی در هند به عنوان رابط میان انسان‌ها و خدایان به کار گرفته شد.

ایزد آتش

افزون بر صورت آشکار و مرئی، آتش را ایزد می‌پنداشتند و از او یاری می‌جستند. همین ایزد است که گرشاسب* را به گناه آزدن آتش از درآمدن به بهشت بازمی‌دارد و سرانجام به میانجیگری گوشورون* (ایزد نگهبان چارپایان) بخشوده می‌شود. مزدک با استفاده از پندار زردشتیان نسبت به الوهیت و حقیقت‌گویی آتش، کسی را در پشت آتش در آتشکده پنهان ساخت، تا با این ترفند وانمود کند که آتش گواه بر حقانیت اوست. اثری از اهمیت و تقدس آتش در عقاید عامه ایرانیان پس از اسلام بر جای مانده است، مانند قسم خوردن به «سو» (نور چراغ)، یا روشن کردن شمع و چراغ بر سر آرامگاه‌ها و جز آن شایان توجه است.

آتش در آیین زردشت، جنبه‌ای اخلاقی و معنوی دارد و نشانه‌ای از پاکی و طهارت محسوب می‌شود. این میزان توجه به آتش تا به اندازه‌ای بوده که گروهی، به اشتباه می‌اندیشیدند که زردشتیان آتش پرست هستند اما با دقت در متون دینی زردشتی مشخص می‌شود که آتش تجسم بخشی از ویژگی‌های اهورا مزدا است و نه خود اهورا مزدا. «نور هم که پیوستگی ذاتی با آتش دارد در بین ایرانیان حائز اهمیت بوده است. دلیل این امر را می‌توان در ارتباط با سرزمین اولیه قوم آریایی، پیش از مهاجرت به سرزمین ایران جست که محیطی سرد و تاریک بوده و بنابراین نور و خورشید و گرما و آتش جایگاه ویژه‌ای برای ایشان داشته تا جایی که بن‌مایه‌ی اساسی تفکر زردشتی، پیروزی نهایی نور بر ظلمت است. به عبارت دیگر از آنجا که «ایرانیان، از هر چه که تاریک و ظلمانی و تیره است، همواره نفرتی طبیعی داشته‌اند، از دیرباز پیروزی نهایی نور بر تاریکی اهریمنی یکی از خصایص اصلی دین قدیم ایران بوده است». (شایگان، ۱۳۷۱: ۸۰)

خرد و آتش

در فرگرد ۲۲۰ پاره دوم متن پهلوی شایست و نشایست، خرد و آتش از یک گوهر به شمار می‌آید و سپس به جایگاه ویژه آتش اشاره می‌شود «و جاودانگی برانت و یا محکومیت با چیز نیست که ایدون شود چون آن چیز که با خرد کرده (= انجام) شود و نیز آتش را هر کجا افزونند از دور بیند برانت و محکومیت را پیدا کند و هر که با آزمایش محکوم شد، جاودان محکوم شده است».

که نور عارض آن در عالم جسمانی، مظهر انواع قائم غیر جسمانی و در حکم برادر نور اسپهبد انسانی باشد و حقیقت نورانی آن ورای ماهیت ظلمانی عناصر چهارگانه به مفهوم مشهود آن‌ها در طبیعتات متداول، و اشرف و اعلا از آن‌هاست. بنابراین، به علت و دلیلی بسیار موجه بود که ایرانیان قدیم، هر نور ممکن اعم از نور عارض محسوس و یا نور عالم معقول را به اعتبار مظهریت آن نسبت به نورالانوار، شایسته تعظیم و تقدیس دانسته و مردم را به توجه به آتش امر کرده بودند» (سهروردی، ۱۳۵۷: ۳۳۱-۳۳۰). بر همین قیاس بود که آتش در پاک ساختن آلودگی‌های روحانی در زمینه اخلاقیات، از جمله دروغ و ناراستی، به مؤثرترین عنصر بدل شد. به همین دلیل به فتوا و دستور روحانیون، از آتش برای تمییز و تشخیص راستی از ناراستی و دروغ در آزمایش‌ها، داوری‌ها و محاکمات استفاده می‌شد و کسی که متهم بود و ادعا می‌کرد از اتهام بری است، به واسطه آتش مورد آزمایش قرار می‌گرفت و هرگاه آتش او را نمی‌سوزانید، ادعایش ثابت می‌شد، زیرا «اردیبهشت» مظهر راستی و درستی اهورامزدا در عالم جهان، به صورت «اشه» جلوه یافته و نگهبان آتش است (ر.ک: نیبرگ، ۱۳۵۹: ۶۴). آتش مرکز زندگی خانوادگی در میان اقوام هند و اروپایی بوده است و بعدها با هاله‌ای از راز پوشیده شده است. نقاط اشتراک زیادی میان Atar و Agni وجود دارد که نشان می‌دهد یک نوع آیین آتش در زمان اتحاد هند و ایرانیان وجود داشته است که بزرگداشت Atar و Agni در زمان‌های بعد، ادامه آن است.

آذر* در مزدیسنا از زمره بزرگترین «... داده‌های اهورامزداست و میانجی بین آفریدگان و آفریدگار است و هموست که نیایش‌ها و دعا‌های مردمان را به بارگاه مزدا اهورا می‌رساند (ر.ک: یسنا ۳۶، فقره ۱؛ فروردین یشت ۷۷-۸۷). در یسنا، به کرات آذر پسر اهورامزدا خواننده شده از پنج قسم آتش نام رفته است. پنج نوع آتشی که در یسنا آمده همان‌طور که گفته شد بدین قرار است: «۱. آتش پرزی - سونگه (بلند سود یا افزاینده معرفت، خرد و حکمت)، ۲. آتش وَهو - قریانه (دوست‌دارنده نیکی؛ موجب گرمی بدن و حرکات و گوارش خوراک می‌شود)، ۳. آتش اوروازیشته (به شادمانی‌بخشنده‌ترین؛ در گیاهان موجبات رشد و نمو می‌شود)، ۴. آتش وازیشته (در آسمان وجود دارد و بارور کردن ابرها توسط آن است) و ۵. آتش سپنیشته (مقدس‌ترین؛ در عرش اعلا و جوار اهورامزدا است)». (یسنا ۱۷، فقره ۱۱؛ رضی، ۱۳۷۹: ۱۴۶)

در خط تصویرنگار (هیروگلیف)، «... آتش به نمادپردازی خورشیدی زبانه آتش مربوط می‌شود و به‌ویژه با مفاهیم زندگی و سلامتی ارتباط می‌یابد... خاصه در مفهوم هراکلیتی/ Heraclitean، آتش را «واسطه استحاله» می‌شمردند؛ زیرا همه پدیده‌ها از آتش برمی‌خیزد و بدان باز می‌گردد». (سرلو، ۱۳۸۹: ۹۸)

اندیشه از زندگی، دست‌ها را پس کشید چه آذر سهمگین بود». در بندهش هم آمده است: «و جم در پادشاهی خود همه کار را به یاری آن سه آتشکده فرنیغ، گشنسب، برزین مهر، بیشتر کرد... هنگامی که ایشان جم را بریدند، آذر فرنیغ قوه جم را از دست ضحاک نجات داد» (بندهش هندی، ۱۳۶۸: ۹۸). در مورد گناه گشتاسب و بی‌احترامی او نسبت به آتش آمده است: «با میانجیگری زردشت و نماز بردن او به درگاه ایزد، این ایزد تا حدی از گناه گشتاسب درگذشت و به روان وی تنها اجازه ورود به جهان همیستگان* (برزخ) را داد. حتی با فرارسیدن هزاره اوشیدر* ماه* نیز با میانجیگری فروهرها* و امشاسپندان* است که ایزد آذر از گناه گشتاسب درگذشت و به روان وی نیز به جهت آزردن ایزد آذر، اجازه ورود به بهشت را نداشته و مادام که رضایت ایزد آذر را جلب نکند سرگردان خواهد بود». (آموزگار، ۱۳۷۴: ۵۸-۵۷)

آتش در فرهنگ و ادب ملل گوناگون و ادیان الهی نماد روشنی و عدالت و پاکی اهورایی قوه ایزدی و تمیزدهنده حق از باطل و راستی است. در روایات داراب هر مزدیار آمده آتش از چنان قوه برخوردار بود که هر چیز به آن رسد آن را همچون خود پاک می‌گرداند. آتش عنصری است که هرگز آلوده نمی‌شود و پلیدی را می‌سوزاند و تقریباً در همه موارد حکم میانجی را دارد. معمولاً آتشکده* جایگاه نیایش و آتش واسطه میان انسان و خداست که رازها پیش او گشوده می‌شود و سوگندها خورده می‌شود. پرستاران آن رسمی خاص دارند و گروهی ویژه‌اند که جایشان در کوه است و نگهداری آتش را بر عهده دارند. (ر.ک: راشد محصل، ۱۳۷۰: ۱۷)

نور و آتش: نور و آتش کنایت از خداوند و معرفت و دانش است، و هومن یا بهمن* (جبرائیل) هنگام نزول وحی، به صورت نورانی‌ترین موجود فرود می‌آید. «زرتشت هنگام نماز به درگاه اهورامزدا، می‌خواهد تا به میانجی اردی‌بهشت، یکی دیگر از انوار الهی - که نماد آتش است -، به معرفت رسد. چون مبعوث (از دید زردشتیان) به پیامبری خداوند می‌گردد، مجمری از آتش که از بهشت آمده (توسط اردی‌بهشت بدان رسیده) در دست دارد و به مردم ارائه می‌کند که به وضوح کنایت از معرفت و دانش و حاصل پیام و رسالت اوست. هنگامی که دین را آشکار می‌کند، به درختی همانند می‌شود پر شاخ و بر از خرد، که از آن قوه ایزدی (= خُره) متجلی است» (رضی، ۱۳۷۹: ۸۶). سهروردی، عارف سده ششم هجری قمری در اشاره به بزرگداشت ایرانیان نسبت به آتش می‌نویسد: «نفس انسانی در حکم «خلیفه کبری» است بدین جهت که نوری قائم و متصرف در انوار عارض محسوس است، و آتش عنصری است، که در حکم «خلیفه صغری» است بدین اعتبار

«آتش ورهران شامل ترکیبی از پانزده یا شانزده نوع آتش مخصوص است که اغلب آن‌ها به صنوف فلزکاری و همچنین به پیشه‌ها یا حرفه‌های پست مربوط‌اند. ایزد آتش نقش مهمی در میان ایزدان دارد. این ورثرغه یا بهرام، ایزد حامی آتش بهرام است» (وارنر، ۱۳۸۶: ۲۵۷). گیمن هم درباره عظمت آتش بهرام می‌گوید: «با آتش بهرام که در آتشکده‌های طراز اول ابقا می‌شود، مانند پادشاه رفتار می‌شود. تاجی بر فراز آن آویزان است. چندین متن پهلوی آن را پادشاه آتش‌ها می‌نامند» (گیمن، ۱۳۷۵: ۱۱۴). نام بهرام با آتشکده‌ها و آتش مقدس زرتشتیان گره خورده است. تمام منابع تاریخی از احترام و بخشش بهرام نسبت به آتشکده‌ها یاد کرده‌اند (ر.ک: بلعمی، ۱۳۴۱: ۹۴۲؛ طبری، ۱۳۷۵: ۲/۶۲۳-۶۲۲؛ ثعالی، ۱۳۸۵: ۲۶۶-۲۶۷). شاید بتوانیم بگوییم یکی از پرکاربردترین نام‌های آیینی دین زرتشت، بهرام است. بهرام نام یکی از آتشکده‌های دوره ساسانی است. همچنین بهرام نام پراهمیت‌ترین آتش‌های زرتشتی نیز هست؛ پس بهرام هم نام آتش و هم آتشکده زرتشتیان است. بخشی از اوستا «بهرام یشت» نام دارد که نیایش بهرام یکی از خدایان آریایی است. «بهرام یا ورثرغه نام یکی از خدایان آیین مهری هم هست که در اوستا ستایش می‌شود. افزون بر این عالی‌ترین درجه آتش، یا همان آتش بهرام بنا به دو متن پهلوی، دینکرد و روایات پهلوی، این قدرت را دارد که تمامی ایزدان را جلب کند. آتش بهرام در ارتباطی میان زمین و آسمان است. زمانی که ایزدان مینوی به گیتی می‌آیند، ابتدا و پیش از بازدید از اماکن دیگر، به نزد آتش بهرام می‌روند» (ر.ک: گیمن، ۱۳۸۵: ۱۱۶).

همان‌طور که اشارت رفت برای ایجاد آتش بهرام (در زبان پهلوی آتخش و هرام) شانزده آتش گوناگون، مانند آتش خانگی و آتش صنعتگران و غیره گردآوری می‌شود و در طی دعاخوانی‌های متعدد و مراسم دینی دقیق و طولانی «تطهیر» و «تقدیس» می‌گردد. پس از این مراسم، آتش مقدس را با تشریفات دینی خاص در اتاق مخصوص در آتشکده در زیر قبه بر جای خود می‌نهند یا اصطلاحاً بر تخت می‌نشانند. پس از آن فقط موبدانی که دارای شرایط و درجات خاص دینی باشند، می‌توانند برای خدمتگزاری به آن اتاق (گنبد) داخل شوند. آتشکده‌ای که این‌گونه آتش در آن جای دارد، به‌ویژه آتشکده بهرام یا آتش بهرام (ایزد پیروزی در نزد ایرانیان قدیم) نامیده می‌شود (ر.ک: آموزگار، ۱۳۷۴: ۲۵: ۱۳۵). این شانزده آتش که در تهیه آتش بهرام به کار می‌روند، عبارتند از: نسایز، رنگ‌پز، سرگین، زمین‌پز، کوزه‌گر، جام‌پز، (آجرپز) سر، زرگران، سیم‌گران، آهنگران، فولادگران، تور، دیگ، تگان (سواران تگ) ستوریانان، شبانان، شبستان (وندیاد، فرگرد ۸). این شانزده آتش را از منابع متعددی گرد می‌آورند و ۱۱۲۸ بار آن را تطهیر

احترام به آتش بخشی از میراث مذهبی مشترک هند و ایرانی است و حفظ حرمت و بزرگداشت آتش به‌ویژه در رسم همواره افروختن و پاییدن آن از خاموشی و نیز مهمترین عنصر حاضر به هنگام نیایش‌ها، متبلور می‌شود. (ر.ک: باقری، ۱۳۸۵: ۴۹-۴۸)

آتش در بین ملل مختلف

اقوام مختلف از سال‌های دور، از آتش استفاده می‌کردند و آن را مقدس می‌دانستند. برای نمونه آتش در میان قوم یهود تا آنجا اهمیت داشته است که یهوه/Yahve خدای یگانه، با موسی به زبان آتش سخن گفته است. مردم چین نیز «پروردگار آتش را تسائووانگ/Tsaowang می‌خوانند و ستایش او در آن سرزمین بسیار رواج دارد». (پورداوود، ۱۳۴۳: ۹۴)

هستیا/Hestia یونانی یا وستا/Vesta رومی نیز الهه‌ای است مقدس و نگهبان مردمان و کشور که پیوسته زیانه می‌کشد و چون پشتیبان کشور است، نباید هیچگاه خاموش شود (ر.ک: همان، ۹۶). آتش «یکی از قدیمی‌ترین عناصر مورد پرستش در مذهب هند و ایرانی در قدیم محسوب می‌شده است» (ریگ‌ودا، ۱۳۶۷: ۸۴). هندیان همواره به آن احترام می‌گذاشتند. آگنی در ریگ‌ودا از خدایان بزرگ هندیان بوده که در حدود ۲۰۰ سرود او را مورد خطاب قرار داده. «او حامی آدمی و حافظ خانواده و ناظر بر اعمال و مراسم است و بدین لحاظ در مواقع و مراسم رسمی او را خدای آتش می‌خوانند (همانجا). پیمان زناشویی بستن در پیشگاه آتش و نیز سوزاندن اجساد مردگان و خودسوزی بیوه‌زنان در نزد هندوان «به نیت سعادت ازلی و کاری است که شادمانه و با شغف و انبساط خاطر انجام می‌شود و وسیله عروج به آسمان است». (پیربایار، ۱۳۶۷: ۲۲۸)

آتش‌های آیینی

سه آتش مقدس در بین زرتشتیان وجود دارد که بر حسب درجه و احترام به ترتیب عبارتند از: آتش بهرام، آتش آذران، آتش دادگاه. آتش بهرام قرن‌ها مقدس‌ترین آتش به شمار می‌رفته و به «پادشاه پیروزگر آتش‌ها/ ādurān pādixša pērōzgar» موسوم است. شکوه و قر این آتش است که با دروغ و تباهی می‌جنگد و بدون حفاظت این آتش برای هیچ به‌دینی زندگی در روی زمین میسر نیست. (ر.ک: آسموسن، بویس، ۱۳۸۹: ۱۴۵)

۱. آتش بهرام

آتش «بهرام/ Ātaš-i-bahrām» یا «آتش وهران Ātaš i verarām» مقدس‌ترین آتشی است که زرتشتیان برمی‌افروختند و احترام ویژه‌ای برای آن قائل بودند. اساس آتش بهرام از شانزده آتش گوناگون پدید می‌آید که هر یک خود پس از به‌جا آوردن آیین‌های پیچیده و دشوار و طولانی که سبب تطهیر آن می‌شود، به دست می‌آید. وارنر می‌نویسد:

می‌باشد. او به پیکره باد، گاو، اسب، شتر و غیره به زرتشت ظاهر می‌شود و یا در هیأتی مانند گراز نر، مهر ایزد را همراهی می‌کند. این ده تجسم نشانه نیروی پویای این خداست. بهرام یار ایزد مهر و پاسبان عهد و پیمان است. در بهرام یشت جزء اول از کرده اول، بهرام در میان ایزدان مینوی به بهترین سلاح مسلح است که بارها با صفت اهورا آفرین از او سخن گفته شده است. از مطالعه بهرام یشت چنین استنباط می‌شود که بهرام از خدایان مورد احترام بوده که او را ستایش می‌کردند و بعدها او را بر دیگر خدایان مقدم داشتند. ستایش بهرام اندک اندک در آیین زرتشتی به صورت ایزد بهرام مجدد احیا شد. بهرام در انجمن ایزدان روستایی از صدرنشینان بود. او پاسدار ایرانشهر و ایزد ملی آریاها محسوب می‌شد و در کنار اهورامزدا و آناهیتا قرار داشت، یکی از وظایف ایزد پیروزی همراهی روان در گذشته است. به اعتقاد مزدیسنان «روان در گذشته، صبح روز چهارم پس از مرگ در خانه شاه بهرام، پیروزمند (آتش بهرام) می‌آید و با دادن زهر * (نثار آیینی) به آتش، روان به سهولت از پل چینوت عبور می‌کند. اگر آتش بهرام در نزدیکی نباشد روان بر هر آتشکده دیگر که نزدیک است، می‌رود. در سه شب اول پس از مرگ باید بر بالین شخص در گذشته، آتش روشن نمود. اگر آتش موجود نبود، می‌توان پشت مرده را به سوی آتش بهرام یا آتشی که پیوسته فروزانند کرد تا از روان مرده پشتیبانی کنند. در بندهش آمده است: «چون مردم در گذرند، سه شب روان به نزدیک تن، آن جای که او را سر بود، نشیند. آن [سه] شب از ویزرش دیو و همکاران وی بس حمله بیند و پشت همی باز به آتش کند [که] آن جای افروخته است. از آن روی [است که] آن سه شب را تا روز، آن جای که سر او بود، آتش را به افروزش دارند. اگر آن آتش نیست، پشت باز به آتش بهرام یا آتشان هم فروغ کند. (ر.ک: بهار، ۱۳۷۵: ۳۳۶)

بهرام* در رتبه، همشان سروش* بود. در مهر یشت او یار مهر، یعنی فرشته جنگ و نگهبان پیمان است. در بندهش آمده است: «این آتش‌ها (آتش فرَبَغ، آتش گُشَسب، آتش برزین مهر) و همه آتش‌هایی که از آن‌ها پدید آمده‌اند؛ برای آن آتش بهرام نامیده می‌شوند که بهرام پشتیبان آن‌ها است (در جهان) و «سروش*» از آن‌ها پاسبانی می‌کند. بر این پایه بهرام و سروش در نگهداری و نگهبانی آتش با یکدیگر همکاری می‌کنند». (بندهش، ۱۳۸۰: ۹۰)

در متن‌های متأخر زرتشتی بهرام را هفتمین و بهترین امشاسپند به شمار آورده‌اند، در عین حال که گاهی جزء دستیاران و همکاران اردیبهشت محسوب می‌شد. چهاردهمین یشت اوستا که از قصاید رزمی کهن به شمار می‌آید، مختص

می‌نمایند، به این ترتیب که هیزم را روی آتش نگه می‌دارند، زمانی که بدون تماس شعله و فقط با گرمای آتش، این هیزم شعله‌ور شد، یک بار تطهیر آن انجام پذیرفته است. سپس در نخستین روز از پنج روز پایان سال، خسته مسترکه، آتش‌ها را به یک آتشدان می‌نهند و در نخستین ماه سال نو، سرودهای دینی به گرد آن می‌خوانند. سپس در روزی مقدس موبدان صفی می‌آریند و گرزها و شمشیرها را که نشانه‌های ایزد بهرام است، در دست می‌گیرند و آتش را در نهایت احترام و با مراقبت تمام در اتاقک داخل آتشکده بر جای خویش می‌نهند. شمشیری و گرز را بر دیوار آن می‌آویزند و در هر کنجی زنگی برنجین به زنجیری می‌آویزند و در هر یک از پنج‌گاه روز که باید سرودی بر آتش خواند، آن را به صدا درمی‌آورند. بر پا کردن آتش آذران از آن ساده‌تر است. این آتش را از چهار آتش می‌سازند که در اصل نشانی از اتحاد چهار طبقه اجتماعی است. هر آتشی را سه بار تطهیر می‌کنند. آتش دادگاه از آتش منازل فراهم می‌آید. سه آتش اصلی فرنیغ، گشنسب و برزین مهر از نوع آذر بهرام‌اند (ر.ک: بهار، ۱۳۷۵: ۱۳۸). بنا بر روایت پهلوی «هرمزد آذرگشنسب را به آذربایجان به صورت [آتش] بهرام بنشاند و گفت که مردم می‌توانند کار خوراک را به آتش خانگی بفرمایند و چون خوراک فراهم شد، [آتش خانگی را] به آتش بهرام برند و بی‌پتیاره کنند. سپس به آمدن به گیتی در ایستاد و همدستان شد و هرمزد به پاداش، همه آتش‌های بهرام را به پاکی پدید آورد. او آذر فرنیغ را پاداش داد که با ضحاک کارزار کرد، پس به صورت [آتش] بهرام به خوارزم بنشاند و آذر برزین مهر را بدان پاداش که گشتاسب را به دین گردانید، به صورت [آتش] بهرام به پشته‌های گشتاسبیان بنشاند» (روایت پهلوی، ۱۶). دوشن گیمین می‌نویسد: «با آتش بهرام که در آتشکده‌های طراز اول ابقا می‌شود، مانند پادشاه رفتار می‌شود. تاجی بر فراز آن آویزان است» (دوشن گیمین ۲۴: ۱۳۷۶). چندین متن پهلوی آن را پادشاه آتش‌ها می‌نامند. این بهرام محافظت مسافران را به عهده داشت و امور و مصالح روز بهرام، متعلق به وی بود. روز بیستم هر ماه شمسی را روز بهرام گویند. زرتشتیان آن روز را جشن گیرند و به پرستشگاه آتش بهرام و زیارت اماکنی به نام ورهرا ایزد می‌روند. در ادبیات مزدیسنا بهرام فرشته رزم و پیروزی و نگهبان و فتح و نصرت معرفی شده، که به هنگام نبرد باید هم‌اوردان و جنگجویان برای پیروزی بدو متوسل گردند و او را به یاری جویند. بهرام همچنین نام ستاره‌ای است و او را با ستاره مریخ یکی دانند که در لاتین به اسم پروردگار جنگ نامیده‌اند و بهرام ایزد پیروزی است که در اوستا ورثرغنه نام دارد. در یشت چهاردهم بهرام ده تجسم یا صورت دارد که هر کدام از آن‌ها مبین نیرویی

بهرام است. در بهرام یشت، یزد پیروزی در ده کالبد و ترکیب مختلف خود را به زرتشت نشان می‌دهد، به سبب اینکه بهرام فرشته پیروزی است، از اقسام زور و قوای طبیعی، انسانی و حیوانی برخوردار است.

«آتش بهرام فراوان است و هر یک را پادشاهی برافروخته و در آتشگاهی جای داده است: ۱. «فریدون*» آتش «وردستر» را در «بغلان» جای داد. ۲. «زاب تهماسب» آتش «کائکان» را در «کاش» جای داد. ۳. «افراسیاب*» آتش «کرکوی» را در «سیستان» جای داد». (بندش، ۱۳۸۰: ۹۱)

به عقیده مزدیسنان، آتش بهرام از شکوه خاصی برخوردار است و مزدیسنان در پناه او در روی زمین زیست می‌کنند. در کتاب صد در نثر در سی و نهم آمده: «اگر آتش بهرام نبود، هیچ‌کس از شهری توانستی شدن، زیرا که از «خوزه/ xwarrah» (= فر) آتش بهرام است که در راه‌ها، کسی به کسی زیادتی نتواند کردن...». و در در دوم آمده: بر آتش بهرام هیزم و بوی نهند، چنانکه باد بوی آن ببرد و دیو فرار کند زیرا از فر آتش وهرام است که زندگی می‌توان کرد. در کتاب صد در بندش آمده: «اندر دین گوید هر جای که بهدینان، بسته گستیان نشینند، باید که آتش بهرام، در آن شهر و جایگاه باشد، چه آتش بهرام هم‌چون پاسبانی است که آن جایگاه را از همه آفت‌ها و بلاها نگاه می‌دارد». (عقیقی، ۱۳۸۳: ۴۱۰)

طبق سنت زردشتیان، هر یک از حوزه‌های بهدینان باید آتش بهرام داشته باشد. بعضی از دستوران معتقدند که فقط یک آتش بهرام باید باشد؛ چه آن شاه است و چند پادشاه در اقلیمی ننگنجد. در ایران مدت‌ها قبل که تاریخ آن معلوم نیست، دو آتش بهرام در یزد و تهران بر پا گردیده است. در هندوستان هشت آتش بهرام شعله‌ور است. یکی از مهم‌ترین آتش‌های بهرام، آتشکده نوساری است که تقریباً هفتصد سال از بنای آن می‌گذرد. (رک: دوستخواه، ۱۳۸۸: ۸۹۵)

«در چرابی انتساب این آتش بزرگ به بهرام، متون فارسی میانه متأخر نشان می‌دهند که همه آتش‌ها را جنگجویانی می‌دانستند که نه فقط در سطح مادی و به صورت مقابله با تاریکی و سرما، بلکه به صورت مینوی و مقابله با نیروهای شر، به سود آفرینش فزونی بخش می‌جنگند. از این‌رو طبیعی می‌نماید که بزرگ‌ترین آتش را به «پیروزی»، با روحیه دلیری و امید اختصاص دهند؛ و بدین‌سان به آسانی درک می‌شود که چرا هنگام عزیمت به نبرد با بی‌دینان، اخگرهایی از آتش بهرام را پیشاپیش سپاه، زردشتیان حمل می‌کردند». (بویس، ۱۳۸۴: ۹۳)

پارسیان آتشکده‌های بزرگ را آتش بهرام گویند که در برابر آن آدران یا آذران یا آگیاری به آتشکده‌های کوچک اطلاق می‌شود. (رک: اوشیدری، ۱۳۷۱: ۶۱)

آتش بهرام باید همواره حتی در شب با شعله‌های درخشان و فروزنده بسوزد. مراسم و عبادات خاصی برای احترام و بزرگداشت آن به عمل می‌آید و در آغاز هر پنج‌گاه چوب‌های خوشبو داخل آن سوزانده می‌شد. فقط موبدی که از هر لحاظ دارای صلاحیت کامل باشد می‌تواند وارد حریم آن آتش شود و فقط ادعیه و نیایشی که مربوط بدان آتش است باید در جوار آن از حفظ تلاوت گردد. بهدینان و موبدان معمولی فقط می‌توانند آتش بهرام را از میان پنجره‌های مشبکی که در دیوار حریم آتش قرار دارد ببینند و از همان‌جا ادعیه و نیایش خوانده و چوب‌های صندل خوشبو نثار کنند (رک: مولتون، ۱۳۸۸: ۱۲۳).

نخستین کاری که هر پادشاه انجام می‌داد، نشاندن آتش بهرام بود، از هر مزد تا آخرین منجیان دین مزدیسنانی همه این کار را انجام می‌دادند. آتش بهرام از چنان احترامی برخوردار بود که ششمین گناه مرگ ارزان حتی اگر شخص صد هزار کرفه انجام داه باشد، آسیب رساندن به آتش بهرام می‌باشد. اگر کسی در بام آتش بهرام از دنیا برود یا در درون آتشکده آتش بمیرد، ناپاک نمی‌شود. این آتش چنان نیرومند است که اگر آن را به نیمه شب برافروزند، اهریمن و ۹۹۹۹۹ فرزندان اهریمن را بکشد. این آتش از آن رو مقدس است که وجود موجودات زنده در جهان و امنیت خاطر آنان به سبب این آتش است. ایزدان به یاری آتش بهرام به خانه‌ها وارد می‌شوند، از برکت وجود این آتش است که قدرت خداوند و دین او بر مردم آشکار می‌گردد و درمان بسیاری از بیماری‌ها از اوست. هر چه درد و رنج و ظلم از دیوان در جهان است، با آتش بهرام از بین می‌رود. در پایان هر هزاره که نظم جهان برهم می‌خورد، آتش بهرام به نیستی و نزاری خواهد رسید و از یک هزار آتش یکی را نگه دارند. آن را نیز چنان که باید هیزم ندهند. به هنگام تن پسین که همه مردگان زنده شوند تمامی موجودات مادی و مینوی، شکل تن انسانی به خود گیرند، از جمله آتش بهرام که مانند تن مردی دلاور شود و به زمین آید.

۲. آتش آدران

آتش آدران (آتش محلی) «در مرتبه‌ای پایین‌تر از آتش بهرام قرار دارد که برای نشاندن آن تنها چهار نوع آتش خانگی کافی است و مراسم تطهیر و تقدیس آن ساده‌تر از آتش بهرام است. این آتش برخلاف آتش بهرام همواره با شعله‌های فروزان، شعله‌ور نیست». (بویس، ۱۳۷۱: ۱۵۶)

۳. آتش دادگاه

آتش دادگاه (آتش خانوادگی) تنها از یک آتش به سادگی تهیه، تطهیر و تقدیس می‌شود. اگر چه این آتش را موبدان بر پا می‌دارند، اما نگهداری آن را هر بهدینی می‌تواند بر عهده بگیرد

(ر.ک: بویس، ۱۳۴۸: ۱۵۷). هر یک از این آتش‌ها دارای شخصیت جداگانه مخصوص خود است؛ نه می‌توان آن‌ها را با هم ترکیب و نه آنکه می‌توان درجه هر یک را ترقی داد (ر.ک: وهمن، ۱۳۴۸: ۱۸۸). امور مربوط به آتش‌های آدران و دادگاه از اهمیت بسیار کمتری برخوردارند. آتش دادگاه را مردمان غیرروحانی نیز می‌توانند مراقبت کنند، با این همه، «هر دورا با تشریفات نظامی در جای خود قرار می‌دهند، زیرا آتش‌های مقدس نمودار فرمانروایی معنوی روشنی و راستی در نبرد با نیروهای تاریکی هستند، و این نبردی است که مؤمنان با همکاری اورمزد و پسرش آتش بدان می‌پردازند». (هینلز، ۱۳۷۵: ۱۸۰)

آتش (پنج گانه)

آن‌گونه که در اوستا (یسنای ۱۷) آمده است، بنا بر یک دسته‌بندی، پنج آتش مهم وجود داشته که عبارت‌اند از: «برزیسوه یا برزی سونگه (آتش بزرگ سود)، وهفریانه/ وهفریان/ (آتش درونی)، اوروازیشته/ اوروازیشت (آتش مستور در رویدنی‌ها)، وازیشته/ وازیشت (آتش برق)، سپنیشته/ سپنیشت (آتش فروزان در خانه سرود و ستایش)». (دوستخواه، ۱۳۷۷: ۱۶۸/۱)

۱. آتش بلندسود یا برزیسوه *bərəzi.savah*، برزیسونگ در فارسی میانه *buland sud* که نام دیگرش افزونی است و در فارسی میانه *abzūnīg*، برزشوت: همان آتش بهرام است جزو پنج آتش مینوی مقدس است. در عقاید زرتشتیان پنج نوع آتش وجود دارد. برخی پیدایش این تقسیم‌بندی را در دوره اشکانیان می‌دانند.

۲. آتش وهفریانه *vohu fryāna* که به معنی «دوست‌دار نیکی» است و اخگر زندگی در تن انسان‌هاست. درست نمودن تن و روشنی چشم از اوست و این آتش است که بدن‌ها را گرم نگه می‌دارد و جریان زندگی به دست اوست.

۳. اوروازشت *urvāzišta* به معنی «بیشترین شادمانی» است. این آتش، آتشی است که در بذر گیاهان وجود دارد. در زادسپرم ۱۶ آمده است که رویش گیاهان، زیبایی و بوی خوش گیاهان و رسیدن میوه‌ها و مزه خوب آن‌ها همگی از آتش اوروازشت است.

۴. وازشت *vazišta* به معنی «پیش برنده‌تر» است. این آتش همان رعد و برقی است که در آسمان وجود دارد. وازشت «در ابر به پذیره اسپنجروش به نبرد ایستد».

۵. سپنیشت/ اسپنیشت *spāništa* به معنی مقدس‌ترین است و آن آتشی است که در پیشگاه اهورامزدا مشتعل است. این آتش در عرش اعلا آفریده شده و تجلی مادی آن همین آتش سوزان طبیعی است (ر.ک: یسنه ۱۷ و بندهش ۱۸۵). آتش اسپنیشت همان آتش بهرام است که «به گیتی به کار داشته شود». (فرنیغ دادگی، ۱۳۶۸: ۹۰)

آتش برزیسوه

آتش بهشت است در گرودمان * می‌سوزد. پس از آنکه هر یک از آتش‌های سه‌گانه: آذر فرنیغ *، گنشسب و برزین مهر، طبق آیین ویژه‌ای حاضر شد، آتش برزیسوه که مینوی آتشان است و در گرودمان نزد هرمزد جای دارد، از آسمان به آن آتش زمینی فرود خواهد آمد. در حقیقت روان آن آتش است و تجلی مادی آن آتش سوزان زمینی است و فزاینده‌گی آن، این است که هر گونه‌ای را در سرنوشت خویش بیفزاید، آن را آتش افزونی نیز نامند. نیروی برکت‌بخشنده او از رویش روشن و شعله‌وری آتش و پاکی جان و ستایش یزدان و به کار بستن کرفه‌هاست. از این رو، با آتش سپنیشت ارتباط دارد. در روزگار تهمورث * آفرینش هرمزدی و انجام کارهای بزرگ را مدد می‌داد. گویند این آتش، آتش بهشت است که در عرش اعلا می‌سوزد نه آب خورد و نه خورش. این آتش که «خود در گرودمان بیافریده شد»، بر اساس مطلب آمده در گزیده‌های زاداسپرم (ص ۴، بند ۷۸) و بنا بر تفسیر پهلوی در مقابل اهورامزدا افروخته است. در تفسیر پهلوی، آتش برزیسوه «بلند سود» (بزرگ سود) ترجمه گردیده؛ در توضیحات آتش بهرام خواننده شده است (نک: پورداود، ۲۵۳۶: ۵۱۲). در متون زند از جمله «ک ۵ و د» ۹۰، این عبارت آمده: *ātaxš buland sūt yazam vahrām pad ev-kardagīh*. اما در «دست‌نویس ۴۱۳، ص ۲۸۸»، در حاشیه عبارت زیر افزوده شده است: *ān andar garōdmān pēs ī ohrmazd pad mēnōgih ēstēd* (پورداود، ۲۵۳۶: یسنه ۱: ۲ و ۹: ۳ و ۲: ۲ و ۶: ۱۱). «آتش بلند سود با دروج مینوی ستیز کند و وظیفه او زدن و سوختن پری‌پیکرانی است که از دریا برآیند و پوشش مادی دارند و روشنان (ثوابت) را به گند و آلودگی دشمنی ورزند و با جادوگری آفریدگان را تبه کنند و در اساس خویشکاری او پاسبانی کردن خفتگان در شب و یار بودن با سروش پرهیزگار است». (روایت پهلوی، ۱۲۲)

آتش زور ← آتش زوهر

آتش سپنیشت

سپنیشت/ *spāništa* خود را در گرودمان * بیآفرید و تجلی مادی آن آتشی است که در گیتی به کار برده می‌شود و معنی آن آتش برکت‌بخشنده و یا آتش افزونی است، علت این نام این است که او هر گونه‌ای را در سرشت خود بیفزاید. آتش اسپنیشت، همان آتشی است که در زمین وجود دارد و مردمان از آن استفاده می‌کنند، آتش‌های بهرام نیز جزو این دسته از آتش‌ها هستند.

آتش وازشت

آتش وازشت در اوستا *vāzišta* و در پهلوی *wāzišta* نام چهارمین آتش از آتش‌های مقدس است و آن آتشی است که

جهت این کار، آتش‌های گوناگونی را گرد می‌آورند و در هم می‌آمیزند و بر یک آتش، دعا می‌خوانند، آنگاه هیزمی را روی آتش می‌گیرند تا با حرارت آتش بدون تماس با شعله آن، روشن شود سپس از آتش این هیزم مشتعل، هیزم دیگری را روشن نمایند. این کار را هفت بار انجام می‌دهند، آنگاه هفتمین هیزم را که به این صورت تطهیر گشته، در آتشگاه می‌نهند. بر این آتش باید همه و پیه دمبه گوسفند و عطر نثار کنند و هر روز باید با این نثارها از آتش مراقبت نمایند تا خاموش نشود.

پیشکش زوهر به آتش، بخشی از آیین ویژه گاهنبارها نیز هست. در هنگام هر گاهنبار، زوهر و روغن آن باید همواره پیشکش شود، تا آتش بهرام فروزان بماند.

زمان مهم دیگر برای نثار زوهر به آتش صبح روز چهارم بعد از مرگ است. در باور مزدیسنا*، در این زمان روان درگذشته پیش از گذشتن از چینود پل به خانه شاه بهرام ورجاوند (آتش بهرام) می‌رود و با دادن زوهر به آتش، روان به سهولت از پل چینود* گذر می‌کند. اگر آتش بهرام در نزدیکی نباشد، روان به هر آتشکده دیگری که نزدیک باشد می‌رود، آن وقت زوهر در مراسم آفرینگان باید به آتش پایین مرتبه تر داد. در اعتقاد زردشتیان «اگر زوهر در چهارمین روز پس از مرگ برای شخص درگذشته نثار آتش مقدس نشود بی‌فایده است» (مینوی خرد، ۱۰۳). در شایست و ناشایست آمده است هنگام نثار زوهر به آتش باید آن را در نزدیک‌ترین آتشکده جای دهند، زیرا بوی مردمان هنگامی که شکسته شوند (بمیرند) نخست به نزدیک‌ترین آتش، سپس به ستاره و پس از آن به ماه و خورشید می‌رود. از این رو، نزدیک‌ترین آتشی که بوی (مرده) به آن آمیخته است زورمندتر است. زوهر همچنین برای ادای تاوان گناه بی‌حرمتی به آتش، نثار آتش مقدس می‌شود و فرد گناهکار به عنوان تاوان باید یک هزار حیوان را که جثه متوسط دارند (مانند گوسفند) سر ببرد و تکه‌های آن را به آتش مقدس نثار کند. همچنین زوهر به مناسبت تولد فرزند پسر به آتش پیشکش می‌شود. زوهر را افزون بر آتش بهرام به آتش‌های دیگر نیز می‌توان پیشکش کرد. بنابر نامه‌های منوچهر، نثار زوهر، عبارت از پیه گوسفند، بز، گاو، خر، خوک بوده که در سده‌های پس از اسلام زوهر خوک و گاو به تدریج منسوخ شد. در وندیداد نیز به زوهر گاو اشارت رفته است (وندیداد، فرگرد ۷، بند ۷۷). رسم نهادن چربی حیوانی بر آتش به عنوان زوهر از اوایل سده ۱۴ ش در ایران منسوخ شد.

آتش فرنیغ: ← آذر فرنیغ

آتش کرکوی

کرکوی هم نام آتش مقدس است و هم آتشکده و هم شهری است در سیستان (زرنگ). منطقه سیستان در سنت‌های

در ابرها است (رک: بهار، ۱۳۷۵: ۶۷) و تیرگی و تاری را از بین می‌برد و با «اسپنجروش» دیو و نیز تیرگی و تاری هوا نبرد می‌کند. خویشکاری او رقیق و سبک کردن هوا، گرفتن یخی بیش از اندازه تگرگ و باردار کردن ابرها، برای بارش باران است. از این رو آتش ابر نامیده می‌شود، «اورا آن فرَوَهَر* آن فرَه* است که از روشنی بی‌کران بدو آمده است». «جایگاه مینوی آن میان سپهر خورشید است (که همراه باد و ابر است) که چون اهریمن رسد بدان مینوهای بزرگ آن تیشتر* آب ستاند، باران باراند. او همه ایشان را نیز به خورشید، ماه و ستارگان بند کرد. دیگر اینکه آتش وازشت، باد و ابر همکار و یاور تیشتر، سپاهبد شرق‌اند». (همان، ۵۶-۵۵)

در هنگام یورش اهریمن، تمامی آفریدگان با او به نبرد ایستادند، آتش به مقابله با دیو اسپنجروش* پرداخت. آتش وازشت با همکاری ایزد تیشتر، به باران‌سازی پرداختند، «آتش وازشت با سه ضربه گرز آتشین خود اسپنجروش را نابود کرد. با هر ضربه آتش وازشت اسپنجروش می‌غزید و بانگ می‌زد، همان‌گونه که اکنون نیز به هنگام نبرد برای باران‌سازی در ابرها، صدای غرش اسپنجروش بر اثر ضربات آتش وازشت شنیده می‌شود. ده شبانه روز باران بود و زهر خرفستران از آن تیز گذاخته شد. اسپنجروش «دیوی است در ابرها که دشمن وازشت است و می‌کوشد تا آبی را که ابرها دارند نتوانند بیارند» (همان، ۹۸). در بندهش نور آذرخش را گرز آتشین آتش وازشت می‌دانند و صدای رعد که پس از آن شنیده می‌شود غرش اسپنجروش دیو است. تیشتر ایزد و آتش وازشت با هم به نبرد با اپوش دیو* و اسپنجروش دیو می‌روند. کار آتش وازشت در بندهش بند هفتم باران‌سازی است و به تغذیه نیاز ندارد و همیشه از خود انرژی دارد.

آتش زوهر / زور

عبارت از نثار و نیازی است که در هنگام مراسم مذهبی به آب یا آتش هدیه می‌شود. «این نام در اوستا «زئوره/ zaōra» و در فارسی میانه «زوهر/ zōhr» و در فارسی «زور» گفته می‌شود» (عقیقی، ۱۳۸۳: ۵۴۹). واژه زئوره از ریشه zū- برابر با سنسکریت hu- به معنی انجام مراسم مذهبی یا به معنی واقعی کلمه، هرگونه نثار آیینی است که در مراسم مذهبی انجام می‌شود. هنگام نشاندن آتش بهرام، زوهر نثار می‌شود. آتش زوهر را می‌توان به آتش‌های دیگر نیز داد. آتش واسطه رسانیدن قربانی به خدایان تمدن آریایی (هند و ایران) است که بقایای آن به شکل دادن زوهر به آتش تا امروز پابرجا است.

گویند: آتش زوهر پیه حیوانی است که در مراسم و آیین‌های خاصی به آتش پیشکش می‌شود. مهم‌ترین آیینی که در آن زوهر پیشکش می‌شود، آیین برنشاندن آتش بهرام است.

(گنبد) است بزرگ. اهل آن، چنان گمان برند که آن دو قبه از زمان رستم است و بر سر دو قبه، دو شاخی که هرکدام را مایل به جانب آن دیگری کرده شده، شبیه به دو شاخ گاو. بقای آن دو قبه از وقت رستم تا این زمان از عجایب روزگار است و در زیر آن دو قبه، آتشکده‌های است مجوس را. به آن ماند که بنا کند ملکی به نزدیک خانه خود معبدی را که عبادت کند در آن. و آتش آن آتشکده فرو نمی‌نشیند هیچگاه. و آن آتشکده را خادمی مقرراند که به نوبت اقدام به برافروختن آن آتش نمایند و نوبت خدمت به هرکه برسد، بیست گز دور از آتش نشیند و دهن و نفس خود را بپوشاند و انبری از نقره، چوبی را از گز به مقدار یک وجب بگیرد و آن را در آتش بگرداند و هرگاه که آتش برسد بی آنکه فرونشیند، چوبی دیگر در آن اندازد و این آتشکده بزرگتر آتشگاه است نزد مجوس».

(قزوینی، ۱۳۷۱: ۲۲۱)

دکتر باقری به نقل از کتاب مروج الذهب می‌نویسد: «یک آتشکده دیگر در سیستان ساخته شده که کراکر نام داشت؛ گویند بهمن*، پسر اسفندیار*، پسر وشتاسف (ویشناسب*) آن را بساخت». او بر این باور است کراکر جزو ده آتشکده‌هایی قرار داشته که پیش از ظهور زرتشت پسر اسپنتمان، پیمبر مجوس بوده است (ر.ک: ۱۳۶۹: ۵۹). کریستن سن در کتاب ایران در زمان ساسانیان می‌نویسد: «سه آتشکده (آذربرزین مهر*، آذرفرنبغ* و آذرگشنسب*) محلّ ستایش مخصوص بود و بیش از سایر زیارتگاه‌ها زینت و ثروت داشت، لکن بسیاری از معابد درجه دوم هم مورد احترام بودند، خاصه آن‌ها که به یکی از دلیران داستانی یا خود زردشت نسبت داشت، معبد توس، معبد نیشابور، معابد ارجان فارس و کرکوی سیستان بودند که نشان از اهمیت این مکان‌ها دارد». (کریستن سن، ۱۳۸۷: ۱۴۳)

در کتاب تاریخ سیستان آمده است که در سده پنجم هجری، زرتشتیان هنوز محلّ این آتشکده را مقدّس می‌دانستند، این کتاب متن سرود اخلاص و رزان به آتش مقدّس را چنین نقل کرده است:

«فرخت بادا روش خنیده گرشاسب هوش* همی برست از جوش، نوش کن می‌نوش / دوست بدا کوش، به آفرین نهاده گوش* همیشه نیکی کوش، دی گذشت و دوش / شاها، خدایگان به آفرین شاهی». (باسورث، ۱۳۷۰: ۱۹-۲۰۹)

سرود آتشکده کرکوی از قدیمی‌ترین اشعار شش هجایی اواخر دوران ساسانی و اوایل اسلامی لهجه محلی سیستان است که بانوجه به یکی از روایات کهن حماسی به وجود آمده است و یکی از زیباترین سروده‌های زرتشتیان سیستان است. (ر.ک: سیستانی، ۱۳۷۶: ۲۹۶)

زرتشتی، دارای مقامی بس ارجمند می‌باشد؛ چنان که روایات زرتشتی، محلّ ظهور سه پسر زرتشت را کنار هامون* دانسته‌اند. در کتاب بندهش آمده: «آتش کرکوی در سیستان از نوع آتش مقدّس بهرام بوده و تعداد آن سه آتش بوده است» (فرنیغ دادگی، ۱۳۶۹: ۹۲). در خرده اوستا، بند بیستم از آتش بهرام از کرکوی این‌گونه سخن گفته شده است: «آتش بهرام، آذران شهریار پیروز؛ آذر گشنسب، آذر فرنیغ، آذر برزین مهر و دیگر آذران را که به دادگاه نشانده شده‌اند، بزرگی و فرّ بیفزایاد» (دوستخواه، ۱۳۷۰: ۶۰۷). آتش مینوی دلیر و پیروز کرکوی را بزرگی و فرّ بیفزایاد». برای تهیه این آتش، شانزده آتش را از منابع مختلف جمع‌آوری می‌کنند و آنگاه ۱۱۲۸ بار آن را تطهیر می‌کنند. آتش بهرام، شاه پیروزمند آتش‌هاست. با نام اورمزد، این آتش را به یاری می‌خوانند و از او می‌خواهند که در برابر قوای تاریکی، آنان را نیرو بخشد. (ر.ک: حریریان و همکاران، ۱۳۷۷: ۷۲-۷۴)

نام کرکوی در اوستا و دیگر منابع به صورت‌های مختلفی آمده که عبارتند از: صینیو کرکوی، مینو کرکوی، کرکوی، کراکر، کوروک، کرکوشاه، کرکویه. گفته‌اند شهری بوده است در سیستان «اهل کرکویه به گفته یاقوت حموی، خوارج بودند و در آنجا آتشکده‌ای وجود داشت که زرتشتی‌ها آن را بسیار محترم می‌شمردند». (لسترنج، ۱۳۷۳: ۱۳۳)

بنای آتشکده ناحیه کرکوی و آثار باقی مانده، متعلق به دوره ساسانیان می‌باشد (ر.ک: افشار، ۱۳۶۳: ۱۳۳). در لغت نامه دهخدا آمده است: «نام پهلوانی تورانی که نبیره سلم بوده و در نبردی که میان او و سام درگرفت به دست سام کشته شد، همچنین ذکر شده است که از رساتیق سیستان است و در شمال زرنج قرار دارد و مجوسان در آن آتشکده بزرگی دارند». (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۸۲۷۸/۱۲)

کیخسرو* به انتقام خون پدرش سیاوش*، تصمیم به مبارزه می‌گیرد و به ترکستان، هندوستان و سپس به سیستان می‌رود تا به محل آتشکده کرکویه می‌رسد. تاریخ سیستان به نقل از ابوالمؤید بلخی شرح کوتاهی از علت برآوردن آتشکده کرکویه دارد. به روایت این کتاب، کرکویه در اصل پرستشگاه شخصی و معبد گرشاسب بوده است و آتشگاه را بعدها کیخسرو* و رستم* پس از پیروزی بر افراسیاب* و جادوی او ساختند تا در نیرو و روشنایی ایزدی که گرشاسب* در آن‌جا نهاده بود، سهم گردند. زیرا هنگام جادوی افراسیاب، کیخسرو به این محل آمد و پلاس پوشید و دعا کرد ایزد تعالی آنجا را روشن کند و جادوی تاریکی را در هم بشکند. (ر.ک: بی‌نام، ۱۳۸۱: ۷۶)

زکریا بن محمد قزوینی در مورد کرکویه می‌نویسد: «کرکویه شهری است قدیم به سجستان. در آن شهر، دو قبه

زمان آغاز برپا داشتن آتشکده معلوم نیست. در اوستا، اصطلاحی برای آتشکده نیامده است. اطلاعات ما درباره آتشکده‌ها عموماً از دوره ساسانی و اسلامی است. شکل و بنای آتشکده‌ها در همه جا یکسان بوده، معمولاً هر آتشکده هشت درگاه و چند اتاق هشت گوشه داشته و آتشدان در وسط بنا واقع بوده و پیوسته آتش مقدس در آن می‌سوخته است. اما با گذر زمان و به تدریج در دین زرتشت مقرر شد که آفتاب بر آتش نتابد. بنابراین، آتش را در فضای باز نگهداری نکرده و اتاقی در وسط بنا ساختند که آتشدان در آن جای داشت. محافظ آتشکده را هریبد* می‌نامیدند.

برخی از محققین بر این باورند که شمار آتشکده‌ها بسیار بود و بنیاد آن‌ها به زمان پیش از زرتشت، یعنی زمان پیشدادیان (هوشنگ* و جمشید*) می‌رسید. به طور کلی قبل از ساسانیان آتشکده‌های بسیاری در ایران وجود داشت، چنان که بر اساس برخی گزارش‌ها گشتاسب شاه* (از پادشاهان متأخر کیانی در ناحیه بلخ و حامی زرتشت) فقط حدود ۲۳ هزار آتشکده در ایران ساخته است. (ر.ک: شهردان، ۱۳۳۶: ۲۵)

در اسطوره‌ها آمده است که قدیمی‌ترین و نخستین آتشکده‌ای که در ایران شناخته شده از آن هوشنگ* شاه نوه کیومرث* بود که پس از کشف آتش بنا نهاده است. فرزانه بهرام بن فرهاد صاحب شارستان عقیده دارد «پیش از ظهور زرتشت در شهرهای سگستان و پارس و اصفهان آتشکده‌هایی بوده است. داستان پیدایش آتش و ساختمان آتشکده‌ها بسیار دلکش و شیرین است. آتشکده‌های بعدی را تهمورث* و فریدون شاه* ساختند. فریدون در بخارا و خراسان آتشکده‌هایی بنا کرد». (مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۴۲)

کیخسرو در اردبیل آتشکده آذر کاووس* را بنا نهاد. در طرف راست صحرای مرودشت در دامنه کوه‌های بلند رو به روی تخت جمشید* یک نقش مذهبی از زمان ایلامیان در کوه تراشیده‌اند و برج آتشگاه بزرگی که در آن‌جا ساخته‌اند به نام کعبه زرتشت معروف و از زمان هخامنشیان (پیش از اسکندر) می‌باشد. (ر.ک: نفیسی، ۱۳۳۱: ۳۶)

بر طبق سنت، اولین کسی که به تأسیس آتشکده اقدام نمود هوشنگ نواده کیومرث بود که پس از پیدایی آتش آن را بنا کرد. منابع اسلامی اولین سازنده آتشکده را فریدون می‌دانند که آن را در طوس بنا نمود (مسعودی، ۱۳۷۴: ۶۰۳/۱ و شهرستانی، ۱۳۳۵: ۲۰۱). او همچنین آتشگاهی را در بخارا به نام بردیسون یا بردیسوه بنا نمود. گفته‌اند که بهمن* نیز آتشگاهی را در سیستان به نام کرکرا ساخت. (مسعودی، ۱/۱۳۷۴: ۶۰۴) منابع زرتشتی می‌گویند که جمشید* آتشکده‌ای را در خوارزم بر فراز آذرخوره (آذرفرنبغ*) بنا نمود که در زمان

بنای آتشکده ناحیه کرکوی و آثار باقی‌مانده متعلق به دوره ساسانیان می‌باشد (افشار، ۱۳۶۳: ۱۳۳). مقدسی در کتاب خود درباره زرنگ می‌گوید: «زرنگ قصبه سگستان است، دژی استوار با ساختی شگفت‌انگیز دارد و بصره خراسان به شمار می‌آید. گردش خندقی هست که آب در آن جوشیده بیرون می‌رود، شهرکی دارد با دژ و خندقی که جامع در آن است و زندان در برابر آن شگفت‌انگیز ساخته شده است که دو آتشگاه (مناره) دارد، یکی کهن و دیگری را که با مس پوشیده است، یعقوب لیث ساخته است، دژی نیز دارد. در دشت ساخته شده و دروازه‌ها و کوچه‌های بسیار دارد. نیمی از آن را اردشیر و نیمی دیگر را خسرو ساخته است» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۴۴-۴۴۵). جیهانی هم پس از زرنج به کرکویه اشاره می‌کند: «زرنج شهری بزرگ است و آن را شهرستانی است و ربضی و خندقی استوار و شهر را هم ربضی و خندقی و آب خندق زه است و آب‌های دیگر افزونی از جوی‌ها به خندق می‌رود و آن را پنج در است، یکی را در نو خوانند و دیگری را نزدیک او در کهنه. و هر دو در، به فارس روند، سوم را کرکویه از آن‌جا به خراسان روند. چهارم را نیشک از آن‌جا به بست روند و پنجم را در طعام، از آنجا به روستا روند. به در کرکویه بناهای بزرگ است، آن را ارگ می‌خوانند». (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۶۱-۱۶۲)

آتش فرنبغ - آذرفرنبغ

آتشکده

âtaškade به گونه‌ای از نیایشگاه‌های زرتشتیان گفته می‌شود که در آن آتش در جایگاه ویژه‌ای جای گرفته است. از مظاهر دین مزدیسنی در ایران آتشکده‌هایی بود که در هر گوشه‌ای برپا کرده بودند و با ارزش‌ترین آیین‌های دینی در آن و در برابر آن آتش انجام می‌گرفت. آن‌ها باور داشتند که اگر مراسم دینی در آتشکده انجام بگیرد، از اعتبار خاصی بهره‌مند می‌شود. قداست آتشکده سبب می‌شد تا که مراسم نادرست دینی به دیوان نرسد. اگر در جایی غیر از آتشکده یزش نادرست انجام شود، نتیجه آن به دیوان خواهد رسید و باعث تقویت آنان خواهد شد. فرد مؤمن بدین علت به آتشکده می‌رفت تا دروج مینوی از او دور گردد. بردن آتش به آتشکده کار بسیار نیکویی به شمار می‌آمد، به طوری که همه امشاسپندان از این عمل خرسند خواهند شد. قداست آتشکده تا بدانجا است که زن یشت نکرده و کودک نباید وارد آن شوند. اما ایزدان با راهنمایی ایزد بهرام به آتشکده وارد می‌شوند.

بسیاری از شاهان ایرانی و تورانی مانند کیخسرو*، گشتاسب*، اردشیر بابکان، حتی افراسیاب* در ایران اقدام به ساختن آتشکده کرده‌اند. ظاهراً رسم بر این بوده که اردیبهشت* روز به آتشکده بروند. (ر.ک: روایت پهلوی، ۲۳: شایست ناشایست، ۱۱۲)

اشاره می‌کند و می‌نویسد. من به فرمان شاهان شاه، آن مغ مردان و آتش‌هایی که در این سرزمین بود آن را از زیان و غارت نجات دادم. برای آتش‌ها و مغان بسیاری نوشته و سند تهیه و با پشتیبانی ایزدان و شاهان شاه و بر اثر اعمال من در سرزمین ایران بسیار آتش‌های بهرام تأسیس شد. (ر.ک: آموزگار، ۱۳۸۵: ۴۰-۴۱)

گفتنی است آتشکده‌های انطاکیه، ارمنستان، گرجستان، چین، روم و... از اقدامات ارتش ساسانی است. هفت آتشکده مهم دوره ساسانی به شماره هفت ستاره بزرگ، عبارت است از: آذر مهر، آذر نوش، آذر بهرام، آذر آیین، آذر خرداد، آذر برزین، آتش زردتشت. بر اساس روایات تاریخی، زرتشت آتشی مقدس داشت که پس از وی نیز مقدس و محترم شمرده می‌شد و برای آن که حفظ شود آن را به چند مکان بردند و از آن نگهداری کردند. (ر.ک: شیرازی، ۱۳۵۴: ۲۴)

در میان آتشکده‌های ایران سه مادر آتشکده بودند که طبقات مختلف مملکت آتشکده‌های شهرها و دیه‌ها و حتی خانه‌های خود را از آن‌ها فروزان می‌ساختند و آن سه عبارت از: آذر فرنبخ* و آذر گشنسب* و آذر برزین مهر* بودند.

در متون ایرانی میانه (پهلوی) گاهی اوقات از سه آتش بزرگ و با اهمیت آذر گشنسب*، آذر فرنبخ* و آذر برزین مهر* که هر سه از نوع آتش شاهی (بهرام) هستند به عنوان آتشگاه‌هایی به همین اسامی نیز یاد شده و تفاوتی قائل نشده‌اند، ولی با مطالعه این متون می‌توان درباره چگونگی پدید آمدن این آتش‌ها/ آتشگاه‌ها و نیز بانیان آن‌ها و گاه حتی درباره موقعیت جغرافیایی‌شان آگاهی‌های بسیار مفیدی کسب کرد. برای نمونه در بندهش درباره آذرگشنسب چنین آمده

است: ... و آذرگشنسب تا پادشاهی خسرو به آن آیین، جهانیان را پناه می‌بخشد. هنگامی که خسرو بتخانه دریاچه چیچست* را از بن هم برکنند، بر بش ۳۶ اسب وی نشست و تیرگی را نابود و جهان را روشن کرد تا خسرو بتخانه را برکنند و به همان جا به کوه اسنوند* آذرگشنسب به آن دادگاه نشست (فرنبخ دادگی، بندهش، فصل نهم، بند ۱۰۹، ص ۹۱). رساله روایات پهلوی نیز به گونه‌ای اسطوره و فلسفه فرود آمدن آتش بر زمین را که در واقع لازمه تشکیل آتشکده/ آتشگاه است، بیان کرده و آگاهی‌هایی درباره آن ارائه می‌کند: «در انجمن امشاسپندان و اورمزد، آتش از انتقال و فرود به زمین ناخشنود بود. اما در پایان اورمزد* و امشاسپندان* بر آن شدند که اورمزد آتش را به بهرامی به زمین/ آتشگاه بنشانند و دیگر اینکه به روز پسین او را با گریزی بر در بهشت بنشانند تا کسانی را که در دنیا موجب آزار وی شده‌اند، با ضربه‌ای به دوزخ افکنند» (روایت پهلوی، ۲۳). می‌توان گفت که هر یک از این آتشکده/ آتشگاه به نوعی با

گشتاسب آتش آن به کاریان فارس منتقل شد (بهار، ۱۳۸۲: ۹۱). آتشکده آذر جو دارابجرد، بنا به گفته مسعودی به دستور زرتشت توسط گشتاسب ساخته شده است. اسفندیار ساختن آتشکده‌ها را ترویج و تشویق می‌کرد. در آذربایجان و بلخ، ارزروم در ترکیه، در هند و روم و چین و... آتشکده‌هایی ساخته شد (مسعودی، ۱۳۷۴: ۱/ ۶۰۳). آتشکده‌ای در استخر بوده است که مسعودی آن را دیده است و در باره آن چنین می‌نویسد: «ایرانیان در استخر نیز آتشکده‌هایی دارند که مجوسان آن را بزرگ می‌شمارند و این خانه به روزگار قدیم بوده است و همای* دختر بهمن* پسر اسفندیار* آن را آتشکده کرده، آنگاه آتش آن را برده‌اند و خانه خراب شده است. من آنجا رفته‌ام. تا شهر استخر یک فرسنگ فاصله دارد و بنایی عجیب و معبدی بزرگ است و ستون‌های سنگی شگفت‌انگیزی دارد سرستون‌ها مجسمه‌های سنگی زیبا از اسب و حیوانات توأمند دیگر است و محوطه وسیع با یک باروی بلند سنگی اطراف آن است و تصویر اشخاص را به دقت تراشیده‌اند» (مسعودی، ۱۳۷۴: ۶۰۵)

زرتشت نیز آتشکده‌ای را در نیشابور و در نسا بنا کرد. گشتاسب دستور داد تا آتشی را که جمشید* برافروخت، برای او بیاورند. آتش جمشید جم را در خوارزم پیدا کردند. این آتش را مجوسیان بسیار احترام کنند. کیخسرو چون به جنگ افراسیاب* رفت، در مقابل آن آتش به سجده افتاد. انوشه‌روان آن آتش را به کاریان فرستاد و قسمتی از آن را به نسا روانه کرد. شاپور فرزند اردشیر در روم و قسطنطنیه آتشکده‌هایی بنا کرد و این آتشکده‌ها تا دوران مهدی خلیفه عباسی آباد بود. توران دخت در بغداد یا نواحی آن آتشکده‌ای بر پا داشت. (بیرونی، ۱۳۵۲: ۷۷)

بعد از زرتشت نیز روال ساختن آتشکده ادامه یافت. چنین گفته‌اند که خود زرتشت آتشکده‌هایی را در نیشابور و نسا تجدید بنا کرد. (شهرستانی، ۱۳۳۵: ۲۰۱)

به دستور شاهان ساسانی و موبدان در مراکز و نقاط مختلف ایران، آتشکده‌هایی بر پا می‌کرده‌اند. کریتر هیرید موبد بزرگ و یکی از سیاستمدارترین دین مردان ساسانی عصر شاپور اول دستور داده بود که در سراسر کشور آتشکده‌هایی بسازند. او مغان را به نگهداری آتشکده‌ها می‌گماشت. پوران دخت ساسانی دستور داد که در بلخ و طوس و اصفهان و کرمان و سجستان و بغداد آتشکده‌هایی بسازند. هر جا که ارتش ساسانی قدم می‌گذاشت، آتشکده‌هایی در آن بر پا می‌گردید. کریتر در چهار کتیبه خود در سر مشهد، نقش رجب، نقش رستم و کعبه زرتشت که همه آنها به خط کتیبه‌های پهلوی ساسانی نوشته شده‌اند؛ تقریباً مطالب همسانی دارند. در این کتیبه‌ها در فهرست ایالت‌ها به سیستان

را شمایل پیامبران سلف می‌دانند. بر قبور پادشاهان هخامنشی واقع در نقش رستم آتشدان‌هایی دیده می‌شود که در آن‌ها آتش مقدس در حال اشتعال است. (ر.ک: مسعودی، ۱۳۸۴: ۲/۲۲۸) مسعودی بر آتشکده‌ای بر بالای کوه مارس به همین نام یاد می‌کند که در سه فرسخی اصفهان بود و طبق گزارش او تا قرن چهارم نزد زرتشتیان اعتبار داشته و محترم بوده است (ر.ک: ۱۳۸۴: ۲/۲۲۸) و اکنون در ده بهرام، در نزدیکی تکاب دیده می‌شود.

از آتشکده‌های زمان اسکندر و جانشینان او و دوره اشکانیان خبر چندانی در دست نیست، اما بی‌تردید در عصر ساسانیان آتشکده‌ها گسترش چشم‌گیری یافت. یعقوبی از چگونگی ساخت آتشکده‌ای در اردشیرخره توسط اردشیر ساسانی به تفصیل خبر داده است (نک: بی‌تا: ۱/۱۵۹). در حوالی محلی به نام چارچو (بین راه یزد و تهران) نیز خرابه‌های بسیاری دیده می‌شود که گویا محل شهری بوده با هفت آتشگاه که از بناهای بهرام گور بوده است. (ر.ک: شهردان، ۱۳۳۶: ۲۶)

باستان‌شناسان از آثار به‌جا مانده از آتشکده‌های دوران ساسانی دریافتند که بیشترین آتشکده‌ها در آذربایجان بوده‌اند و این سرزمین مرکز مقدس مذهبی ایران بوده است. بیشتر این آتشکده‌ها خاکستری نداشته و در اصطلاح پهلوی «خودسوز» بوده‌اند. ظاهراً منبع سوخت آتش‌های آن‌ها، گاز نفت بوده است. نام خود آذربایجان نیز مأخوذ از آتش است. اتورپات (نگهبان آتش) که در دوره هخامنشی، شهربان این ناحیه بود، نام خود را به آن داد و این ناحیه از کشور به اتورپاتکان (آذربایجان امروزی) مشهور شد. این آتشکده‌ها و آتشکده‌های دیگر پس از اسلام به تدریج از میان رفتند.

آتشکده نوبهار بلخ محلّ عبادت و اعتکاف متدینان و بزرگ‌ترین و گرامی‌ترین پرستشگاه ایران بود و تا زمان اردشیر بابکان توسط پادشاهان همیشه آباد و با رونق نگهداری می‌شد (شهردان، ۱۳۳۶: ۱۶ و ۲۰). اما «این آتشکده به مرور و در پی نفوذ گسترده آیین بودا در شرق ایران، به معبدی بودایی تبدیل شد، لذا نام «نوبهار» نیز واژه‌ای سنسکریت و به معنای «دیر نو» می‌باشد، هم چنان که سیوان تزان، زائر چینی سده هفتم میلادی نیز از آن به عنوان دیری بودایی یاد کرده است. اجداد خاندان برامکه از مقربان هارون الرشید از خادمان همین مکان بودند». (بارتولد، ۱۳۸۷: ۱۲۳)

آتشکده‌ها پس از اسلام از اسلام آتشکده‌ها هم چنان به قوت خود باقی بود. استخری در کتاب مسالک و ممالک از آتشکده‌های فارس یاد می‌کند: آتشگاه کاریان، آتشگاه بازین، آتشگاه خرّه که زرتشتیان به آن سوگند یاد می‌کنند، آتشگاه شیر خشین، آتشگاه

یکی از طبقات اجتماعی جامعه ساسانی تطبیق داده شده‌اند. مهم‌ترین خویشکاری‌های آتش‌های/ آتشگاه‌های سه‌گانه ایران باستان، محافظت و پناه دادن به جهانیان و به‌خصوص تاریکی و آفرینش‌های اهریمنی است. این امر مستلزم فرود آمدن آتش از آسمان به زمین و در مکانی به نام آتشکده/ آتشگاه بود تا آتش با مرکزیت دادن مراسم دینی - آیینی در آتشگاه جهانیان و جهان را از کارهای پلید اهریمن و موجودات اهریمنی حراست و پاسداری نماید. در گزیده‌های زادسپرم آمده است: «اورمزد در آغاز آفرینش همه زمین را برای پاسبانی به آذر فرنیغ ورجاوند و آذر گشنسب* نکاور و آذر برزین مهر* پر سود سپرد که همانند اند به آسرون (روحانی) و ارتستار و واستریوش (کشاورز). آذر فرنیغ در فرهمند کوه در خوارزم جای گرفت و آذر گشنسب در اسنوند کوه* در آذربایجان و آذر برزین مهر بر گریوه ریوند که پشته گشتاسپان است. هستی و پیدایی این آتش‌ها در گیتی بیشتر در حکومت هوشنگ بود که مردمان با گاو سریشوک* به کشور همی‌رفتند. در نیمه راه بر اثر باد سخت، آتش پایه که آتش در آن بود و بر پشت گاو قرار داشت، به دریا افتاد و به جای آن یک آتش بزرگ که پیدا بود، به سه بخش شد و به سه آتش پایه نشانده شدند. آن‌ها (آتش‌ها) خود سه قرّه بودند که جایشان بر «آذر فرنیغ»، «آذر گشنسب» و «آذر برزین مهر» است» (گزیده‌های زادسپرم، ص ۱۷-۱۶). منابع ایرانی میانه گشتاسب* پادشاه کیانی را نیز همچون کیخسرو بانی یکی دیگر از آتشگاه‌های مهم ایران باستان، یعنی آتشگاه آذر برزین مهر* که به‌عنوان پشتیبان و نماینده طبقه کشاورزان بوده است، معرفی می‌کنند. در برخی منابع باید در این مورد اختلافاتی وجود داشته باشد. از آن میان بندهش این حوادث و رویدادها را نه در زمان هوشنگ* بلکه در زمان تهمورث* پیشدادی ذکر می‌کند و نیز در دیگر منابع به جای گاو سریسوک از گاوی به نام «هذیوش*» و یا «سروو» نام برده شده است. (بندهش هندی، ۱۳۶۸: ۹۸-۹۷)

آذر ← آتش

آذر فرنیغ

Adur Farrobag در فارسی میانه و محلّ آن در کاریان پارس در نیمه راه بین بندرعباس و دارابگرد بود. این آتشکده مختص روحانیان بود. مسعودی مورخ اسلامی آتشکده بزرگ استخر فارس را دیده و چنین توصیف کرده است: «بنایی زیبا و با شکوه، با ستون‌هایی از سنگ یک پارچه، با قطر و ارتفاع حیرت‌انگیز، بر فراز آن اشکال عجیب و غریب از حیوانات؛ اسب و... که از لحاظ شکل و عظمت انسان را به حیرت می‌انداخت. در اطراف ساختمان خندقی وسیع و دیواری از سنگ‌های عظیم با صور فراوانی بر آن. مردم آن ناحیه این صور